

بخش نخست: اوضاع جهان

تضادهای جهان ما

تاریخ بشریت تاریخ رشد و تکامل جوامع بشری، تاریخ مبارزه طبقاتی است. مبارزه طبقات که دارای منافع متضاد گوناگون اند بطور عمده در عرصه سیاسی صورت می گیرد. این مبارزات سیاسی در جهان است که جهت تحول و سیمای سیاسی کنونی جهان را ترسیم می کند. به نظر مارکسیست لنینیستها، آن تضادهائی در جهان، که بیانگر وضعیت فعلی بوده و شناخت نسبت به آنها به کمونیستها یاری می رساند تا روند تحولات را بهتر بشناسند عبارتند از:

تضاد میان طبقه کارگر و بورژوازی در تمام جوامع سرمایه داری به عنوان تضاد کار و سرمایه. تضاد میان خلقهای تحت ستم و امپریالیستها. این دو تضاد، دو تضاد دوران ساز کنونی جهان هستند. در عین حال باید از تضاد میان ممالک امپریالیستی و از تضاد انحصارات یعنی کنسرنها، کارتلها و... میان خود، برای بلعیدن و نه بلعیده شدن در عرصه رقابت انحصاری نام برد. این تضادها در مجموع چهره جهان کنونی را ترسیم و رویدادهای جهان را قابل فهم می سازند. در دهه اخیر تغییری در ماهیت تضادهای جهانی داده نشده است. به نظر حزب ما تضاد عمده در جهان تضاد میان خلقهای تحت ستم و امپریالیسم و صهیونیسم متجاوز است که به اشکال گوناگون در مبارزه ضد استعماری و ضد امپریالیستی و استقلال طلبانه مردم جهان تجلی می نماید.

وضعیت سیاسی مشخص کنونی جهان

امپریالیستهاى غرب پس از فروپاشی شوروی خروشچفی و خلاص شدن موقت از چنگ رقابت رقیب، برای تقسیم مجدد مناطق نفوذ از یک سو، به تحکیم مواضع واحد خود پرداختند و از سوی دیگر به جان هم افتادند. وجود این تضادها شکل خویش را در گسترش پیمان نظامی ناتو به سمت شرق، تسلط بر آذربایجان، گرجستان، آسیای میانه، تجزیه یوگسلاوی، دخالت در اوکراین و تجاوز به عراق و افغانستان، لیبی و در سوریه بروز می دهد. آمریکای لاتین و بویژه آفریقا نیز به عرصه درگیری های امپریالیستی بدل شده اند. در حالی که دخالت امپریالیستی در آمریکای لاتین در شکل کودتا، خرابکاری، ایجاد ترلز و تنش، محاصره اقتصادی و تقویت همه جانبه اپوزیسیونهای خودفروخته بروز می کند، در آفریقا شکل این دخالت حضور نظامی و سرکوب مستقیم و ایجاد درگیری های منطقه ای است. جنگهای نیابتی جای جنگهای جهانی را در شرایط کنونی برای حل بحرانهای سیاسی و اقتصادی در وضعیت کنونی گرفته است.

امروز امپریالیسم چین در جنوب شرقی آسیا سر بلند کرده است. چین به دومین قدرت بزرگ اقتصادی جهان بدل شده که از مناطق نفوذ اقتصادی و سیاسی فراوانی در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین برخوردار است. امپریالیسم چین به آهستگی در سراسر جهان عمدتاً نفوذ اقتصادی خویش را گسترش می دهد و سیاست محتاطانه ای را در این عرصه اتخاذ کرده است. تلاش این امپریالیسم پرهیز از درگیری نظامی در شرایط نامناسب کنونی برای وی و تقویت قوای خویش به ویژه از نظر نظامی می باشد. امپریالیسم چین تمایلی به اتحاد نظامی با روسیه نشان نداده است. این امپریالیسم با حسابگری درک می کند که هنوز قدرت مقابله با امپریالیسم آمریکا را از نظر نظامی در عرصه جهان ندارد و به این جهت از شاخ و شانه کشیدن غیر ضروری دوری می جوید.

امروز یکی از مراکز تراکم تضادهای جهانی در اقیانوس آرام است که امپریالیسم آمریکا آنرا منطقه نفوذ خود توصیف کرده و از هم اکنون رقابت سختی را با سوسیال امپریالیسم چین که در زیر نقاب "سوسیالیسم" به فریب مردم جهان مشغول است، آغاز کرده است. امپریالیسم آمریکا می کوشد در این منطقه یارگیری کند و همه ممالکی را که از قدرتمند شدن چین واهمه دارند به دور خویش جمع کرده و جبهه متمرکز و متشکلی در مقابل هجوم سیاسی و نظامی چین در منطقه شرق و جنوب شرقی آسیا ایجاد نماید. در این عرصه امپریالیسم آمریکا به متحدان قدیمی خویش نظیر فیلیپین، اندونزی، استرالیا، کره جنوبی، جزیره تایوان و ژاپن تکیه کرده و تلاش دارد ممالک هندوچین، میانمار را برای محاصره چین و نظارت بر آبراه های راهبردی جهان در دریای جنوبی چین به سمت خود جلب کند. نظارت بر این آبراه ها که شریانهای صدور کالا و غارت مواد خام و تامین کننده منابع تغذیه امپریالیستها هستند برای حفظ اقتدار و سرکردگی در جهان مهم اند. در مقابل آن دولت چین به احداث و احیای جاده ابریشم از طریق ساختن خط راه آهن پرداخته که ممالک آسیای میانه را با ایران و از طریق ایران به اروپا متصل می کند. یکی از سریعترین قطارهای جهان در این خط به کار می افتد. احداث این خط ارتباطی با کشور چین، یک اقدام راهبردی در رابطه ی سیاسی و اقتصادی چین با ایران و اروپاست. اتصال این خط از طریق عراق و سوریه به اروپا به انزوای کامل ترکیه متحد امپریالیسم آمریکا منجر می شود و ارزش راهبردی سیاسی و اقتصادی این کشور را کاهش می دهد.

در بستر این سیاست است که امپریالیسم ژاپن که حتی بر اساس قانون اساسی موجودش حق تسلیح و بنای یک قدرت نظامی تجاوزکارانه را ندارد، با تأیید و فشار امپریالیسم آمریکا، برای مقابله با چین با تبلیغات ناسیونال شونیستی و تکیه به سنتهای برتری جوئی ملی دوران فاشیستی خویش در جنگ جهانی دوم، تا دندان مسلح می شود و در مقابل توسعه طلبی چین از مناطق نفوذ خویش به دفاع بر می خیزد. تقویت امپریالیسم ژاپن خاطره دوران استعمار وحشیانه این امپریالیسم را در شرق آسیا مجددا زنده می کند و حتی کره جنوبی را محتاط می نماید، زیرا مردم کره صدمات فراوان از تسلط فاشیستهای ژاپنی در دوران تسلط استعمار کره کشیدند. کره

جنوبی متحد امپریالیسم غرب در شرق آسیاست، ولی در عین حال از تسلیح ژاپن و توسعه طلبی آن واهمه دارد. در همین راستاست که امپریالیستها در سیاست کره شمالی برای انعقاد صلح با آمریکا و تلاش برای وحدت دو کره سنگ اندازی می کنند، زیرا این وحدت متناسب با سیاست محاصره چین و روسیه در شرق آسیا نمی باشد. تلاشهای امپریالیسم غرب به رهبری آمریکا در شرق را باید به آینده نگرى امپریالیسم آمریکا که از قدرتمندی چین هراس دارد مربوط دانست.

امپریالیسم چین ولی از هم اکنون در امور داخلی کشورها دخالت می کند و حق حاکمیت ملی جمهوری دموکراتیک کره را در ممانشات با امپریالیسم آمریکا، به زیر پرسش می کشد و مدعی می گردد: "کره شمالی به هیچ وجه نباید با اسلحه اتمی مسلح گردد". رویزونیستهای روسی که با فریب مردم و مشارکت در غارت جهان، همزیستی مسالمت آمیز با امپریالیسم آمریکا را تبلیغ می کردند و به تباری و رقابت با این امپریالیسم در جهان مشغول بودند و می خواستند دنیا را بین خود تقسیم کنند، از واقعیات رویدادهای جهان کنونی و نقش استیلاگرانه امپریالیسم آمریکا، واهمه کرده، به باخت خویش پی برده و متوجه شدند که اهداف راهبردی امپریالیسم آمریکا در عین حال تضعیف روسیه، رقیب قدیمی قدرتمند خود، تسلط بر آن، بلعیدن بازارها و مناطق نفوذ وی و سرانجام تجزیه و تکه تکه کردن روسیه بزرگ است.

تغییر سیاست راهبردی روسیه امپریالیستی در مقابل آمریکا و ایستادگی ولادیمیر پوتین رئیس جمهور کنونی روسیه، در زیر پرچم ناسیونالیسم روس و کلیسای ارتدکس، در مقابل تهاجمات دیپلماتیک، سیاسی و نظامی و اقتصادی امپریالیسم غرب از همین واقعیت نشات می گیرد. در این راستا روسیه قصد دارد که در صورت امکان امپریالیسم آلمان را با خود متحد ساخته و یا حداقل بی طرف نگهدارد، ولی در این زمینه تا کنون کاملاً موفق نبوده است. تشدید تضاد میان امپریالیسم روس و اروپا و دامن زدن به آن از تاکتیکهای است که آمریکا در اروپا بازی می کند. هدف این تاکتیک ها از یکسو تضعیف قدرت تعیین کننده اروپا و بویژه آلمان و از سوی دیگر جلوگیری از قدرتیابی مجدد روسیه و تثبیت قدرت امپریالیسم آمریکا به عنوان ابرقدرت بی رقیب می باشد. دولت ترکیه همراه با پاره ای از ممالک اروپای شرقی و غربی نظیر دانمارک و هلند، نقش موثری در این گسترش نفوذ امپریالیسم آمریکا در اروپا دارا می باشند.

این زورگوئی امپریالیسم آمریکا که اروپا را با زور به هر طرف که بخواهد می کشاند موجب شده، در اروپا محافلی از هواداران همکاری با روسیه و کنار آمدن با وی برای حفظ صلح در جهان و به طریق اولی در اروپا، پدید آیند که از قدرت قابل توجهی نیز برخوردارند. آنها در ارزیابیهای سیاسی خویش با توجه به مصالح امپریالیستی کشور خود که فعلاً خواهان صلح و امنیت هستند، امپریالیسم روسیه را بخشی از عوامل تثبیت سیاست صلح در اروپا و حفظ امنیت کنونی بررسی کرده و خواهان همکاری با امپریالیسم روسیه هستند، زیرا این سیاست را برای حفظ توازن با آمریکا مناسب می دانند. به نظر آنها اروپا باید تمام آسیبهای جانبی سیاستهای نادرست و تجاوزکارانه آمریکا در آفریقا و خاور میانه و دخالتهای ناروایش در آمریکای لاتین را تحمل کند و این امر موجودیت اتحادیه اروپا را به خطر می اندازد.

امپریالیسم چین و امپریالیسم روس در پی آن هستند تا در جبهه مشترکی متحداً به مصاف امپریالیسم قدرتمند آمریکا بروند و در تمام عرصه ها بدیل قابل اتکائی چه از نظر اقتصادی، مالی، پولی و سیاسی ایجاد نمایند. در این چارچوب هست که ما می توانیم سیاستهای این دو امپریالیسم را در ایجاد اتحادیه ها و بانکها، مبادلات تجاری و همکاری های جهانی و یارگیری در میان ممالکی که استقلالشان از جانب امپریالیسم آمریکا تهدید می شود درک کنیم.

ابزارهای استعماری سیاست اقتصادی امپریالیسم غرب و جبهه اش

امپریالیسم غرب و در راسش آمریکا با سیاست نظم نوین جهانی در پی آن است که سلطه سرمایه امپریالیستی را به اقصی نقاط جهان بکشاند و با تار و بود سرمایه گذاری های خویش در عرصه های سودآور به نظارت بر جهان بپردازد. در عرصه سیاسی، سیاست آنها سیاست عملیات بازدارنده می باشد و این بدان مفهوم است که امپریالیسم آمریکا خود را محق می داند جلوی هر رقیب احتمالی در آینده را با استفاده از ابزار نظامی و سلاح قهر بگیرد تا مبادا رشد رقیب برای وی در آینده مشکلاتی فراهم کند که درگیری محتوم آنها به ضرر امپریالیسم آمریکا تمام شود. این سیاست پیشگیرنده نظامی بخشی مهم در سیاست راهبردی امپریالیسم آمریکا در قرن 21 است. این امپریالیسم به غیر از تهدیدات نظامی با ماهیت "پیشگیرانه"، در عرصه سیاست تهاجمی اقتصادی به سلاح تحمیل اقتصاد نئولیبرالیسم توسل جسته است. امپریالیسم غرب این سیاست را در همه جا با هجوم اقتصادی و سیاسی و حتی نظامی اعمال می کند. انگیزه اساسی این تحولات به زیر سلطه کشیدن همه بشریت به عنوان بردگان مدرن هستند که باید برای شرکتهای فراملیتی و یا کنسرنهای آمریکائی و اروپائی کار کنند. امپریالیسم غرب برای پیشبرد این سیاست، جهانی سازی ابزارهای استیلائی خویش را خلق کرده و به کار می گیرد. این ابزارهای استعماری عبارتند از: بانک جهانی، صندوق بین المللی پول، سازمان تجارت جهانی، ایجاد و بکارگیری مناطق آزاد تجاری همراه با تحمیل شرایط به کشورها. بیکاره کردن دولتها و تبدیلتشان به کارگزاران دول امپریالیستی و کنسرنهای بزرگ جهانی که جای دولتهای رفاہ در اروپا و جهان را می گیرند بخش مهمی از سیاست اقتصادی نئولیبرالی آنها است. وضعیت طوری می شود که همه دنیا به عنوان بردگان مدرن برای امپریالیستها و شرکتهای آنها کار می کنند. این است دورنمای سیاستهای اقتصادی نئولیبرالی امپریالیسم. به این ترتیب است که می توان به جرات گفت ما با پدید آمدن یک نوع مدرن از استعمار در جهان روبرو هستیم.

- نئولیبرالیسم امپریالیسم و پیامدهای آن

امپریالیستها در عرصه سیاست تهاجمی اقتصادی خویش از بازار آزاد، که هرگز وجود ندارد، سخن می رانند و آنرا تبلیغ می کنند. در دوران انحصارات امپریالیستی که سرمایه و نوع تولید کالا، تعیین بهای کالاها، منابع اولیه، بازار فروش و قدرت سیاسی ممالک زیر

سلطه همه و همه در دست انحصارات است، تکیه به بازار "آزاد" بیشتر برای خاک پاشیدن به چشم مردم است تا حمایت از رقابت "سالم" و "آزادانه" سرمایه داران. در دوران امپریالیسم انحصارات بر گورستان "رقابت آزاد" جان می گیرند و برای نابودی کامل آن با سرمایه های افسانه ای، به بازار پا می گذارند. آماج هجوم اقتصاد نئولیبرالی دولت است. آنها می خواهند با سیاست نظم زدائی مسئولیت دولتها را در اداره کشورها به **جز نقش سرکوبگرانه** آنها را به صفر برسانند و از دستگاه اداری در ممالک زیر سلطه یک ماشین سرکوب ایجاد کنند که مانع شوند حقوق کارگران و زحمتکشان به صورت یک حق قانونی تحقق یافته و تلاشی برای تحقق آن در عمل به وجود آید. سرمایه داران کلان انحصاری مخالف هر گونه حقوق برای کارگران هستند. آنها تلاش دارند تا تمام دستاوردهای طبقه کارگر را بعد از انقلاب کبیر اکبر و پس از کاهش قدرت جنبش کارگری از بین ببرند. سیاست نظم زدائی به مفهوم سلب حقوق دموکراتیک و مطالباتی همه مردم و به ویژه زحمتکشان است. تبلیغات آنها این است که "دولتها" سرمایه داران خوبی نیستند و تنها سرمایه داران به علت انگیزه مالکیت و کسب سود بیشتر است که از حیف و میل دارائی جلوگیری و استفاده بهینه از آنرا عرضه می کنند.

فریب آنها زمانی روشنتر می شود که ما به رویدادهای زندگی مراجعه کنیم. سقوط بازارهای بورس، ورشکستگی همه بانکهای خصوصی، کیفیت نازل خدمات شرکتی خصوصی شده نظیر پست، راه آهن و... نشان دادند که سرمایه های خصوصی برای حفظ سود خصوصی خود از چه نیروی تبهکارانه غیر قابل نظارتی برخوردارند. با تبلیغ سیاست خصوصی سازی تمام اموال عمومی، ثروتهای مردمی با قیمت های نازل به سرمایه داران انحصاری خارجی در درجه اول فروخته می شود. آبها، جنگلها، زمینهای مزروعی، جاده ها، پست، راه آهن، ناوگان هوایی، حتی بخشی از خدمات امنیتی، ایمنی و انتظاماتی در اختیار شرکتی خصوصی خدمات ایمنی قرار می گیرند. بخشی از ارتش به عنوان ارتش حرفه ای و یا زیر عنوان شرکتی نظامی و امنیتی خصوصی که مزدوران، آدمکش بین المللی هستند عرضه می گردد و نظام وظیفه عمومی منحل می گردد. در ارتش حرفه ای خصوصی خارجی نیز می توانند سلاح حمل کنند.

در اثر این سیاست هوا، معادن، سواحل دریاها، جزایر، ساختمانهای بزرگ عمومی، مدارس، دانشگاهها، بهداشت و درمان، بیمه ها و... همه و همه به صورت مالکیت خصوصی در می آیند. مردم ممالک مفروض در کشور خودشان بیگانه هستند و به ثروتهای تولید شده توسط معادن و دریاها و جنگلها و... دسترسی نخواهند داشت. نیروی پلیس بومی و یا بین المللی مطالبات مردم در این زمینه ها را سرکوب خواهد کرد. سرمایه داران خصوصی بعد از غارت ممالک با به جای گذاردن زمین سوخته، خاک این کشورها را ترک می کنند بدون اینکه برای مردم این کشورها ثروتی تولید کرده باشند. مردم این کشورها همیشه به صورت بدهکار باقی می مانند و دول دست نشانده این ممالک مراقبتهای لازم را فراهم می آورند تا اقساط بدهکاری های مردم سر موعد پرداخت شود. نئولیبرالیسم با برنامه خصوصی سازی ثروتهای عمومی که همان تشدید بهره کشی و استعمار بی شرمانه است، برخلاف ادعاهایش دموکراسی ایجاد نمی کند، بلکه بدترین نوع استبداد، غارت، سرکوب و وابستگی را در این جوامع به کار می گیرد. با این سیاست همه چیز به صورت کالا در می آید. حتی اعضاء بدن را می شود در بازار آزاد سرمایه داری، "آزادانه" و "دموکراتیک" خرید و فروش کرد ولی در قانون اساسی برای فریب مردم ذکر نمود که حیثیت انسانی خدشه بردار نیست.

سیاست خصوصی سازی، مولد قساوت و تشدید نابرابری ثروت است و به شکاف عمیقتر طبقاتی و فقر عمومی مردم منجر می شود. این سیاست دارای دو نقش و دو تأثیر در ممالک سرمایه داری پیشرفته غربی و در ممالک سرمایه داری زیر سلطه و یا وابسته از نظر اقتصادی است. در این سیاست اقتصادی، توزیع ثروت همواره بر اساس قدرت و نفوذ سرمایه صورت می گیرد. سرمایه داری هرگز برای رفاه عمومی و بهبود شرایط زندگی مردم دست به تولید نمی زند، بلکه در پی کسب سود حداکثر است. سازوکار سامان سرمایه داری چنین اجازه ای را اساساً نمی دهد که سرمایه دار معینی از قدرت رقابت خود در مقابل دشمن اقتصادی باخاطر دلسوزی برای مردم بکاهد و به فکر زندگی و رفاه عمومی مردم باشد. در ممالک امپریالیستی و سرمایه داری اردوگاه غرب، دولتهای معروف به "دولتهای رفاه" جای خود را به سرعت با دولتهای کارگزار بی نقاب انحصارات جایگزین کرده و دست سرمایه های کلان را در بلعیدن سرمایه های کوچک و غیر قابل رقابت باز می گذارند. بازارهای این کشورها به محل تاخت و تاز سرمایه داران کلان انحصاری بدل می شود که درجه بهره کشی از انسانها را تشدید می کنند. سرمایه داری کلان و انحصاری خارجی برای نفوذ در این کشورها و چیرگی بر بازارهای آنها خواهان نقض و نادیده گرفتن توافقنامه های جهانی ای می شوند که در کشور خودشان موجبات افزایش بهای کالاها را به دنبال داشته و از قدرت رقابت آنها در بازار "آزاد" می کاهد. سیاست آنها به مصداق "بعد از مرگ من چه دریا چه سراب" بدنبال سود فوری کلان و حداکثر هستند. پیمانهای جهانی در مورد حفظ محیط زیست، حقوق کارگران، زنان، کارمندان در زمینه بیکاری، بیمه های درمانی، کمک هزینه ایام بارداری از تأمین اجتماعی، کار کودکان، حق اعتصاب کارگران و کارمندان و... به زیر پا گذارده می شوند و دولت کارگزار، مسئول حفظ سود سرمایه داران کلان است و باید متعهد شود که برای سرمایه انحصاری طرف قرارداد، این سود را تأمین کند. در این تاخت و تازها ممالک سرمایه داری کوچک به زانده ممالک سرمایه داری بزرگ بدل می شوند و استقلال سیاسی خویش را از دست می دهند. در ممالک تحت سلطه و وابسته از نظر اقتصادی که فاقد سرمایه های کلان و صنایع قابل رقابت هستند، خصوصی سازیهای سازمان تجارت جهانی تنها منجر به غارت این ممالک و تشدید استثمار زحمتکشان می گردد. دولت در این ممالک دیگر "منافع ملی کشور خودی" را در نظر نمی گیرد و بلکه حمایت از منافع ملی کشور سلطه گر را وظیفه خویش می داند و به عامل بومی مستقیم استعمار جهانی بدل می گردد. استعمار جهانی در این کشورها نفوذ کرده و بیابان برهوت باقی خواهد گذارد.

به همین جهت مقاومت مردم افزایش می یابد و دولتهای دست نشانده این مقاومت و اعتراضات را با سرکوب پاسخ می دهند. برای تحقق سیاستهای نئولیبرالی باید به تعدیل ساختاری دست زد و تسلیم مکانیسم بازار شد. بر اساس این تئوری ورشکسته دولت باید از دخالت در امور اقتصاد دست برداشته و این عرصه را به گرگان سرمایه دار واگذارد. گویا این خود بازار کور و هرج و مرج تولید است که توازن اقتصادی را مستقر می سازد. نئولیبرالها با تئوری "بازار آزاد" که هیچوقت آزاد نبوده و همیشه تابع منافع

قدرتهای جهانی بوده است، با هدف فتح بازارهای ملی دیگران هجوم می آورند. آنها "بازار آزاد" را برای دیگران موعظه می کنند، ولی دروازه بازارهای خود را به روی کالاهای رقیب می بندند و یا با توجه به سطح رشد صنایع و کیفیت کالاهایشان عملاً آزادی رقابت در بازار آزاد را به حرف پوچ و عوامفریبانه ای بدل می سازند. نئولیبرالها با اقتصاد هدفمند و با نقشه دولتی شدت مخالفند. آنها تبلیغ می کنند که باید از دادن یارانه و کمکهای مالی به طبقات کم درآمد که یک اقدام دولتی و دخالت دولت در تولید است و رقابت "آزاد" را از بین می برد، خودداری کرد تا به مصداق "به مرگ بگیر تا به تب راضی شود"، مردم در نهایت فقر و نیاز خود مجبور شوند به بدترین شرایط بهره کشی خارجی تن در دهند. ریاضت اقتصادی که آنها نظریه اش را تبلیغ می کنند به همین مفهوم است که به عموم مردم باید به قدری گرسنگی و تشنگی داد و از حداقل امکانات زندگی محرومشان کرد که حاضر شوند در بدترین شرایط بهره کشی ضد انسانی به هر کار و به هر خفتی تن در دهند تا سود سرمایه دار خارجی تامین گردد. "آزادی بازار" سرمایه امپریالیستی، آزادی بهره کشی بیرحمانه انسانها را به دنبال دارد. امپریالیسم از این نوع آزادی دفاع می کند. باید بهای بنزین و مواد سوخت لازم برای مصرف شهروندان و تولید را که با دخالت دولت تعیین می شود شناور کرد و در اختیار رقابت و عرضه و تقاضای بازار گذارد و از دادن یارانه به مواد سوخت آن خودداری ورزید، باید به تبلیغ روحیه فردگرایی و سودپرستی و خودپرستی در مقابل فرهنگ انسانی جمعی دست زد. باید هویت فردی را در مقابل هویت جمعی قرار داد، فرد را به جنگ جمع فرستاد و شرط تحول اجتماعی را موفقیتهای فردی جا زد. باید انسانها را به گرگ یکدیگر بدل کرد و این نظریه را در پوششی از تبلیغات "محسنات" منش فردی و آرمانهای فردگرایانه و "مهارتهای فردی" و "خدادادی" و استعدادهای "ذاتی" پوشاند و تبلیغ در مورد "فردگرایی" را به منزله امری مقدس که اسلحه ای برای مبارزه با مفاهیم ماهیتا طبقاتی اجتماعی است، به پیش کشید، باید کار جمعی و اجتماعی و احساس همسرنوشتی و انسانی را تقبیح کرد و آنرا نفی "آزادی فردی" و گزینش "یک آقا بالا سر اجتماعی" که در همه موارد تصمیمات تحمیلی و اشتباه می گیرد قلمداد نمود. باید چماق "آزادی فردی" را در مقابل **همبستگی اجتماعی**، تقدیس "بازار آزاد" و مالکیت خصوصی را در مقابل انحلال ارزشهای جمعی و مالکیت جمعی و حتی در مقابل سیاست نظارت دولت با هدف برنامه ریزی در امر اقتصاد سرمایه داری قرار داد. باید تبلیغ کرد که "دست نامرئی" بازار، محرک اقتصاد بوده و توازن جهان را سامان می دهد و به نیروی دولت، اجتماع و نظارت آنها نیازی نیست. آنچه به آن نیاز است، آزمندی آزادانه و قدرت طلبی بی حد و مرز فردی است که برای همه جامعه "مفید" است.

نئولیبرالیسم دشمن دولتهای رفاه و الگوی سوسیال دموکراسی قبل از فروپاشی امپراتوری امپریالیستی شوروی بود. مارگارت تاچر نخست وزیر اسبق بریتانیا که مدافع سرسخت اقتصاد نئولیبرالی بود می گفت: "چیزی به عنوان جماعت وجود ندارد. جامعه تجمع مردان و زنان منفرد است و البته خانواده آنها".

نئولیبرالیسم، تجارب و آموزه های مبتنی بر دخالت دولت، جهت عقلانی و بهینه سازی روند اقتصاد سرمایه داری را، سد پویایی اقتصادی اجتماع جا می زد. البته نباید فراموش کرد که آنچه نئولیبرالها به صورت زبانی می گویند با نیات باطنی آنها مغایر است. آنها به دولت و نیروی متمرکز و سرکوبگر برای حفظ منافع اساسی و هستی خویش همیشه نیاز داشته و دارند. در هیچ کشور جهان که این نئولیبرالها دست بالا را دارند، شما شاهد حذف ارتش و قوای سرکوبگر دولتی نیستید و دقیقاً با خلاف آن مواجهید. همین نئولیبرالها که "ضد دخالت دولت" و "برنامه ریزی دولتی" هستند، آنجا که به دخالت دولت نیاز باشد تا منافع اقتصادی و طبقاتی آنها را حفظ کند، فوراً مدافع حضور و نظارت دولت می شوند و رنگ عوض می کنند. در زمان بحران مالی جهانی و ورشکستگی بانکها، آنها دست به دامان دولتهای خودی برای نجات خویش شدند و این دولتها بودند که راهزنانه از کیسه مردم بدون رضایت آنها به صورت دیکتاتورمنشانه سامان سرمایه داری مالی را موقتاً نجات دادند. نظریه تکفیر دخالت دولت در امور اقتصاد، لائالی برای مردم آزاد است.

- ابزارهای نفوذی استعماری امپریالیسم

1- بانک جهانی WB

بانک جهانی در خدمت سیاست استعماری، نئولیبرالی به اصطلاح جهانی سازی تولید سرمایه داری، به نفع سرمایه های مالی امپریالیسم و در رأس آن آمریکا، در حال چپاول خلق های جهان است. سیاستهای اقتصادی این موسسه که به همه ممالک جهان تحمیل می شود، عبارتند از خصوصی سازی، حذف مقررات ملی و دولتی برای بازگذاشتن دست سرمایه گذاران خارجی در چپاول بی نظارت و تجارت آزاد و بی بند و بار و کاهش شدید هزینه های خدمات عمومی دولت. بانک جهانی با دادن وام هدفمند و تخریب در اقتصاد کشورها، این کشورها را به صورت بدهکار در می آورد و هر بار که آنها با درخواست وامهای جدید برای پرداخت بهره وامهای گذشته به بانک جهانی مراجعه می کنند، شرایط غارتگرانه ای را به آنها تحمیل می کند تا در و دروازه کشور خود را بر روی سرمایه های غارتگر خارجی بکشایند و به اوامر بانک جهانی تن در دهند. بانک جهانی یکی از اهرمهای اقتصادی غارت و قدرت امپریالیسم جهانی و بویژه امپریالیسم آمریکاست.

بانک جهانی مامور کنسرنهای جهانی است و هدفش این است که در ممالک بدهکار که قربانی این بانک هستند، نخست با وام دادن با بهره های کلان، به بنای صنایع زیرساختی پرداخته و تمام زمینه های لازم را برای تامین سود سرمایه گذاران خارجی که به این صنایع زیرساختی نیاز دارند، فراهم آورد؛ تا آنها بتوانند با سرمایه گذاری در عرصه های سودآور برای خود آنها، از زیرساختهای اقتصادی این کشورها که هزینه اش را خود این کشورها بدهکار می پردازند، بهره برداری کنند. از جمله ساختمان بندر، فرودگاه ها و یا جاده ها تنها برای ورود ماشین آلات صنعتی و صدور کالاهای تولید شده با دستمزد ارزان به بازارهای جهانی برای رقابت بیشتر و بهتر کنسرنهاست. تولید این کالاها در بدترین و ناامن ترین شرایط بهداشتی و محیط زیستی و ایمنی که موجبات ارزانی کالا را فراهم می آورد، انجام می پذیرد. بانک جهانی ماموریت دارد که این شرایط را نه برای کمک به مردمان این کشورها، بلکه برای کمک به

سهامداران خود که کشورهای امپریالیستی هستند و از در عقب بانک جهانی به کشورهای نیازمند وارد می شوند، فراهم آورد. بانک جهانی دزدی است که با چراغ آمده تا "گزیده تر برد کالا". بانک جهانی نه تنها زندگی مردمان ساکن مناطق مورد هجوم خود را ویران می کند، سهل است، زمینهای آنها را غصب کرده، آنها را برای مقاومتشان به قتل رسانده و تار و مار می نماید. هرآنچه که نمی شود در اثر مقاومت مردم غرب، در غرب تولید کرد چون تولیدش برای سلامت عمومی خطرناک است، این بانک در ممالک مدعی کمک به آنها با استفاده از ناآگاهی عمومی و رشوه خواری حکومتی، تولید کرده و خود به اروپا و جهان صادر می کند. به این ترتیب بانک جهانی که به بزرگترین بستانکار جهانی بدل شده است با یکی از اهرمهای استعماری امپریالیستی است.

نا گفته نماند که بانک جهانی با وجود ملزم بودن به رعایت بی طرفی سیاسی و اقتصادی که بر روی صفحه ی صبور کاغذ درج شده است، عملاً در امور سیاسی کشورهای آماج تهاجمش مداخله آشکار و شریرانه می نماید. این بانک در واقع در خدمت اهداف سیاسی سهامداران کلان خویش است و به آنها اعلام وفاداری کرده است. امپریالیسم آمریکا که خود بزرگترین سهام دار بانک جهانی است، از حق رأی خود جهت عدم پرداخت وام به کشورهای که از نظر سیاسی با آنها در تعارض است و همچنین اعطای وام به طرفداران خود استفاده می نماید. از قدیم گفته اند که چاقو دسته خودش را نمی برد.

2- صندوق بین المللی پول IWF

سرمایه داران به منظور جلوگیری از پیدایش آفت های سریع و مخرب در خرید و فروش سهام، که منجر به فرو پاشی بافت های اقتصادی یک کشور و در نتیجه سقوط دولت ها و بی ارزش شدن پول و ارز آن کشور ها می شد، "صندوق بین المللی پول" را به عنوان ناظر آفرینند که امر پائیدن و نظارت بر این بیماری سرمایه داری را به عهده گیرد. این نوسانات ارزی منجر به آن می شد که با کاهش شدید بهای سهام در بازارهای جهانی بورس که باعث نزول سودآوری و نرخ بهره، و از بین رفتن سریع سرمایه ها می شد، ما با گسترش "نابسامانی" های اقتصادی و اجتماعی روبرو شویم و به این جهت نظارت بر این امر بر عهده این نهاد ها واگذار شد.

امروز ۱۸۷ کشور عضو این صندوق هستند و این صندوق بین المللی پول؛ همسو با بانک جهانی به ابزار سلطه اقتصادی و سیاسی امپریالیست ها، بویژه امپریالیسم آمریکا، بر جهان تبدیل شده است. کلیه تصمیمات مهم صندوق نیازمند ۸۵ درصد آراء هستند که سهم آمریکا به مثابه بزرگترین سهامدار آن به قدری است که عملاً در تصمیم گیریها از حق وتو استفاده می کند.

یادآوری این نکته نیز لازم است که دولت آمریکا در صندوق بین المللی پول در واقع از خود استقلال چندانی ندارد، بلکه نظرات و منافع "وال استریت" (Wall Street) و "هج فوند"ها (hedgefund) (صندوقهای سرمایه گذاری های پرخطر) را به اجرا می گذارد. دولت آمریکا مجری سیاستهای اقتصادی کلان سرمایه داران انحصاری است.

صندوق بین المللی پول که سنتا رئیس اش یک اروپائی است و در حال حاضر در دست فرانسه است برای جلب رضایت چین که به مقابله با سامان مالی امپریالیستی برخاسته است حاضر شده به یک عقب نشینی در مقابل چین دست زند.

خانم "کریستیان لاگارد (Christine Lagarde) "تبعه فرانسه و رئیس صندوق بین المللی پول در 21 مارس 2015 در پکن اعلام کرد که واحد پول چین "یوان (Yuan)" را وارد سبد ارزی سایر ممالک برخوردار از این حق می کند (پن ژاپن، یورو از اروپا، دلار آمریکا و پوند بریتانیا). این سبد ارز مصنوعی پایه ای است که بر اساس آن "حق برداشت ویژه" به رسمیت شناخته می شود. خانم لاگارد در تاریخ 30 نوامبر سال 2015 به این وعده خود وفا کرد و در اثر فشار چین که دومین کشور جهان از نظر قدرت اقتصادی است واحد پول چین "یوان (Yuan)" را به این سبد افزود. این یک عقب نشینی و دادن رشوه به چین در چارچوب تشدید تضادهای ممالک امپریالیستی است و ضربه مهمی به دلار محسوب می شود که از قدرتش کاسته می گردد.

این صندوق با اعطای وامهای هدفمند به ممالک نیازمند، شرایط بسیار دشواری را برای کشورهای متقاضی تعیین می کند. به قسمی که با تعیین و تحمیل برنامه های ریاضت اقتصادی عملاً در امور اقتصادی کشورهای دریافت کننده وام، دخالت و اخلال می نماید و آنها را از نظر اقتصادی و در نهایت سیاسی به سرمایه های بین المللی و کشورهای سرمایه داری پیشرفته وابسته می سازد. این نهاد عملاً چیزی نیست جز عامل اجرای سیاست های سرمایه های کلان مؤسسات اعتباری و بانکی.

رهنمود صریح صندوق و اصرار در خصوصی سازی صنایع دولتی، آموزش و پرورش، خدمات اجتماعی، شرکتهای مخابراتی، حمل و نقل و ترابری، سیستم راه آهن، بهداشتی و بهداشت، در خدمت به شرکت های چند ملیتی می باشد.

آنها به عرصه هایی چون بودجه ریزی دولتی، تنظیم ضوابط صنعتی، قیمت گذاری محصولات کشاورزی، تنظیم ضوابط بازار کار، خصوصی سازی و سایر عرصه وارد می شوند. این صندوق هر روز از شرایط نخستین خویش برای اعطای وام فراتر رفته و اعطای وام هایش را منوط به شروطی در رابطه با تحقق خواستههای جدید می نماید. این شروط شامل دخالت این دو نهاد وام دهنده در عرصه هایی هست که تا آن موقع حتماً نمی شد تصورش را به مخیله خطور داد- عرصه هایی از قبیل دموکراسی، تمرکز زدایی دولتی، استقلال

بانک مرکزی، و نحوه اداره ی بنگاه های اقتصادی. بر اساس نظریات این اهرمهای استعماری هر کاری که در کشوری صورت گیرد تبعاتی بر عملکرد اقتصادی کشور دارد. پس با این منطق، لازم می آید که "صندوق بین المللی پول" و "بانک جهانی" بتوانند شروطی را بر هر چیز تحمیل کنند، از تصمیمات مربوط به تولید مثل، یکپارچگی قومیت ها و برابری جنسی گرفته تا ارزش های فرهنگی.

منتقدان جهانی صندوق بین المللی پول که این صندوق را یک رباخوار جهانی می دانند به درستی معتقدند که نهادهای مالی بین المللی از جمله این صندوق، عاملان اجرایی سرمایه مالی اند. این سیاست دقیقاً همان سیاست کهن است که در گذشته، تفنگ داران دریایی آمریکا و سایر استعمارگران عاملان اجرایی آنها بودند و سیاستهای استعماری را با حضور واقعی و علنی خود در محل اعمال می کردند. البته نیاز به استفاده از تفنگ داران دریایی مدرن هنوز از صحنه کونی جهان زوده نشده است و همچنان مداخله های نظامی آنها نقش مهمی در نظم نوین جهانی ایفا می نماید، ولی بندهای نامرئی وامهای صندوق بین المللی پول همان نقش نیروی نظامی استعماری را به نحو موزیانه تر و "انسانی تری" بازی می کند. با این ابزار استعماری هم مسیر ناوگانهای غذایی در آبراه های جهانی تغییر می کند و هم

حکومت‌های نامناسب را بر سر جایشان می‌نشانند. مالکان سرمایه‌های کلان جهانی با نیازمند کردن کشورها به وام‌های این صندوق در واقع تروریسم مالی را بر جهان حاکم می‌گرداند. صندوق بین‌المللی پول یک دیکتاتور و تروریست اقتصادی برای سلطه‌گری است.

3- سازمان تجارت جهانی WTO

سازمان تجارت جهانی که از آزادی تجارت در جهان دم می‌زند، هدفش تسخیر بازارهای سایر کشورهاست که در عرصه تولید کالا از آن توانایی‌های لازم کشورها پیشرفته برخوردار نبوده و قادر به رقابت آزادانه با آنها نیستند. سازمان تجارت جهانی قانونهایی را به عنوان "احترام به آزادی" به ممالک غیر پیشرفته و یا کمتر پیشرفته تحمیل می‌کند که این ممالک عملاً به زیر سلطه اقتصادی ممالک امپریالیستی رفته و هرگز قادر نخواهند شد صنایع ملی و داخلی خویش را توسعه دهند و خود را به کاروان تحولات جهانی برسانند. اگر امپریالیسم آمریکا در عرصه نظامی برای برتری خویش نظریه "عملیات بازدارنده" را می‌آفریند، همین روش را در عرصه اقتصادی از طریق نهاد "سازمان تجارت جهانی" و شرایط عضویت در این سازمان انجام می‌دهد که به بازدارندگی پیشرفت این ممالک منجر شده تا در آینده رقیبی برای امپریالیسم آمریکا نشوند. "تجارت آزاد" همان نیروی راهزنان دریایی است که از مرزهای ملی گذر کرده و گمرکات را در دست گرفته، هرچه کالای بنجل است به بازار داخلی وارد نموده و هر چه کالای با ارزش است رایگان از کشور خارج می‌کند و مقاومت مردمی را با خریدن مثنی خود فروخته سرکوب می‌نماید. امپریالیست‌ها که خود با بستن مرزهای خویش و تقویت تولید داخلی به یاری سرمایه‌گذاری‌ها و حمایت‌های کلان دولتی تقویت شده و امکان رقابت در سراسر جهان را پیدا کرده‌اند، همان راه تکامل را بر دیگران می‌بندند. همین امپریالیست‌ها که این چنین خواهان "آزادی تجارت" هستند، هر جا و هر موقع که در "تجارت آزاد" به رقابت با کالائی که از کیفیت بهتر و بهای مناسبتری از تولیدات آنها برخوردار است، مواجهه شوند فوراً سدهای گمرکی را به بلندی دیوار چین‌دور کشور خویش می‌کشند تا از تولیدات داخلی خویش حمایت کرده باشند. لائائی "آزادی تجارت" آزادی تجارت یک جانبه به سود خویش و به ضرر دیگران است و یک نغمه اسارت آور برای سایرین است، تا آنها را به خواب استعماری فرو برند.

این "سازمان تجارت جهانی" از همان آغاز تأسیس اش تحت کنترل و نفوذ امپریالیسم آمریکا قرار داشت. انحصارات امپریالیستی مترصدند با تحمیل شرایط عضویت، نظیر "لغو قوانین ملی" که مانع تجارت آزاد در بازارهای داخلی آنها هستند، و یا "تعدیل تعرفه‌های گمرکی"، "قبول استانداردهای تعیین شده"، "بی‌توجهی به قوانین حفاظت از محیط زیست" و ... ، بازار و اقتصاد ملی آنها را هر چه بیشتر تحت سلطه خویش در آورند، در واقع بسیاری از کشورهای عضو این سازمان در بخش تولید، تجارت و مالی تحت کنترل و نظارت انحصارات قرار گرفته‌اند یا می‌گیرند به قسمی که استقلال سیاسی آنها نیز به خطر خواهد افتاد.

برنامه‌های "سازمان تجارت جهانی" طوری است که از طریق آن کشورهای امپریالیستی می‌توانند خواست‌های شرکت‌های خود را به کرسی بنشانند. این سازمان به صورت دستگاهی در آمده است که به کمک این ساختار اداری، انحصارات بزرگ و دولت‌های امپریالیستی می‌توانند به صورت قانونی، مبادله کالا و انتقال سرمایه‌های پولی در همه کشورها را در ید اختیار خویش بگیرند و کشورهایی که عضویت در این سازمان را می‌پذیرند از نظر اقتصادی در همه زمینه‌های تجاری، تولیدی، و مالی تحت کنترل و نظارت کامل انحصارات بزرگ و دولت‌های سرمایه‌داری استعماری قرار دهند. هیچ کشوری به اندازه ایالات متحده آمریکا در استفاده از "سازمان تجارت جهانی" برای گشودن بازارهای خارجی و دفاع از صنایع داخلی‌اش فعال نبوده‌است. این سازمان بدون توجه به حقوق کارگران و حفظ محیط زیست، از قدرت خود برای واداشتن کشورها (از جمله خود دولت آمریکا و به نفع کنسرنهای فراملیتی) به فسخ سایر موافقت‌نامه‌ها و لغو قوانین ملی استفاده می‌کند، با این استدلال که چنین "محدودیت‌هایی" موانعی در مقابل تجارت جهانی و در تناقض با موافقت‌نامه‌های آمریکا با "سازمان تجارت جهانی" هستند.

روشن است که این نهاد استعماری سکوی پرشی است که از طریق آن کشورهای امپریالیستی می‌توانند خواست‌های کنسرنهای امپریالیستی را به کرسی بنشانند. مواضع سیاسی و اقتصادی آنها نشان می‌دهد که این نهاد دارای ماهیت استعماری بوده و بر ضد حقوق کارگران، خلق‌های جهان و محیط زیست است.

4- توافقنامه‌های مناطق آزاد تجاری

استفاده از توافقنامه‌های مناطق آزاد تجاری یک روش جدید ممالک پیشرفته امپریالیستی است تا با انعقاد قراردادهای چند و یا دو جانبه در بین خود، درجه بهره‌کشی کارگران و خلق‌های تحت ستم را افزایش داده، قانونهای ملی هر کشور مشخص عضو را دور زده و باطل نموده و تصمیمات قوای قضائیه و مقننه آنرا بی اعتبار کرده و امکان رقابت با دسته بندیهای رقبای خویش را افزایش دهند.

با انعقاد این قرار دادهای طرفین قراردادهای تصمیم می‌گیرند که نخست استانداردهای مورد توافقی را در میان خود به وجود آورده و بر اساس این قواعد و ضوابط جدید به تولید کالا بپردازند. بر اساس این هنجارهای (نرم‌های) صنعتی و غذائی تعیین شده، معیارهای معینی را که خود این کشورها از قبل برای خودشان تعیین کرده، آموخته و بر آن مسلطند، و آنها را در موقعیت کشورهای پیشرفته و غیر قابل رقابت قرار می‌دهد، سر نخ همه چیز را کاملاً در دست بگیرند، و این ضوابط خودساخته را به بازارهای جهانی و ملل ضعیفتر تحمیل کنند و سپس با تکیه بر این استانداردهای تحمیلی جهانی که مبنای تولید آنها قرار گرفته است، از ورود کالاهای رقیب به بازارهای داخلی خویش به بهانه غیر استاندارد جلو بگیرند و در زیر لوای "تجارت آزاد" و "مناطق آزاد تجاری" به تقویت بازارهای ملی خود می‌پردازند. در این توافقنامه‌های سزّی و بدور از چشم مردم تصمیم می‌گیرند چه چیز باید به کالا بدل شود و این کالاها در قلمرو جغرافیائی اعضای عضو این اتحادیه بدون آنکه گرفتار موانع گمرکی گردند به طور وسیع توزیع می‌گردند. همین کیفیت را باید کالاهای آنها در عرصه جهانی داشته باشد تا با حضور انبوه خود در این بازارها استانداردهائی را به مردم جهان تحمیل کنند که رقبای آنها قادر به مقابله به مثل با آنها نباشند. این اتحادیه‌ها از یک طرف رقابت سرمایه‌های کلان را در داخل بازار داخلی اتحادیه افزایش داده به فربه شدن معدودی از سرمایه‌داران و ورشکستگی اکثریت آنها منجر شده و مرزهای ملی را از بین برده و یک بازار اقتصادی تحت سلطه سرمایه‌داران کلان ایجاد می‌کند و از جانب دیگر این اتحادیه‌های اقتصادی را به رقابت با سرمایه‌داران غیر خودی و

رقبای خود در عرصه جهانی می کشانند. بخت قدرتهای اقتصادی پیشرفته در این عرصه ها زیادتر است. مثلاً آمریکا و آلمان و تا حدودی فرانسه بخت بیشتری دارند تا در قالب این اتحادیه ها به بازارهای همدیگر دست پیدا کرده و در هم ادغام شوند. ولی همین اتحادیه ها که طبیعتاً تضادهای درونی امپریالیستی را تقویت می کند به رقابتی بیرحمانه با امپریالیستهای غیر خودی و در اینجا چین و روسیه و یا حتی کشورهای با اقتصادهای قدرتمند در حال ظهور نظیر هند و برزیل و آفریقای جنوبی می پردازند.

قصور از تعهدات بر اساس موافقتنامه، به صورت اتخاذ تدابیری خواهد بود که موجبات ضرر سرمایه گذار را فراهم آورده و یا منجر به ایجاد موانع در راه حصول منافع سرمایه خارجی گشته و یا از بین رفتن و یا لطمه دیدن منافع سرمایه داران خارجی را در پی داشته باشد. در تمام این توافقنامه ها که تامین منافع سرمایه داران کلان و امنیت سرمایه گذاری آنها در ممالک عضو مد نظر است، تعرفه ها و عوارض گمرکی حذف می شوند و سیاست تامین خودکفائی که شرط استقلال اقتصادی و سیاسی کشورهاست از بین می رود. برای داوری در موارد اختلاف میان شرکتها و کشورها، هیاتهای رسیدگی تعیین می شوند که ترکیبی از عمال سرمایه های خارجی هستند و تابع قانونهای حقوقی کشور مورد چپاول نمی باشند. هیاتهای رسیدگی تابع قانون ممالک عضو نبوده، بلکه از وکلای حقوقی خصوصی که در این زمینه دارای تجربه طولانی هستند تشکیل می شود. این محفل حقوقی خصوصی زیر سلطه انحصارات ممالک غارتگر قرار دارند که در باره آینده این ممالک تصمیم می گیرند و تصمیمات آنها حجت است. به سخن دیگر سرنوشت هستی اقتصادی یک کشور به دست مشتی عمال مافیای اقتصادی امپریالیستی می افتد.

ممالک امپریالیستی با دادن رایانه به کشاورزان خود توانائی های آنها را در رقابت با سایر کشاورزان افزایش می دهند و عملاً با شکستن مرزهای گمرکی کشورهای ضعیف به یک مبادله نابرابر با کشاورزان بومی این ممالک دست می زنند. آنها اقتصاد ممالک ضعیف را درهم می شکنند و بر اساس توافقنامه های استعماری که سود حداکثر را برای غارت سرمایه در نظر می گیرد دست آنها را برای چپاول این کشورها باز می گذارند. هر اعتصاب کارگری، افزایش نرخ ارز، زلزله، سیل می تواند به عنوان موانعی برای حفظ منافع این کنسرنها تعریف گشته و هیاتهای رسیدگی که ماموران استعماری هستند، دولت‌های این کشورها را که به کارگزاران واقعی این سرمایه ها بدل شده اند، مجبور کنند از در آمد سایر بخشهای اقتصادی، از مالیات عمومی مردم، "خسارت" این شرکتها را بپردازند. این توافقنامه های تجاری در مناطق آزاد به معنی آزادی غارت کشورهای ضعیفتر، ثروتمند تر شدن ممالک امپریالیستی و کنسرنهای آنهاست. آنها برای فریب مردم فهرستی از مزایای دروغین تجارت آزاد جهانی که گویا موجب پیشرفت و رفاه عمومی می شود، تهیه کرده و با تبلیغات از طریق رسانه های خود فروخته و روشنفکران آموزش دیده ی اطاقهای فکری امپریالیستی به حلقوم مردم می ریزند. در عمل نه تنها رفاهی در کار نیست، بلکه عقب ماندگی این کشورها تثبیت می گردد و مردمان آنها همواره بردگان آماده به خدمت سرمایه های کلان خارجی هستند. **این وضعیت تضاد میان خلفها و ممالک زیر سلطه را با سرمایه های کلان امپریالیستی و**

دول حامی آنها تشدید می کند و به رشد جنبشهای ملی دامن می زند.

هجوم سرمایه های انحصاری امپریالیستی برای رقابت به درون بازارهای سایر رقبا با پرچم "آزادی رقابت" بورژوازی متوسط درون این کشورها را به خوراک انحصارات بدل کرده، افزایش درجه استثمار را تشدید نموده، به از خود بیگانگی انسانها دامن زده و به شکاف عمیق میان فقر و ثروت منجر می شود که این وضعیت طلایه دار تشدید مبارزه طبقاتی و نبردهای آتی شدید طبقاتی در این ممالک است. تدوین قوانین ضد دموکراتیک و نقض حقوق و آزادی های مردم و بویژه طبقه کارگر در تحت هیاهوی مبارزه با "تروریسم" برای سرکوب آتی این طغیانهاست.

5- نظام مالی و اعتباری

امپریالیسم آمریکا از طریق نظارت بر مبادلات ارزی و مالی با شیوه های مدرن ارتباطی و دیجیتال، نبض اقتصاد و گردش پول را در دست می گیرند و رقبا را از میدان بدر می کنند. امپریالیستها سوئیفت (SWIFT) را که به مفهوم "انجمن برای ارتباطات مالی سراسری جهانی بین بانکی" است، در ماه مه ۱۹۷۳ میلادی توسط ۲۳۹ بانک از پانزده کشور اروپایی و آمریکای شمالی با این ادعا که روشهای ارتباطی غیر استاندارد کاغذی و یا از طریق نمابر را در سطح بین‌المللی با یک روش استاندارد شده جهانی بدل نمایند، راه اندازی کردند. در حال حاضر هزاران بانک و موسسه جهانی به تدریج به این انجمن که مرکزش در کشور بلژیک است و منطبق بر قوانین بلژیک عمل می کند، پیوسته اند. سامان سوئیفت از طریق مراکزی که نامش SAP است از طریق سیستم ماهواره ای با استفاده از نرم افزارهای مشکوک به تبادل اطلاعات مالی از جمله ارسال و دریافت هرگونه پیام ارزی در بین واحدهای ارزی بانکهای داخل کشورها و بانکهای خارج از کشورها مربوط می شوند. این سیستم از طریق نرم افزارهای مشکوک تمام عملیات ارزی در سطح جهانی را مورد نظارت و جاسوسی قرار داده و میان آنها هماهنگی ایجاد می کند. با افشاءگری های ادوارد اسنودن روشن شد که سازمان جاسوسی آمریکا از طریق نقل و انتقال بانکی و ارزی و مالی و کنترل حسابهای افراد، شرکتها و دولت‌ها، شریان گردش مالی و توانائی های اقتصادی آنها را در دست دارد و هر روز اراده کرد می تواند مانع جریان خون مالی در این شریانها گردد و کشورها را از تجارت در بازارهای جهان محروم کرده و به محاصره اقتصادی بکشاند. امپریالیسم آمریکا از طریق این نظام نرم افزاری مالی جهانی ایران را به شدت تحت فشار قرار داد و هر بانکی که با ایران معامله تجاری و مالی داشت مورد پیگرد قضائی در آمریکا قرار گرفت. امپریالیسم آمریکا در کنار کنترل نظام سوئیفت، نظامی نیز از کارتهای اعتباری به وجود آورده است که معاملات روزانه مردم جهان را نیز تحت نظر دارد. این کنسرنها تنها به اعتبار موقعیت اقتصادی و اجتماعی که دارند با پول مفت که از کارمزد تجارت و استفاده از کارتهای اعتباری به دست می آورند، موسسات عظیم اقتصادی برای نظارت بر سامان مالی-پلیسی ایجاد کرده اند. نظام استبدادی مالی آنها نامرئی و تحمیل داوطلبانه به همه مردم جهان است. این شرکتها بر اساس این توانائی ها که کسب می کنند می توانند راه سدجوع مردم و مخالفان را مستقیماً ببندند و آنها را "بی ضرر" نمایند. در مقابله با این اقدامات اسارت آور جنبشهای خرده بورژوازی "اکوپا" (جنبش ضد وال استریت) به وجود آمد که با کوتاه فکری و استیصال، تحت عنوان تحریم کارتهای اعتباری و عدم

سپردن پول به بانکها و اختراع ورقه های کوپنی برای مبادله خدمات، افکار مردم را با راه‌های بی سرانجام خویش و دعوت به گذشته، به گمراهی می کشیدند و عملاً راه حل قطعی برای قطع این بند اسارت آمیز ارائه نمی دادند.

6- در عرصه قضائی و حقوقی

امپریالیسم آمریکا برای ایجاد فشار به کشورها از ابزار شورای امنیت سازمان ملل متحد استفاده می کند. آنها قطعنامه هائی را در آنجا با زور تطمیع و تهدید و یا تبنانی به تصویب می رسانند که در مغایرت کامل با حقوق انسانها و دول قرار دارد و ناقض منشور ملل متحد است. اعضاء موقت شورای امنیت همیشه در زیر فشار این تهدیدات قرار دارند. این کشورها شاهد سرنوشت عراق، افغانستان، لیبی، سوریه و ایران بوده اند و لحن تهدیدآمیز امپریالیسم آمریکا را جدی می گیرند. در عرصه هائی که با وتوی امپریالیستهای روسیه و چین روبرو شوند از ابزار دیگری که مصوبات کنگره آمریکاست استفاده می کنند و به ممالک جهان فشار می آورند که این مصوبات کنگره آمریکا و نظام قضائی آنرا به رسمیت بشناسند و تابع آن شوند. در غیر این صورت با مجازاتهای اقتصادی و یا محدودیتهای فراوانی برای تجارت در بازار آمریکا روبرو می شوند.

این یکی از روشهای استعماری و فشار و تهدید امپریالیسم آمریکاست که در این اواخر بسیار به آن متوسل شده است. وضع طوری است که امپریالیسم آمریکا این تهدیدات را در مورد سایر ممالک امپریالیستی نیز بکار برده و آنها را تابع تصمیمات کنگره آمریکا می کند.

کنگره آمریکا بتدریج نقش قانون گزار جهانی و دستگاه جهانی قضائی را ایفاء می کند که تهدیدی برای بشریت و جایگزینی برای سازمان ملل متحد است.

امپریالیستهای اروپائی نیز دادگاه کیفری جهانی در لاهه را به ابزار اعمال نفوذ و تهدید خویش بدل کرده اند و هر جا بخواهند مخالفی را از سر راه بردارند به اتهامات جعلی و تصمیمات ناعادلانه این دیوان داوری جهانی توسل می جویند. تصمیمات این دیوان داوری بقدری مسخره و گزینشی و گرایش است که رهبران ممالک آفریقائی به تمسخر بارها بیان کرده اند که این دادگاه را فقط برای محاکمه رهبران ممالک آفریقائی اختراع کرده اند. در این دادگاه جنایتکاران جنگی نظیر نتانیاوهوی صهیونیست هرگز محاکمه نخواهند شد.

7- زمینه سازی روانی و مسخ افکار عمومی برای پیشبرد سیاستهای نئولیبرالی

امپریالیستها برای خلع سلاح روحی زحمتکشان و خلقهای جهان عوامل خویش را در محافل و اطاقهای فکری امپریالیستی می پروراندند. برای هر نبرد اجتماعی لازم است که طلایه داران فکری سربازان تا دندان مسلح را، در صفوف نخست و با فاصله زمانی به میدان فرستاد. در هر جنگی ستادهای پخش و توزیع اخبار نادرست و جعلیات برای گمراهی دشمن وجود دارد. امپریالیستها در کارزار جهانی خویش از این تحریفات اطلاعاتی، کمال بهره جوئی را به کار می گیرند. آنها افراد و نظریاتی را برای نبرد در عرصه جنگ روانی و شستشوی مغزی آماده می کنند و به تبلیغ این نظریات می پردازند تا در زمانی که ممالک را اشغال کردند با مقاومت کمتری روبرو شده و این تهاجم خویش را طبیعی و جزء حقوق بدهی خویش جلوه دهند. یکی از این نوع تبلیغات همان تکیه به منش فردی و روحیه تقویت فردیت و خودپرستی در مقابل عشق به همونوع و توجه و رعایت حال جمع است. فردپرستی تمجید می شود و تمایل به جمع نکوهیده قلمداد می گردد. ولی امپریالیستها برای اشغال و تقویت سلطه خویش تنها به این یک نوع تبلیغات تکیه نمی کنند. اندیشمندان آنها مدعی می شوند که با جهانی شدن سرمایه و شکستن مرزهای ملی، دیگر نمی توان از مبارزه ملی سخن به میان آورد و مقوله امپریالیسم حرف پوچی است که نافی مبارزه طبقاتی است. آنها به شما اندرز می دهند که از مبارزه ضد امپریالیستی دست برداشته و هم خود را مصروف "مبارزه طبقاتی" کنید. مبارزه طبقاتی آنها در دوران تجاوز امپریالیستی مبارزه کار و سرمایه است. یعنی طبقه کارگر و زحمتکشان باید در ممالکی که دروازه های آن به روی "بازار آزاد" باز شده و هجوم سرمایه های خارجی در بهترین شرایط برده سازی و بهره کشی به غارت همه هستی کشور مشغولند، تنها به نیروی خویش تکیه کند و از جلب متحد برای اخراج نیروی امپریالیستی پرهیز نماید. این شعار "چپ" که ماهیت امپریالیستی دارد با به انزوا کشاندن طبقه کارگر، با نفی ماهیت و موجودیت امپریالیسم و غارت جهانی، راه را برای غارت امپریالیستها فراهم می سازد. بلندگویان دست پرورده نئولیبرالیسم در البسه "چپ انقلابی" و یا "چپ کارگری" در همان اطاقهای فکری امپریالیستی مدعی می شوند که "پرولتاریا میهن ندارد" و هرگز نباید از مرزهای میهنش که یک مقوله "بورژوازی" است دفاع کند. میهن و میهنپرستی دورانش سپری شده است. "فرد مترقی کسی است که بر ضد میهنپرستی" باشد. آنها با زیرکی مرز روشن میان برتری طلبی ملی با میهن پرستی را می زدایند و با اتهاماتی نظیر میهن پرست نژادپرست است، مردم را از مقابله با نفوذ امپریالیسم باز می دارند. هدف از این خلع سلاح روانی آن است که وقتی امپریالیستها کشوری را غارت کردند، مردم آن کشور نباید دارای این احساس باشند که یک دشمن خارجی در پی غارت هستی آنها و باقی گذاردن زمین سوخته است، بلکه همواره باید فکر کند که دوستان خارجی وی به کشورش آمده اند و می خواهند برای وی حاتم طائی وار آسایش و رفاه فراهم آورند و به رشد سرمایه داری دست زنند. این نوع تبلیغات قدرت دفاعی را از مردم گرفته و در جنگ روانی آنها را علیل و مسلوب الاراده می کند. برخی از این اندیشمندان پرورده و فربه شده برای شما موعظه می کنند که امپریالیسم اساساً وجود ندارد و همه چیز بر محور گردش آزاد سرمایه می گردد. سرمایه ها به بازارهای بدون مرزهای سیاسی نفوذ کرده کارگران را استثمار نموده و فربه می شوند و لذا وظیفه ما مبارزه با سرمایه داران بطور کلی و در هر کجای جهان است، زیرا "پرولتاریا وطن ندارد". این نوع تئوری باقی های ارتجاعی که مارکسیسم لنینیسم را قلب می کند و تفاسیر ضد انقلابی از آن می تراود، برای آن است که پرولتاریا را از داشتن متحد محروم کند، همبستگی پرولتاریائی در درون یک کشور را به بهانه وجود "انترناسیونالیسم" که بسیار نامشخص و وهم آلود است از بین ببرد و مانع شود که پرولتاریا تحت رهبری حزب کمونیستش بر ضد هجوم سرمایه داران خارجی به مقاومت برخاسته و در بطن مبارزه ملی و ضد امپریالیستی که مبارزه ای مشخص و در دنیای ما واقعی است، رهبری مبارزه طبقاتی برای نیل

به سوسیالیسم را به کف آورد. این دست پرورده های اطاقهای فکری امپریالیستی با حقوق ملل مخالفند، مفهوم انترناسیونالیسم پرولتری را که بیان همبستگی پرولتاریای همه جهان، ولی ساکن در ممالک گوناگون مشخص و مالا متشکل در گردانهای رزمی گوناگونند با "انترناسیونالیسمی" جایگزین می کنند که مجوف، بی انگیزه، نامشخص و نامفهوم و در یک کلام موهومی است. این "انترناسیونالیسم" هرگز نمی تواند در مبارزه مشخص پرولتاریائی در یک کشور مفروض شکل جهانی روشنی بیابد و قابلیت لمس شدن را داشته باشد. این "انترناسیونالیسم" "حمایت" از مبارزه پرولتاریائی است که هویت ملی اش و شکل مشخص مبارزه اش نا روشن و نامعلوم و بی هویت است و لذا بُرندگی ندارد و فقط به نفع سرمایه داران است، زیرا از انترناسیونالیسم اسلحه ای ساخته اند تا برائی نداشته باشد و وسیله ای شود تا هر گونه مبارزه انقلابی خلقهای جهان بر ضد امپریالیستها را بتوان نفی کرد. این عمال دشمن که از وظیفه "انترناسیونالیستی" صحبت می کنند و هموطنانشان را به گشودن در دروازه های شهرهای در محاصره تشویق می کنند، خودشان در ممالک اروپائی برای اثبات وفاداریشان به گفته های ادعائی، برای سرنگونی طبقات حاکمه بورژوائی امپریالیستی همان کشورها مبارزه نمی کنند، برعکس با بورژوازی امپریالیستی کشورهای مادر در پی آنند که چگونه سرزمینهای مادری خود را نابود کرده و در اختیار نهنگان امپریالیسم قرار دهند. شعار "انترناسیونالیسم بی وطن" شعار همدستان امپریالیسم در ایران و جاده بازکنان تحقق سیاستهای اقتصادی نئولیبرالی در میهن ما هستند.

مبارزه ملی دولتها و ملتها

یکی دیگر از مفاهیمی که توسط نئولیبرالها مورد تهاجم قرار می گیرد تا سیاست امپریالیستی خویش را متحقق کنند نفی تمامیت ارضی، حق حاکمیت ملی و استقلال کشورهاست. نئولیبرالها نقش دولت را تضعیف می کنند و مدعی می شوند که سازوکار بازار، خودش از پس همه مشکلات بر می آید و لذا باید دست دولت را در تمام زمینه های اقتصادی کوتاه کرد و وی را به ناظر گردش آزاد سرمایه در کشور بدل نمود. دولت باید از تمام سیاستهای رفاهی و شرکت در اقتصاد دست بردارد و وظیفه آموزش و تأمین بهداشت را به عهده سرمایه داران خصوصی بگذارد. با نظریه آنها دولت وجودی "زائد" می شود که وظیفه اش فقط حفظ نظم تحمیل شده نئولیبرالی با یاری قوای سرکوب است. کشوری که طبیعتاً چنین دولتی داشته باشد و یا همانطور که نئولیبرالها می خواهند باید چنین دولتی داشته باشد، به کمترین چیزی که نیاز دارد همان **تمامیت ارضی و حق حاکمیت ملی** است. این دو مقوله مانند دو سد محکم در مقابل هجوم "آزادی رقابت" و تحقق "بازار آزاد" ایستاده است. به همین جهت از مدتها قبل بلندگویان تبلیغاتی این مدافعان نظم نوین جهانی بر این نظریه تکیه می کنند که از حق حاکمیت هیچ کشوری نباید دفاع کرد که البته منظورشان ممالک غیر پیشرفته، عقب نگهداشته شده و وابسته است. آنها به حق حاکمیت، فلسطین، افغانستان، عراق، یوگسلاوی، لیبی، سوریه و حتی ایران اعتقادی ندارند و خواهان نابودی مرزها و تسخیر بازارهای آنها هستند. دست پروردگان آنها در این اطاقهای فکری امپریالیستی به چهره های "چپ" با شما روبرو می شوند که نباید از **استقلال و حق حاکمیت کشورها** حمایت کرد، زیرا همه این حکومتها **ارتجاعی و ضد انقلابی** اند. تو گویی اعتبار یک حق را بر اساس ماهیت انقلابی و یا ضد انقلابی می سنجند. گویا زنان ضد انقلابی و متعلق به طبقات حاکمه حق ندارند خواهان تساوی حقوق با مردان باشند. این ضد انقلابی ترین نظریه ممکن و ضد دموکراتیک ترین نظریه تبلیغ شده است که مرتب از حلقوم این **"چپ" های آمریکائی اسرائیلی** بیرون می آید. آنها در جبهه نئولیبرالیسم و در کنار لشکر تهاجمی آنها قرار داشته و آهنگ آن دارند که به تجاوز به این کشورها در کنار امپریالیستها راه ورود سرمایه های خارجی را بگشایند. نفی حقوق دولتها و ملتها در تعیین سرنوشت خویش، نفی استقلال کشورها، در واقع نفی موجودیت سازمان ملل متحد و تشویق جنگ و آدمکشی و خونریزی و جنایت علیه بشریت است.

وضعیت سیاسی توصیف شده نشان می دهد که **حفظ استقلال و تمامیت ارضی در دوران امپریالیسم تا چه حد مهم است**. امروز مبارزه برای احترام به حقوق دولتها و ملتها ارجحیت مهمی پیدا کرده است. ملت‌های جهان باید از توسعه طلبی امپریالیسم و روشهای مودبانه وی برای نفوذ در کشورها و به زیر انقیاد کشیدن آنها بیاموزند که مبارزه ملی و ضد امپریالیستی تا به چه درجه از اهمیت ارتقاء پیدا می کند. امپریالیسم آمریکا با سیاست جنگ بازدارنده در پی نفی همه آن موانعی هست که بر سر راه توسعه طلبی وی چه در عرصه سیاسی، اقتصادی، نظامی و چه در عرصه فرهنگی وجود دارد. اطاقهای فکری آنها فعالند تا شما را قانع کنند که فقط امپریالیستها هستند که مجازند فرهنگ و هویت ملی داشته باشند و سایر ملت‌ها باید بی هویت شوند تا نابودی شان آسان گردد. آنها خواهان تجاوز و جنگ اند و لذا این سیاست آنها که موجب مقاومت مردمی است ما را بر آن می دارد مبارزه ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی را ترغیب کنیم و از ملت‌های جهان بخواهیم که برای احترام به حقوق ملل و حفظ صلح به میدان آیند تا ماهیت امپریالیستها را بر ملا سازند. اگر امروز به واقعیات جهان همانگونه که هست نگاه کنیم، با جنبشی از ممالک مترقی و پیشرو مواجه می شویم که علیرغم ماهیت بورژوائی و سرمایه دارانه آنها، برای حفظ منافع ملی ممالک خویش مبارزه می کنند و زیر بار اوامر امپریالیسم بویژه امپریالیسم آمریکا نمی روند. این حکومتها، حکومت‌های ملی، دموکراتیک و پیشرو بوده، ولی کارگری و کمونیستی نیستند. رهبری مبارزات آنها نیز در دست طبقه کارگر نمی باشد. نمود بارز آنها در آمریکای لاتین است. ممالکی نظیر، نیکاراگوئه، ونزوئلا، بولیوی، آرژانتین، برزیل، شیلی، گواتمالا، اکوادور و... از جمله این ممالک اند که با ماهیت دوگانه بورژوازی خودی هم در مقابل فشارهای امپریالیسم که با نیت غارت آنها اعمال می شود، کم و بیش ایستادگی می کنند و هم در بهره کشی از طبقه کارگر کشورهای خود و حفظ نظام سرمایه داری و حتی سرمایه داری نئولیبرالی فعالند. آنها در عین مقاومت در مقابل امپریالیسم از استثمار طبقه کارگر سود می جویند و بر آن نیستند که به بهره کشی انسان از انسان پایان دهند. در تقریباً همه این ممالک آزادی های دموکراتیک برقرار است و احزاب کمونیستی و اتحادیه های کارگری حق مبارزه و فعالیت سیاسی و صنفی دارند. روشن است این پدیده در سایر قاره های کره زمین نیز وجود دارد که یک جبهه مشترک مبارزه ممالک مشهور به "غیر متعهد" را در مقابل امپریالیسم ایجاد می کند که بطور عینی مثبت و مترقی است و به جبهه جهانی امپریالیسم ضربه می زند. به همین جهت امپریالیستها و به ویژه امپریالیسم آمریکا از هیچ کوششی از

تحریم اقتصادی، خرابکاری، تجاوز نظامی گرفته تا کودتای برای کسب قدرت سیاسی توسط عمال خودش در این کشورها خودداری نمی‌کند. رویدادهای اخیر در آرژانتین، ونزوئلا، در مکزیک و... از این نمونه‌ها می‌باشند. حکومت‌های بر سر کار در این ممالک که با توهم فراوان به دنبال تحقق یک "تخیل سوسیالیستی" فرا طبقاتی می‌گردند، نمایندگان بخشی از بورژوازی و خرده بورژوازی این ممالکند که در سنگ آسیاب میان امپریالیسم و مبارزه پرولتاریائی برای استقرار سوسیالیسم پرولتاریائی فشرده می‌شوند. این بخش از بورژوازی در دوران افسار گسیختگی امپریالیسم طبیعتاً در مبارزه برای استقلال ملی و تمامیت ارضی موقتاً در کنار پرولتاریا ایستاده است تا بتواند از موجودیت خویش دفاع کرده و ادامه بقاء بیابد. این بخش از بورژوازی چون در مبارزه بر ضد امپریالیسم و ارتجاع همدست آنها، دچار توهمات "دموکراتیک" غیر طبقاتی است، هرگز قادر نخواهد بود، این مبارزه را به سرانجام برساند و آنرا از شکستی به شکست دیگر رهبری می‌کند. این بورژوازی بر اساس ماهیت خویش قادر نیست به بسیج و تسلیح طبقه کارگر برای دفاع ملی و دموکراتیک بپردازد، زیرا نتیجه تعمیق این مبارزه ملی و دموکراتیک موفق، نفی خود بورژوازی نیز خواهد بود. کمونیستها در این ممالک طبیعتاً باید تاکتیکهای خویش را بر اساس این واقعیتها و نه تخیلات بی ارزش تعیین کنند. آن بخشهایی از "انقلابی‌های" افراطی در این ممالک که بر ضد نیروهای ملی و دموکراتیک به تئوری‌های تروتسکیستی توسل جسته و اهمیت ارزش گذاری به مقام تضادها را نادیده گرفتند بدون استثناء در آغوش امپریالیسم آمریکا جا گرفتند و به خیانت ملی متوسل شدند.

امروز تضاد میان خلقها و امپریالیسم، در اشکال گوناگون به تضاد عمده جهان بدل شده است. انقلاب سوسیالیستی در ممالک قدرتمند امپریالیستی بدون پیوند این مبارزات با مبارزه ضد امپریالیستی خلقهای جهان مقدور نیست. **در شرایط کنونی جهان، برای پیروزی سوسیالیسم در ممالک پیشرفته سرمایه داری و امپریالیستی و رهائی ملی ممالک تحت سلطه، مبارزه ملی خلقهای جهان برای استقلال و حفظ تمامیت ارضی نقش عمده ایفاء می‌کند.** این مبارزه باید به رهبری حزب طبقه کارگر به نتیجه برسد.

احزاب کمونیستی در ممالک امپریالیستی باید طبقه کارگر را با روحیه انقلابی تربیت کرده و با توهمات پارلمانتاریستی، رفرمیستی و رویزیونیستی مبارزه نمایند. طبقه کارگر در این ممالک در عین حمایت از مبارزه رهائی بخش خلقها و ممالک تحت سلطه، همواره باید از این آمادگی برخوردار باشد که در شرایط تضعیف جبهه امپریالیستی، چه در نتیجه جنگ میان گروهبندیهای متخاصم امپریالیستی و چه در نتیجه هر رویداد دیگر تاریخی که به تضعیف امپریالیسم منجر شود، با شکستن حلقه ضعیف امپریالیسم به کسب قدرت سیاسی نایل آیند.

صهیونیسم یعنی تروریسم و نژادپرستی

وقتی ما از اردوگاه امپریالیسم غرب صحبت می‌کنیم باید جای خاصی برای صهیونیسم اسرائیل در نظر بگیریم. این دستگاه جهانی صهیونیسم توسط موسسه مشهور لابی یهودیان در آمریکا بنام "آیپک" (AIPAC) "کمیته روابط عمومی آمریکا-اسرائیل" (American Israel Public Affairs Committee) که از سرمایه داران یهودی تشکیل شده است، با کمکهای مالی خویش به یک عامل مهم دخالت در نتایج انتخابات آمریکا بدل شده است. آنها با خریدن نمایندگان کنگره آمریکا و یا اعزام نمایندگان مستقیم خود به کنگره آمریکا نقش بسیار مهمی در انتخاب رئیس جمهور و تدوین سیاستهای خارجی آمریکا بازی می‌کنند. این نهاد صهیونیستی آمریکائی، متحد اسرائیل است، کشوری که سرزمین مردم فلسطین را بیش از 60 سال در اشغال خود نگهداشته و به قتل و غارت این مردم مشغول است و نه تنها با ایجاد چند جنگ در منطقه به توسعه ارضی خویش پرداخته، بلکه مردم فلسطین را به تدریج به مرگ محکوم کرده و روزانه آنها را به قتل می‌رساند. فقط احکام نژادپرستانه و ضد بشری در مورد مردم فلسطین اجراء می‌شود.

اسرائیل به عنوان یک نیروی نژادپرست و اشغالگر هر روز به توسعه مناطق اشغالی می‌افزاید و دنیا را در مقابل اعمال انجام شده قرار می‌دهد. اسرائیل که یک دولت صهیونیستی بر راس امورش قرار دارد، برای توسعه و حفظ مناطق اشغالی و پاک کردن آنها از وجود مردم فلسطین از هیچ جنایتی رویگردان نیست. آنها از بمب خوشه ای و بمب فسفوری برای اهداف ضد بشری خویش استفاده می‌کنند و هم اکنون سیاست اشغالگری خویش را با محاصره نوار غزه و ساختن آبادی نشینهای یهودی در ساحل غربی ادامه می‌دهند. اقدامات تجاوزکارانه آنها بر ضد مناطق اشغالی و قتل عام مردم غزه و محاصره این سرزمین یک جنایت جنگی است، ولی امپریالیسم آمریکا مانع می‌شود که جامعه ملل و اعضای مترقی آن تبهکاریهای صهیونیسم و امپریالیسم را محکوم کند.

رسانه های جهانی انحصاری و پرتیراژ صهیونیستی به شستشوی مغزی مردم جهان مشغولند و با ایجاد رعب، تهدید، ترور و تطمیع و تبلیغات سرسام آور به خاطر این موقعیت خاصی که در شستشوی مغزی و ایجاد افکار عمومی با یاری حکومت‌های ممالک امپریالیستی ایجاد کرده اند نقش مهمی در سیاست جهانی بازی می‌کنند. این رژیم یک رژیم اشغالگر و تبهکار است و نه تنها غاصب و مهاجم است، بلکه عامل جنگ و خطر مهمی برای صلح جهانی است. این رژیم سریل امپریالیسم آمریکا در منطقه و دشمن خلقهای منطقه است. این رژیم در منطقه به تفرقه و خرابکاری مشغول است و ملت‌های منطقه را به جان هم می‌اندازد. حزب ما از مبارزات آزادیبخش مردم فلسطین برای پایان دادن به تبهکاریهای صهیونیسم، نابودی صهیونیسم و آزادی سرزمینهای اشغال شده فلسطین حمایت می‌کند. این مردم فلسطین هستند که باید در مورد سرنوشت خویش آزادانه تصمیم بگیرند. اسرائیل اتمی صهیونیستی ثابت کرده است که خواهان صلح نیست، بلکه خواهان نسل کشی فلسطینی هاست. ادعاهای صلح خواهی صهیونیستها، پیشنهاد پذیرش اشغال و نابودی مردم فلسطین است. با اشغالگر هرگز نمی‌توان صلح کرد. نخست باید اشغالگر را از خاک کشور خود بیرون راند. پیشنهاد صلح صهیونیسم پیشنهاد تسلیم و پذیرش حفظ وضع موجود بوده و هرگز نباید فریب آن را خورد. توافق صلح واقعی در قاموس جنبش رهائی بخش فلسطین توافقی بر شالوده فلسطینی آزاد و مستقل و کشوری قابل بقاء در تمام زمینه هاست. مردم تارانه شده فلسطینی باید بتوانند به سرزمین مادری خویش باز گردند.

اسرائیل صهیونیستی یک غده سرطانی، اتمی، نژادپرست و خطرناک برای همه منطقه است. آزادی منطقه با وجود صهیونیسم اسرائیل ممکن نیست. فراموش نکنیم که ملت فلسطین برخلاف تبلیغات صهیونیستها فقط مسلمانان نیستند، یهودیان فلسطینی و مسیحیان فلسطینی نیز اجزاء ملت فلسطین را تشکیل می دهند.

صهیونیسم در منطقه با نفوذ در میان اکراد عراقی و ایرانی در پی ایجاد کردستان بزرگ ارتجاعی و متحد صهیونیسم در منطقه است. حرکت تجزیه طلبانه اکراد ناسیونال شونیسم در منطقه در خدمت منافع امپریالیسم جهانی است و ربطی به حق تعیین سرنوشت خلقها به دست خویش ندارد. حزب ما بارها این همکاری ها را افشاء کرده و حاضر نیست با سیاست اپورتونیستی به ناسیونال شونیستها گرد که دست دراز شده صهیونیسم در منطقه هستند باج دهد. مبارزه با صهیونیسم باید با مبارزه علیه تجزیه طلبان ناسیونال شونیسم که پایگاه امپریالیسم و صهیونیسم در منطقه هستند پیوند بخورد.

صهیونیستهای اسرائیلی می خواهند مبارزه با صهیونیسم جنایتکار و نژاد پرست را "یهودی ستیزی" جلوه دهند و به این ترتیب جلوی دهان منتقدان را ببندند. حزب ما باید این ریاکاری صهیونیسم بین الملل را برملا کند و خط تمایز روشنی میان صهیونیسم، و اعتقادات دینی یهودی بکشد. مسلما یهودیانی که از موجودیت اسرائیل صهیونیستی دفاع می کنند، صهیونیسم و نژادپرست هستند. حمایت از صهیونیسم اسرائیل در میان پاره ای از ایرانیان نیز موجود است که در واقع همدمان اسرائیل در منطقه محسوب می شوند و دشمنان مردم ایران و منطقه به حساب می آیند.

اسرائیل دشمن استقلال و تمامیت ارضی ایران است و به جنبشهای تجزیه طلبانه، سلطنت طلبانه و بخشی از "اپوزیسیون چپ ایران" که اسرائیل را کشور "دموکراتیک" می خواند و می خواهد در ایران "سوسیالیسم کیبوتسی" مستقر کند(حزب کمونیست کارگری ایران) از هر نظر یاری می رساند تا بخشهایی از ایران جدا شوند. اسرائیل سگ پاسبان امپریالیسم آمریکا در منطقه است. امپریالیستها به تمام جنایات صهیونیستها صحه می گذارند و بر روی اعمال ننگینش ماله می کشند و در مراجع جهانی علیرغم ادعاهای کاذب حمایت از حقوق بشر مانع از آن هستند که اسرائیل به عنوان ناقض حقوق بشر و جنایتکار جنگی محکوم شود. منافع ملی ایران در شکست این منبع تشنج و دسیسه در منطقه و تحقق آمال مردم فلسطین است.

اسرائیل دست دراز شده بانکهای بزرگ آمریکائی و کنسرنهای نفتی-تسلحاتی است که در منطقه با دست قوای نظامی امپریالیستی تعبیه شده است. این غده سرطانی به توسعه مناطق نفوذ سیاسی و اقتصادی خویش در آفریقای سیاه و آسیا پرداخته و حتی بخشی از ممالک آفریقای را عملا اشغال کرده است. این کشور با غارت سرزمینها و منابع آب فلسطینی ها، به یک کشور صادر کننده مواد غذایی به اروپا بدل شده است. اسرائیل در پی نسل کشی فلسطینی ها و توسعه نفوذ خود در میان اکراد تجزیه طلب و دست اندازی به خاورمیانه است. همدستی صهیونیسم و عربستان سعودی و امارات متحده عربی در شرایط کنونی منطقه در نتیجه دخالتهای بی شرمانه در سرنوشت مردم سوریه، به بهترین وجه نشان می دهد که نزاع بین این دو دسته ی ارتجاع منطقه، مبارزه دینی میان اسلام و یهودیت نیست، مبارزه ارتجاع منطقه است که با احساس خطر برای خود، همه نقابهای خویش را بدور افکنده است. عربستان سعودی رهبر ممالک اسلامی در کنار صهیونیسم برای مبارزه با سوریه، عراق، لبنان، افغانستان و ایران قرار گرفته است.

حزب کار ایران(توفان) از مبارزه سیاسی ملت فلسطین برای رهائی ملی صرفنظر از ایدئولوژی آنها حمایت می کند و این مبارزه رهائی بخش را حق مشروع آنها می داند. حزب کار ایران(توفان) قرارداد اسارت آور اسلو را همیشه ارتجاعی دانسته و الغاء آن را توصیه کرده است.

سیاست اقتصادی امپریالیسم شرق و جبهه اش

امپریالیسم روس بعد از فروپاشی، مورد هجوم سرمایه های مالی امپریالیستهای غرب قرار گرفت و مدتها به بحران درونی دچار بود. امپریالیستهای غرب به داخل تمام اقمار ابر قدرت سوسیال امپریالیسم شوروی نفوذ کردند و توانستند آنها را به سمت خود جلب کنند. آنها در همین دوره سیاستهای نئولیبرالی اقتصادی سرمایه داری "بازار آزاد" را به روسیه و اقمار سابقش تحمیل کردند و دست سرمایه داران روسی و بومی این کشورها و متحدان خارجی آنها را در غارت دسترنج پرولتاریای روسیه و پرولتاریای ممالک اروپای شرقی باز گذاردند. تتمه حقوق کارگران در این ممالک بر باد رفت و امر خصوصی سازی ها با پشتکار به پیش برده شد.

احزاب رویزیونیستی در این کشورها یا منحل شدند و یا به صورت سوسیال دموکراتهای بی رنگ و بو به زندگی حلزونی خویش ادامه می دهند. آنها هنوز نتوانسته اند با رویزیونیسم تسویه حساب کرده و به شاهراه حقیقت بازگردند.

سیاست توسعه طلبی ناتو به سمت شرق و بلعیدن تک تک این کشورها و محاصره روسیه ی تضعیف شده، نشان می داد و می دهد که برخلاف تبلیغات کسانی که از دانش مبارزه طبقاتی دست شسته اند، هدف امپریالیسم غرب نابودی "سوسیالیسم واقعا موجود"(بخوانید رویزیونیسم حاکم و سرمایه داری دولتی) و ایجاد "صلح پایدار" نبود، بلکه تجزیه فدراسیون روسیه، دست یابی به مواد اولیه و سرزمینهای وسیع این کشور بود. این تضاد میان امپریالیستها که دائمی و پایدار است، خود را به بهترین وجهی در نزاع میان روسیه و آمریکا نشان می دهد. سیاست تجزیه فدراسیون روسیه به تضعیف سیاسی روسیه منجر شده و نفوذ امپریالیستهای غرب را در ممالک مجاور روسیه افزایش داده است. ما با این وضعیت از جمله در ممالک بالتیک، گرجستان و آذربایجان که همه قربانیان سیاستهای نئولیبرالی اقتصادی سرمایه داری هستند روبرو هستیم. این توسعه طلبی امپریالیسم غرب که بر اساس توازن جدید نیروها صورت می گیرد، مغایر موافقتنامه های میان سوسیال امپریالیسم شوروی گورباچف با امپریالیستهای غرب پیرامون حفظ وضع بعد از توافق بود. ولی از چه وقت تا حالا قرار بوده است که با تغییر زور و توان و قابلیتهای یک طرف، وفاداری به موافقتنامه های روی کاغذ از اعتبار ابدی برخوردار باشند؟

امپریالیسم غرب با این آگاهی یوگسلاوی را تجزیه نمود، به لیبی دست اندازی کرد، عراق را به اسارت در آورد و سرانجام با سیاست تهاجمی و افسار گسیخته و مغرورانه خویش در امور داخلی کشورها دخالت کرد و فاجعه سوریه را به بار آورد تا از نفوذ امپریالیسم تضعیف شده روسیه در مولداوی، اوکراین و دریای مدیترانه و خاورمیانه به کاهد. محاصره اقتصادی روسیه و تحقیر این کشور به

عنوان قدرت درجه دوم و تحریکات مرتب علیه آنها سرانجام نتوانست امپریالیسم روسیه را به زانو در آورد. در این مدت امپریالیسم روسیه توانست قدرت نظامی خویش را افزایش دهد و بر وضعیت اقتصادی و سیاسی خویش غلبه کند. امپریالیسم روسیه از موضع ضعف بارها به امپریالیسم آمریکا و غرب پیشنهاد کرده است که وی را در مسایل جهانی به بازی بگیرند و به اقدامات "خودسرانه" دست نیازند. آنها برای نمونه به سازش در مورد قرارداد هسته ای ایران اشاره می کنند و فاجعه سوریه را محصول زورگویی آمریکا و عدم توافق آنها با روسیه عنوان می کنند. این رقابت و تبانی در عرصه جهانی ادامه دارد و در داخل اروپا نیز به جبهه بندی میان ممالک اروپائی منجر شده است. ممالکی که زیر سلطه روسیه در گذشته قرار داشتند نظیر لهستان و جمهوری های بالتیک از متحدان دست به سینه آمریکا و خواهان تشدید تضاد با روسیه و مقاومت در مقابل این کشور هستند، در حالیکه ممالک غرب اروپا از جمله اتریش، یونان، و محافل قدرتمندی در آلمان و ایتالیا از نزدیکی و همکاری با روسیه صحبت می کنند. دوری جغرافیائی آمریکا از اروپا موجب شده که بیشتر ممالک غرب اروپا از این سیاست صدمه ببیند.

در شرایط کنونی کشور روسیه، امپریالیسم تضعیف شده است که می کوشد از زمین برخیزد. این امپریالیسم خواهان تبانی و رقابت با آمریکاست و در شرایط کنونی برای وی جنبه تبانی اهمیت دارد تا بتواند نفس تازه کند. این امپریالیسم برای مقابله با نیروی افسار گسیخته و تهاجمی امپریالیسم غرب خود را به امپریالیسم چین نزدیک می کند تا با همکاری با این امپریالیسم جدید نوحاسته بتواند در مقابل قدرت عظیم اقتصادی، سیاسی و نظامی آمریکا مقاومت کند. خطری که اکنون صلح جهانی و حقوق ملتها را تهدید می کند از جانب روسیه و چین نیست از جانب امپریالیستهای غرب به رهبری امپریالیسم آمریکاست. این وضعیت است که باید مبنای تحلیل مشخص از شرایط مشخص قرار گیرد.

امپریالیسم نوبرخاسته چین که با نقاب سوسیالیسم مانند روش خروشچف به میدان آمده است و سرمایه داری را در چین با نقاب سوسیالیسم مستقر ساخته و به صدور سرمایه به جهان مشغول است، تکیه سیاستهای خویش را بر رشد اقتصادی قرار داده و محتاطانه به پیش می رود و می خواهد در تمام زمینه ها عقب ماندگی های اقتصادی، علمی، نظامی و سیاسی خویش را نسبت به غرب جبران کند. امپریالیسم چین با اساتید مکتب اقتصادی نئو لیبرالی به مشاوره نشستند و سیاستهای استثماری آنها را با نقض حقوق کارگران و تشدید درجه استثمار آنها و میدان دادن به مالکیتهای خصوصی متحقق گردانیدند. سیاست نئو لیبرالی اقتصاد دانان مکتب شیکاگو پایش در سرزمین چین نیز باز شد و هر روز گسترش بیشتری می یابد. دولتمردان چین تلاش وافر دارند از درگیریهای رویارو با امپریالیسم قدرتمندتر غرب خودداری کنند و به برنامه درازمدت برای تسلط سیاسی خویش دست بزنند. بروز تصادمات زودرس جهانی در شرایط مشخص کنونی به نفع امپریالیسم چین نیست. نفوذ آنها در سراسر جهان به ویژه در آفریقا کاملاً مشهود است. این امپریالیسم نیز خواهان تبانی و رقابت با آمریکاست، زیرا در بسیاری زمینه های با آنها منافع مشترک دارد. ذخایر ارزی بیلین دلار چین نوعی روابط همسرنوشتی میان دو کشور ایجاد کرده است. ولی نفوذ چین در آفریقا که بر بسیاری منابع اولیه با سیاستهای توسعه اقتصادی صنایع زیربنائی دست یافته است و یا ساختمان تنگه نیگارگره در قاره آمریکا که به موازات تنگه پاناما توسط چین ساخته می شود، موجبات نگرانی امپریالیسم آمریکا و ژاپن را فراهم کرده است. سیاست نوین امپریالیسم آمریکا در تسلیح ژاپن، تحریکات علیه کره شمالی، تکیه بر منافع راهبردی این امپریالیسم در اقیانوس آرام که آنرا برای حریم امنیت خود مهم جلوه می دهد و خود را بخشی از ممالک این منطقه جا می زند برای مقابله با چین انتخاب شده است. امپریالیسم غرب با تجاوز به عراق و لیبی، دخالت در امور داخلی آفریقا در نیجریه، نیجر، مالی، سومالی، سودان و ... محاصره اقتصادی ایران، دست امپریالیسم شرق را از منابع نفت و گاز آفریقا و خاورمیانه کوتاه کرد و چین را تحت فشار قرار داد و این امر خود موجبات نزدیکی روس و چین را تسریع کرد. روسیه مصمم است منابع سوختی چین را از طریق نفت و گاز خویش تامین کند.

چین می خواهد به مقابله با تحریکات آمریکا در جنوب شرقی آسیا بپردازد. آمریکا در جنوب شرقی آسیا در پی ایجاد جبهه مشترکی از ممالک استرالیا، نیوزلند، فیلیپین، اندونزی، سنگاپور، کامبوج، ویتنام، میانمار و ... است که آنها را حتی با تحت فشار قرار دادن، انجام کودتا در این کشورها، تشدید تضادها و تکیه بر اختلافات آنها با چین، به مواضع خویش بکشاند و آنها را بر ضد چین بسیج کند. چینی ها برعکس تلاش دارند با نزدیکی به کره جنوبی، میانمار، جزیره تایوان، هند و پاکستان و ... این دسیسه های امپریالیسم توسعه طلب و مهاجم آمریکا را خنثی کنند. یک مبارزه دیپلماتیک گسترده در این منطقه آغاز شده است. با توجه به این وضعیت سیاسی در منطقه است که باید تلاشهای چین و روسیه را در زمینه ایجاد یک جبهه وسیع ضد تجاوز و دخالت از جانب امپریالیسم غرب به رهبری آمریکا ارزیابی کرد. این اقدامات گرچه که در کادر تبانی و رقابت با امپریالیسم غرب صورت می گیرند، ولی در شرایط مشخص کنونی که مانعی در مقابل تهاجم وحشیانه و لجام گسیخته امپریالیسم آمریکا ایجاد می کنند، مثبت اند و امکان بروز جنگ را به تاخیر می اندازند و این به نفع خلقها و ممالک جهان است. این امر دست ما را باز می گذارد تا با شعار صلح طلبی و ایجاد جبهه وسیعی از صلحجویان جهان، جبهه وسیع ضد جنگ در سراسر جهان ایجاد کنیم و زمینه روانی دستیابی به جنگ و تجاوز را کاهش دهیم. مبارزه برای صلح در جهان هرگز نافی مبارزه طبقاتی برای کسب قدرت سیاسی در هر کشور معین نیست. ولی مبارزه با سیاست تهاجمی امپریالیسم توده مردم را علیه آنها بسیج کرده و به ممالک مستقل و مترقی و یا انقلابی امکان تنفس و تقویت خویش را می دهد و دامنه فعالیت امپریالیستها را محدود می نماید. تمام این مقدمات مثبت باید در خدمت ایجاد شرایط مناسب در عرصه داخلی و خارجی برای کسب قدرت سیاسی از جانب کمونیستها قرار گیرد.

ابزارهای مبارزه امپریالیسم شرق با غرب

اردوگاه امپریالیسم شرق در مقابل این زورگویی امپریالیسم آمریکا بیکار ننشسته است و برای مقابله با تسلط این امپریالیسم دست به ایجاد نهادهائی زده و ابزارهائی خلق کرده است تا با تکیه بر آنها و بهره مندی از آنها بتواند یک نظام مالی غیر وابسته به دلار در عرصه جهانی ایجاد کند. چین و روسیه می کوشند با دور زدن دلار و کمرنگ کردن اعتبار و قدرت آن در جهان مانع شوند که

امپریالیسم آمریکا با سازوکار دلار بار بحرانهای اقتصادی خویش را به دوش سایر ممالک جهان منتقل کند. این اقدامات مهم اقتصادی از این قبیل اند: ایجاد مناطق همکاری های تجاری "بریکس" و اتحادیه همکاری شانگهای، ایجاد بانک جدید توسعه در شانگهای، اجرائی کردن سواپ (Swap) در معامله تهاتری ارزی در میان کشورها، استفاده از ارز معادل مبادلاتی مطلوب همه در مقابل دلار، ایجاد اتحادیه روسیه با ممالک فدراسیون سابق روسیه به عنوان یک بازار اقتصادی و سیاسی و ..

ایجاد این موسسات نه تنها به نزدیکی اقتصادی این کشورها به یکدیگر یاری می رساند، نه تنها از نفوذ امپریالیسم غرب به ویژه امپریالیسم آمریکا می کاهد، بلکه در طی این همکاری ها، نزدیکی سیاسی میان این ممالک که دارای منافع اقتصادی مشترک هستند افزایش می یابد. روسیه و چین با این دورنما به این فعالیتهای اقتصادی و سیاسی دست می زنند. هجوم آنها یک هجوم اقتصادی در مقابل بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و سازمان تجارت جهانی است.

با ابتکار دولت چین "بانک آسیائی سرمایه گذاری در صنایع زیربنائی (Asian Infrastructure Investment Bank)" تاسیس شده که رقیب بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و بانک توسعه آسیائی است. دولت چین قصد دارد از طریق این بانک آسیائی با سرمایه گذاری در صنایع زیربنائی و ارتباطی در آسیای جنوب شرقی به تاخت و تاز بانک جهانی در این منطقه خاتمه داده و از نفوذ و تأثیرات اوامر استعماری امپریالیسم آمریکا بکاهد. این بانک با وامهای مناسب رقابتی، شرایط استعماری بانک جهانی را در هم می شکند و مانع توسعه نفوذ امپریالیستهای غرب در دنیا که آنها را تهدید می کند، می گردد.

پیدایش همکاری ممالک نوظهور اقتصادی به نام "بریکس" با عضویت چین، روسیه، برزیل، هندوستان و آفریقای جنوبی یک نمونه از این مقاومت این کشورهاست. در ژوئن ۲۰۱۴ در FORTALEZA واقع در برزیل یک بانک و یک صندوق ذخیره مشترک تاسیس کردند. آنها خواستار حقوق بیشتری در موسسات جهانی مالی بودند، ولی کنگره آمریکا همواره خواسته ی این ممالک را برای تغییر قوانین این موسسات، با قلداری و طلبکاری رد کرد. این کشورها سرانجام مصمم شدند که در مقابل تسلط دلار قد علم کنند.

آنها در شانگهای "بانک جدید توسعه" را ایجاد کردند و امروز به "بانک آسیائی سرمایه گذاری در صنایع زیربنائی" پیوسته اند. حال دیگر نمی شود جلوی این موج بزرگ اعتراضی را با کودتا و تخریب و تجاوز نظامی گرفت. تشدید تضادهای امپریالیستی توازی ایجاد می کند که در زمان حاضر به طور عینی به نفع مردم است و امکان تنفس را به مردم جهان می دهد که از حقوق مسلم و قانونی خویش در عرصه جهانی به دفاع برخیزند به تحریمهای غیر قانونی و جنایتکارانه امپریالیستها پشت کنند و این تحریمها را با دریافت امکانات جدیدتر در هم شکنند. روسیه و چین به حمایت از "اتحادیه بلواری خلقهای آمریکای ما" در آمریکای جنوبی که مصافی با طرح آمریکائی "منطقه تجارت آزاد کل آمریکا" بود دست زدند. این اتحادیه با الهام از نظریات چین و روسیه برای تسویه حساب تجاری نیز واحد تهاتری (پولی مشترک) به نام SUCRE انتخاب کرده اند و در نظر دارند در آینده این واحد پولی جدید را جایگزین دلار کنند.

بروز نژادپرستی و فاشیسم در غرب

در اروپا نیروهای دست راستی در حال رشدند. بحرانهای اقتصادی و ورشکستگی بانکها و دولتها و نجات این ورشکستگان از طریق چپاول ثروت عمومی توسط دولتها، علیرغم مخالفت مردم، رشد بیکاری، سقوط سطح زندگی، بی اثر کردن نسبی قوانین کار و حقوق کارگران، تشدید تضاد طبقاتی و تعمیق شکاف میان قطب فقر و قطب ثروت و سامان نابرابر در توزیع ثروتهای افسانه ای و ... سبب رشد نارضائی در جامعه می گردند که همراه با بی دورنمائی و هراس از آینده و وعده و وعیدهای دروغین هیاتهای حاکمه و بی ثمری آنها مردم به خوراک تبلیغاتی نیروهای دست راستی تبدیل می شوند. هیات حاکمه ممالک امپریالیستی همیشه این نیروهای فاشیستی و چماق بدستان حرفه ای را لای پوست پیاز برای روزهای مبادا می خوابانند تا از آنها به موقع استفاده نماید. در شرایط کنونی که نارضائی مردم افزایش یافته و مبارزه طبقه کارگر رشد می یابد و سرمایه داری موفق نشده مشکلات بحران مالی و اقتصادی را بر طرف کند خطر بروز بحرانهای اجتماعی که سامان سرمایه داری را به خطر اندازد منتهی نیست و به همین جهت سرمایه داری به نیروهای ضربتی برای مقابله با جنبشهای کارگری و اتحادیه های آنها، برای مبارزه با کمونیستها و نیروهای دموکرات نیاز دارد. دامن زدن به روحیات ضد خارجی، ضد پناهندگان و سوء استفاده از ترس و نگرانیهای ناشناخته مردم برای پیروزی در "انتخابات دموکراتیک" بخشی از سیاست راهبردی و دوراندیشانه خود بورژوازی امپریالیستی است. هرگز مبارزه این حکومتها با این نیروها جدی نیست برعکس در پنهان از آنها به مثابه همدست در عین حال رقیب استفاده می کنند.

تنها راه مبارزه با نژادپرستان ایجاد جبهه وسیع خلقی از همه نیروهای ضد فاشیسم، دموکرات، صلح طلب و آزادیخواه است که هدفشان در درجه نخست منفرد کردن فاشیستها و نژادپرستان، دفاع از حقوق دموکراتیک و دستاوردهای مردمی و افشای ناتوانی احزاب بورژوائی حاکم در اجرای این وظایف است. تا سرمایه داری بر سر کار است نمی توان نژادپرستی را از بین برد.

انترناسیونالیسم پرولتاری

در عرصه خارجی سیاست حزب ما ایجاد همبستگی با تمام احزاب مارکسیست لنینیست جهان است که به خاطر نابودی امپریالیسم و سرمایه داری و برای استقرار سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا مبارزه می کنند. این رفقا مطمئنترین متحدان ما برای ایجاد جامعه سوسیالیستی هستند. حزب ما باید در درجه اول از مبارزات طبقاتی این احزاب در ممالکشان بر ضد حکومتهای دست نشانده و یا حتی مستقل و سرمایه دارانه آنها حمایت کند.

حزب ما به این شعار لنین وفادار است که می گوید: " پرولتاریای جهان و خلقهای ستمدیده متحد شوید". این شعار بیان همبستگی برادرانه میان مبارزات طبقه کارگر ممالک متروپل و مبارزات ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی خلقهای جهان است. بر این اساس

باید میان مبارزات طبقاتی در ممالک سرمایه داری و یا سرمایه داری امپریالیستی را با مبارزات خلقهای جهان برای رهایی ملی و یا دفاع از حفظ استقلال و تمامیت ارضی و حق حاکمیت ملی خود پیوند زد. این دو مبارزه لازم و ملزوم یکدیگرند. حزب ما با توجه به اوضاع عام جهان و سیر تحولاتی که در بطن جاری هستند از هر مبارزه ملی که در این راستا باشد و در شرایط کنونی به قطع دست امپریالیستها و بویژه امپریالیسم متجاوز غرب تمام شود دفاع می کند.

محیط زیست و انرژی جایگزین

همه می دانند که تخریب و خسارت محیط زیست جهان بر اساس نظام مبتنی بر کسب سود حداکثر به هر قیمت، کماکان ادامه دارد. تداوم روند نابودی تنوع زیستی، تداوم کاهش ذخایر ماهیان و آبزیان و بیابان زایی که بیش از پیش زمینهای حاصلخیز را از بین می برد، اثرات نامطلوب تغییرات آب و هوا در اثر افزایش دمای زمین کماکان مشهود است. بلایای طبیعی که به طور مکرر و مخرب تر اتفاق می افتند و بر تواتر آنها افزوده می شوند که بویژه کشورهای وابسته و در حال توسعه در برابر آنها بسیار آسیب پذیرند، و تداوم آلودگیهای دریایی، معدنی، آب و هوا که میلیونها زندگی پر امید و آراسته را مورد تهدید قرار میدهند همچنان ادامه دارند.

جهانی سازی سرمایه، انعقاد قراردادهای بین المللی تحت عنوان حمایت از "آزادی تجارت" و "نظم زدائی" که در قالب فعالیتهای "سازمان تجارت جهانی"، "مناطق آزاد تجاری" و خصوصی سازی ثروتهای عمومی مردم در کشورهایی که شامل نظم زدائی و قانون زدائی می شوند، با ایجاد راه فرار برای سرمایه های خارجی تا مقررات زیست محیطی درون کشور خویش را دور بزنند، بُعد جدیدی را به این چالشها افزوده است.

ممالک امپریالیستی اروپا و آمریکا با تبلیغ فرهنگ مصرفی و افزایش تولید بی رویه برای کسب سود حداکثر مسئولیت واقعی آلودگی محیط زیست را بعهده دارند. آنها در قرون گذشته خوردند و بردند و به اقتصاد خویش به بهای نابودی محیط زیست که متعلق به تمامی بشریت است سر و صورت دادند و تجارب فراوان کسب نموده و به فن آوری پیشرفته دست یافتند. در اثر این ریخت پاش سرمایه داری زمینی سوخته بجای مانده است که در تکامل خود امکان زیست بشر را به خطر می اندازد. سرمایه داری امپریالیستی در ممالک خود قادر نیستند به زدودن سمومی که خود تولید کرده اند بپردازند. خاک آنها به علت کوچکی می تواند به انبار سموم و آب بارانهای اسیدی، رودخانه ها و دریاها آلوده، مزارع مملو از کودهای خطرناک شیمیایی بدل شود. آنها این سموم را به صور قانونی و غیر قانونی به ممالک تحت سلطه صادر می کنند. انبار تقاله های آنها در آلبانی، کوزوو و بسیاری ممالک آفریقائی... نمونه های بارز آن هستند. آنها بخشی از این سموم را با صحنه سازی از طریق شرکتها خصوصی غیر قابل کنترل که گواهینامه های توجیهی برای این دول مسئول صادر می کنند، به دریا می ریزند. صدمه ای که به جنگلها، آبهای زیر زمینی، افزایش گازهای سمی در فضا که به افزایش بیماریهای ریوی و پوستی منجر می شود، به منابع تغذیه دریائی وارد می شود زنگ خطر را به صدا درآورده است. در مقابل این سیاست نابودی محیط زیست به مصداق بعد از مرگ من چه دریا چه سراب، مردم این ممالک و ممالک تحت سلطه و وابسته به مقاومت برخاستند و دولتها را وادار کردند با تنظیم قوانینی در حفظ محیط زیست بکوشند.

بورژوازی امپریالیستی از این اعتراض عمومی برحق، ابزاری ساخت تا نخست به صنایع و فن آوری مدرنی دست یابد که آنرا در درجه نخست برای کسب رهبری در عرصه فن آوری بکار گیرد و با تبلیغات فراوان سیاست عامه پسند حفظ محیط زیست را جا بیاندازد. امپریالیست آلمان در این عرصه پیشتاز بود و رهبری فن آوری مدرن در این زمینه را به کف آورد و با زور تبلیغات و در کادر تضادهای امپریالیستی می خواهد آنرا به سایر امپریالیستها نیز تحمیل کند. زیرا در نتیجه توجه به محیط زیست، بهای کالاها افزایش یافته و از قدرت رقابت امپریالیست آلمان می کاهد. امپریالیستهای اروپائی با فشار آلمان و فشار افکار عمومی در داخل کشورشان و محدودیتهای جغرافیائی که داشتند مجبور شدند به این سیاست تن در دهند و در پی حفظ محیط زیست که بی توجهی به آن عواقب وخیمی در آینده دارد تلاش کنند. سخن از انرژی جایگزین به میان آمد که باید آنرا تکمیل کرد تا در فردای جهان بدون نفت و گاز بتوان از این انرژی برای بقاء بشریت استفاده نمود. این انرژی جایگزین بر اساس سطح دانش کنونی بشری در بهترین حالت تنها 20 درصد نیاز انرژی این ممالک را تامین می کند. برای تقویت این سیاست که در حقیقت تقویت بخش معینی از بورژوازی صنعتی در این عرصه است، آلمانها به کسانیکه به صرفه جوئی انرژی با توسل به انرژی جایگزین دست می زنند مزایای مالیاتی و در حقیقت نوعی یارانه دولتی از مجموعه ثروت ملی در نظر گرفتند.

تبلیغات امپریالیستی آلمان که می شود روزی انرژی بادی و خورشیدی و... را جایگزین انرژی فسیلی و هسته ای با همین سطح تولید و مصرف کنونی کرد، با انگیزه اقتصادی فروش کالاهای صنایع محیط زیستی آلمان صورت می پذیرد. انرژی جایگزین در واقع اکنون انرژی مکمل است و تنها می تواند در کنار انرژی هسته ای و فسیلی بقاء یابد و به طول عمر منابع انرژی بیفزاید. تولید ابزار و وسایل و فن آوری انرژی جایگزین خود به انرژی متمرکز و مستمر نیاز دارد. بدون انرژی مستمر و متراکم نه می توان معادن مس را استخراج کرد، نه کابل مس تولید کرد و نه موتور و ژنراتور برق بوجود آورد.

استفاده از انرژی هسته ای مانع از آن است که گاز کربنیک که خطرناک برای آلودگی هوای تنفسی مردم و محیط زیست است، تولید شود. امروز دانش بشری بر این واقعیت صحنه می گذارد که انرژی هسته ای تمیزتر از انرژی فسیلی در جهان بوده و کمترین خطر را به طور نسبی متوجه محیط زیست می کند. طبیعی است که نیروگاههای هسته ای باید همواره تحت نظارت بوده و مهار شوند، ولی این اقدام، یک امر فنی و علمی بوده که بشریت باید با پیشرفت علوم از خطرات آن بکاهد و نه آنکه آنرا از ترس ایجاد خطر به دست فراموشی بسپارد و تعطیل کند. این سرعت پیشرفت و تکامل فنی تولیدی و علمی در دنیای امروز و در قرن گذشته، مدیون استفاده از انرژی هسته ای بوده است و به همین جهت نیز ممالک امپریالیستی و سرمایه داری بدون استثناء یا به تکامل این نیروگاهها مشغولند و یا تعداد بیشتری از آنها می سازند و یا از آنها نگهداری می نمایند. این ممالک در پی مالکیت انحصاری انرژی هسته ای در جهان هستند. مشکل نگهداری تقاله های اتمی نیز بیشتر شامل کشورهای واقع در مرکز اروپا می شود که تراکم جمعیت در آنها بیشتر است.

ممالک پهناور و بزرگ جهان با مشکل کمتری در این زمینه روبرو بوده و می توانند با تکامل دانش بشری نه تنها به انبار کردن مناسبتر این تفاله ها بپردازند، بلکه از این تفاله نیز در آینده با پیشرفت فناوری و دستیابی بشریت به دانش پیشرفته تر، استفاده علمی لازم را بنمایند.

امپریالیست آمریکا که سر زمین وسیعی را در اختیار دارد به بهانه اینکه هنوز پژوهشهای علمی نتوانسته ثابت کند که افزایش گرمای کره زمین ناشی از گازهای گلخانه ایست، حاضر نیست به فشار اروپایی ها تن در دهد و این امر مانند استخوان لای زخم در تمام همایشهای محیط زیست در جهان خودنمایی می کند. گرچه اخیرا دولت اوباما تا حدودی به این فشارها تن در داده است، ولی هنوز تحول مهمی در عرصه سیاست محیط زیست در آمریکا نمی بینید. آنها تلاش دارند با انعقاد قراردادهای بین المللی بار آلوده تولید خویش را به سایر ممالک منتقل کنند. از این گذشته نباید فراموش کرد که امپریالیستها محیط زیست را برای سایر ممالک جهان نیز آلوده می سازند و بجای آنکه به آنها حداقل خسارتی بپردازند از آنها طلب می کنند که از آلودگی محیط زیست جلوگیری کنند. این شعار امپریالیستی سیاست ممانعت از توسعه سایر کشورهاست. در حقیقت امپریالیستها می کوشند ابزار دفاع از محیط زیست را در پشت چهره انسانی وسیله ای کنند تا از تحول و تکامل صنایع در این کشورها جلوگیری کنند. این کشورهای زیر سلطه و به اصطلاح غیر متعهد باید تنها انبار سموم ممالک امپریالیستی بوده و کالاهای خویش را از آن کشورها وارد کنند. دولت چین و روسیه به زیر بار این فشار اروپایی ها نرفته اند. چینها و هندی ها می گویند که مسئولیت بیش از یک قرن آلودگی محیط زیست به عهده ممالک پیشرفته است و حال که ما در پی تکامل و گسترش صنایع خود هستیم ما را به آلودن محیط زیست متهم می کنند. طبیعتا اگر ممالک امپریالیستی کوچکترین صداقتی در حفظ محیط زیست و جان انسانها داشتند، باید حاضر می شدند که فناوری و تجارب اکتسابی خویش را به بهای عادلانه در اختیار سایر ملل نیز قرار دهند تا آنها مجبور نشوند راه این ممالک را با آلوده کردن محیط زیست از نو ادامه دهند و محیط زیست را بیشتر بیالایند.

سیاست حفظ محیط زیست برای ممالک پیشرفته که به بهای نابود کردن محیط زیست، به گرده دیگران بار خود را به مقصد رسانده اند، این است که با علم کردن این سیاست از تکامل و تحول صنعتی سایر ممالک جلوگیری کنند. هدف آنها در واقع کسب سود حداکثر به **بهای عقب نگهداشتن سایر ممالک** است وگرنه چگونه می توان توضیح داد که به پاس قواعد و مقررات سازمان تجارت جهانی، سرمایه های امپریالیستی به ممالکی هجوم می برند که از جمله قوانین برسمیت شناخته شده محیط زیست در آنها کاربندی نداشته و تولید کالای آنها ارزانتر تمام می شود. به سخن دیگر محیط زیست را می شود بجز در ممالک متروپل در سایر احاد جغرافیائی-سیاسی به زیر پا گذاشت. آیا این بهترین نمونه برای بی اعتقادی به مضمون واقعی محیط زیست که باید به رهائی انسانها و سلامتی آنها خدمت کند نیست؟

در ممالک متروپل با اجرای این سیاست؛ عرصه های جدیدی در تولید وسایل و ابزار و محصولاتی که تولید آنها برای حفظ محیط زیست لازم است، بوجود آمده اند. این ممالک این محصولات را به بهای گزاف صادر کرده و یا در بازار داخلی به فروش می رسانند و این در حالی است که هماهنگ با آن، محصولات ارزان قیمتی از آن ممالکی وارد می کنند که برای تولید آنها هیچیک از موازین محیط زیستی رعایت نشده است.

از این گذشته امپریالیستها ابزار جدید حقوقی برای به زیر سلطه کشیدن ممالک ضعیفتر اختراع کرده اند و آن حق آلودگی محیط یا نظام مبادله سهمیه انتشار آلودگی می باشد. به موجب این حق هر کشوری مالک سهمیه معینی برای انتشار آلودگی هوا می گردد و چنانچه از این سهمیه تخطی کرد باید جریمه بپردازد. وقتی پای حق به میان آمد بی حقوقی نیز عرض اندام می کند. این حق را از آن جهت اختراع کرده اند تا بتوانند فوراً آنرا زیر پا بگذارند. ممالک امپریالیستی با فن آوری مدرن که تا کنون بر اساس تخریب محیط زیست بدست آورده اند، علی الاصول قادر اند از تاثیر مخرب بسیاری مواد آلاینده جلوگیری کنند و در نتیجه به افزایش تولید پرداخته بدون اینکه از حد تعیین شده حق انتشار آلودگی محیط زیست تجاوز کرده باشند. این امر برای ممالک توسعه نیافته و یا عقب مانده تر ممکن نیست، لذا از نظر اقتصادی مقرون به صرفه نمی باشد که به دیکته امپریالیستها تن در دهند وگرنه باید همواره در پس کاروان تمدن دوان دوان بدون و هرگز قادر نخواهند بود این عقب ماندگی را جبران کنند. ایجاد حق انتشار آلودگی و تعیین سهمیه برای آن، سازوکاری برای کنترل تولید سایر ممالک عقب مانده تر است. کنترل صنایع ممالک وابسته و در حال توسعه و قدرتهای نوظهور اقتصادی، بدست ممالک متروپل می افتد.

برسمیت شناختن حد نصابی به عنوان حق انتشار آلودگی محیط زیست، در عمل به این معناست که هوا نیز به صورت کالا در می آید و فروشی می شود. دیگر نمی شود هوای مفت و مجانی تنفس کرد. روزی که انسانها بخاطر سیاستهای انسان براندازانه سرمایه داری مجبور شوند در خیابانها با ماسک حرکت کرده و در آینده با خود کپسولهای اکسیژن حمل کنند چندان دور نیست. سرمایه داری کاری را که بعد از خصوصی سازی با آب آشامیدنی مردم در جهان کرد با استفاده از حق خصوصی کردن هوا با هوای مفت و مجانی می کند. هر جا سخن از حق می رود میزانی پدیده می آید تا ناحقی را بذهن متبادر سازد.

در این نظام، سهمیه سازی برای انتشار آلودگی چنین می شود که شرکت های آلاینده نیازمند به داشتن سهمیه آلودگی معادل با میزان انتشار آلودگی خود هستند و این سهمیه ها می تواند در بازار آلودگی مبادله شود. در همین چند سال گذشته بورس سهمیه بوجود آمده است، و شما می توانید سهمیه سایر ممالک را که قادر نیستند به علت نازل بودن سطح تولید و مصرفشان از مزایای این حق سهمیه انتشار آلودگی برخوردار شوند استفاده کرده آنها را در بازار بورس ابتیاع کنید. در حالی که کشور فروشنده هرگز قادر نخواهد بود در آینده به ساختمان صنایع زیربنائی دست زند، کشور خریدار امپریالیستی محق خواهد بود جهان را بیشتر آلوده کند. در کنار این روش غارتگرانه که نقض همه اهداف اعلام شده در مورد حفظ محیط زیست است شرکتهائی پیدا شده اند که سهمیه را خریداری کرده و برای دولتها گواهینامه صادر می کنند. کاشف به عمل آمده که بسیاری از این گواهینامه ها که بر اساس آن دولتها و کارخانجات از حق برسمیت شناخته شده خویش تجاوز کرده اند، تقلبی بوده است. صنایع اتومبیل سازی آلمان و فرانسه سالها با تقلب، آمار جعلی در مورد درجه آلودگی هوا توسط خودروهای خویش منتشر می کرده اند تا بتوانند در عرصه رقابت با سایر محصولات رقبا، برتری موقعیت

اقتصادی جهانی خویش را در صنایع خودرو سازی حفظ کنند. نمونه دیگر نمونه برزیل است که شرکتهای خارجی و همدستان داخلی آنها چگونه بدون توجه به حفظ محیط زیست در پی کسب سود حداکثر بوده و زمینه هستی مردم را از میان می برند و به محیط زیست صدمات جبران ناپذیری می زنند.

شکستن سد "باطله" در برزیل که مایعات آلوده به مواد آهنی را در پشتش جمع آوری می کرد، خسارت هنگفتی به برزیل وارد آورده است که 800 کیلومتر رودخانه منتهی به دریا را غیر قابل استفاده کرده و میلیونها تن ماهی و موجودات آبی را نابوده نموده و کشاورزی و دامداری را در این منطقه از بین برده است. مسئولیت این فاجعه به گردن شرکت معدنی "سامارکو (Samaro)" که بر اساس یک موافقتنامه ی مشارکت انتفاعی "جوینت ونچر" بین شرکت خارجی "بی ایچ پی بیلیتون استرالیا" و شرکت "واله" برزیل بوجود آمده، قرار دارد.

حفاظت از سیاره زمین با وضعیت موجود امکان تحقق ندارد؛ سلامت، ثروت و رفاه همگی ما بستگی به این دارد که چگونه از "سرمایه طبیعی" کره زمین یعنی هوا، رودخانه ها، اقیانوس ها، کوه ها، بیابانها، خاک، جنگل ها، همچنین تنوع گیاهی و جانوری بهره ببریم. می توان کره زمین را به عنوان مبنای زیست بشریت بطور کلی از دست آلودگی ها، آسیبهای خود ساخته آژمندان و ناآگاهان نجات داد، ولی این رهائی با دست همه انسانها مقدور نیست؛ برخورد به مسئله حفظ محیط زیست نیز طبقاتی است و تنها طبقات ستمدیده اجتماعی که دارای حرص و آز نیستند قادرند به این رسالت تاریخی جامعه عمل بپوشانند و همه بشریت را نجات دهند. سرمایه داران حریص در دنباله روی از هرج و مرج بازار و کوری تولید و مصرف و رقابت فزاینده روز به روز بیشتر منابع طبیعی و امکانات زیست بشریت را، دانسته و یا ناخودآگاه، از بین می برند، تنها راه برای نجات ثروتهای طبیعی سیاره زمین که محصول تحول میلیاردها سال است، برچیدن نظام سرمایه داری و جایگزینی آن با تولید برنامه ریزی شده سوسیالیستی است. در روی کره زمین می توان قوانین اقتصادی و سیاسی و حقوقی و... وضع کرد، ولی برای سوانح طبیعی، انتقال آب و خاک و وضعیت جوی که در ید اختیار انسانها نیست نمی توان بر مبنای حقوق ملل مرزهای جغرافیائی ایجاد کرد. حفظ محیط زیست فرامرزی است و در دولت واحد جهانی که بدنبال سود حداکثر نیست، مقدور است. تنها دولتی می تواند محیط زیست را حفظ کند که سلامتی انسان برایش در مرکز توجه باشد و نه کسب سود حداکثر، تنها دولتی می تواند محیط زیست را حفظ کند که قانون اساسی تولیدش رفع نیازمندیهای مادی و معنوی انسانها باشد و انسان را در مرکز توجه خود قرار دهد و نه اینکه قانون اساسیش را کسب سود حداکثر بداند و اقتصادش را چنین لوکوموتیوی به حرکت در آورد. ولی این قانون اساسی تولید که انسان در مرکز توجه اش است قانون اساسی اقتصاد سوسیالیستی است.

البته نمی توان با استناد به رهائی قطعی محیط زیست از آسیبهای نظام سرمایه داری و یا کیفیت جهانی حفاظت پاره ای پدیده ها نظیر آب و هوا از مبارزه مشخص در هر کشور معین چشم پوشی کرد. در ایران ما باید برای حفظ محیط زیست، پاکیزگی و ایجاد فرهنگ زیست محیط به یک کار سیاسی و فرهنگی و اجتماعی دست زد تا اهمیت آن برای همه مردم روشن شده و جزء مطالبات آنها شود. باید با توجه به دسیسه شرکتهای بزرگ تغذیه که با بذور دستکاری شده ژنتیکی تغذیه مردم جهان را به کنترل خود گرفته اند بانکهای بذور طبیعی و غیر دستکاری شده ایجاد کرد تا کشور ما هرگز به زائده کنسرتهای بزرگ امپریالیستی که جان مردم ما را در دست دارند تبدیل نشود. باید برای حفظ دریاچه های ایران که به خشکی دچار نشوند از همه ظرفیتهای داخلی و خارجی بطور هدفمند استفاده کرد. باید به استفاده معقول از تالابها، از آبهای زیرزمینی و از آب باران و رودخانه ها دست زد، باید به نظافت و عدم آلودگی دریای خزر و خلیج فارس توجه ویژه مبذول داشت و در این عرصه با همسایگان ایران به اقدامات زیست محیطی مشترک مبادرت ورزید. باید مانع شد که آبهای زیرزمینی در اثر فقدان شبکه فاضلاب آلوده شوند. باید مانع شد که تفرقه های صنایع به خاک و آب صدمه زنند. باید با تنظیم قوانین محکم و مورد حمایت مردم، مانع شد که سرمایه گذاران خارجی به امید نادیده گرفتن حفظ محیط زیست، به ایران هجوم آورده و پس از غارت همه جانبه، زمینهای آلوده و غیر قابل زیست از خود باقی بگذارند. باید...

و به این جهت حزب ما از همه جنبشهای زیست محیطی که با هدف بهبود وضعیت فعلی زیست محیطی در ایران و رهائی قطعی آلودگی محیط زیست در جهان گام بر می دارند، حمایت می کند و آنرا عرصه ای برای **تشدید مبارزه طبقاتی** می داند. زیرا **حفظ قطعی محیط زیست بدون مبارزه با امپریالیسم و صهیونیسم مقدور نیست**.

سیاست حزب ما چیست

با توجه به تضادهائی که بر شمردیم و تحلیلهائی که از آنها ارائه دادیم و تجارب کسب شده که صحت نظریات حزب ما را در ارزیابی های خود نشان می دهد، ما بر آنیم که اردوگاه امپریالیسم غرب یک اردوگاه تهاجمی، افسار گسیخته، پرووکاتور می باشد که با توسل به جنگهای منطقه ای و حمایت از جنگهای نامتقارن و فرسایشی، خواهان تجاوز به کشورهای مستقل و توسعه مناطق نفوذ خود و تقسیم مجدد جهان با فشار به رقبا، تخریب آنها و تا آن حد که مقدور باشد به شیوه آرام است. ولی فراموش نکنیم که تقسیم مجدد جهان به طور قطعی و برای مدتی نسبتاً طولانی، میان امپریالیستها، برای آنکه هر کس سهم خود را از غارت مردم و سرزمینها و منابعشان به کف آورد، سرانجام تنها با زور و جنگ و جنایت عملی خواهد شد. هیچ امپریالیست جنایتکاری با زبان خوش، رضا و رغبت و مهربانی و انصاف حاضر نیست از حرص و آز و غارت و چپاول دست بردارد. جنگ در ماهیت امپریالیسم و برایش سود آور است. امپریالیسم غرب به سرکردگی آمریکا ابائی ندارد از اینکه به این سیاست تهاجمی خویش به عنوان عملیات بازدارنده افتخار کند، که اشکال بسیار وحشیانه و تهاجمی به خود می گیرد. این تجاوزکاری تا کنون میلیونها انسان را به قتل رسانده و بی خانمان کرده است. عرصه های این تجاوز و گره گاه این تضادها در خاور میانه است. امپریالیسم شرق در این عرصه فاقد ابتکار عمل است و بیشتر حالت تدافعی و تجدید قوا دارد. هم روسیه باید ضربات ناشی از فروپاشی امپراتوری روسیه را تحمل کند و هم چین باید عقب ماندگی فنی نسبت به آمریکا و سایر مشکلات داخلی خویش را بر طرف نماید تا امکان مصاف با امپریالیسم آمریکا را داشته باشد. چین و روسیه فاقد آن انسجام ملی و

مذهبی قابل قیاس با ممالک پیشرفته امپریالیستی غرب هستند و لذا درجه ضربه پذیری آنها از درون به سبب همین بافت محتمل تر است.

امپریالیسم آمریکا لشگری "نامرئی" از تروریسم بین الملل برای رخنه در کشورها و ایجاد تزلزل و تشویش در منطقه خاورمیانه، اوکراین و قفقاز و احتمالاً در آسیای میانه و شمال آفریقا ... ایجاد کرده است که با پرداخت مزد به این مزدوران و با بکارگیری آنان، به اعمال نفوذ سیاسی و تخریب و وحشیگری برای اعمال سیاستهای خویش مشغول است. این اقدامات امپریالیسم غرب ضد تمدن و بشریت است و باید به آن مهار زده شود.

آنچه امروز در عرصه جهان به چشم می خورد خطر تهاجم و تجاوز بلاواسطه امپریالیسم شرق نیست. آنها بر عکس برای ممانعت از افسارگسیختگی آمریکا ناچارند به حقوق ملل و حفظ صلح و حسن همجواری که برای آنها ایجاد تنفس لازم را می کند استناد کنند. این وضعیت بطور عینی به نفع همه ممالک مستقل و ضعیف جهان است. به همین جهت حزب ما که از حقوق دول و ملتها و صلح جهانی دفاع می کند تکیه حمله و افشائگری های سیاسی خویش را بر ضد امپریالیسم خطرناک و مغرور غرب می گذارد و از استقرار صلح و آرامش در جهان به حمایت بر می خیزد.

برخورد حزب ما به مسئله دین

کمونیستها همواره به جدائی دین از دولت و یا به سخن دیگر از حاکمیت اعتقاد دارند. و به این جهت دین را امر خصوصی افراد دانسته و بی طرفی دولت را در برخورد به ادیان طلب می نمایند. کمونیستها نه تنها آزادی تبلیغات مذهبی را به رسمیت می شناسند، آزادی تبلیغات ضد مذهبی را نیز آزاد می دانند. زیرا که کمونیستها بر مبنای اعتقادات فلسفی خویش به تقدم ماده بر شعور باور دارند و محق اند که از این حق دموکراتیک برای تبلیغ نظریات خویش برخوردار باشند. تبلیغ نظریات دینی و یا ضد دینی باید مصون از ترس و واهمه از تعقیب حاکمیت باشد. از منظر حزب کمونیست دین یک امر خصوصی نیست و مغایرت کامل با فلسفه مادی جهان و ماتریالیسم دیالکتیک دارد. به این جهت حزب کمونیست نمی تواند مبارزه با دین و نادانی را امر خصوصی تلقی کند. برای حزب کمونیستی این مبارزه یک مبارزه ایدئولوژیک است. کمونیستها به روشنی میان برخورد حاکمیت به دین و وظیفه بی طرفی آن در این زمینه و برخورد حزب کمونیست به دین و وظیفه افشاءگرانه و علمی خویش در این عرصه فرق می گذارند. کمونیستها و به طور مشخص حزب کار ایران(توفان) برای این مهم مبارزه می کنند. مبارزه با مذهب به مفهوم توهین به مذهب و اعتقادات مردم نیست. باورهای خرافی چند هزارساله در مردم را نمی شود در شرایط نسبی پیشرفتهای علوم کنونی و حاکمیتهای ستمگر مردم فریب، آنهم با سلاح ضد دینی یک شبه از بین برد. کمونیستها در این نبرد با یک ارتش عادات و خرافات دینی دیرپا سر و کار دارند که باید در عرصه مبارزه سیاسی، فرهنگی، ایدئولوژیک و همراه با تحولات و پیشرفتهای علمی بر آن غلبه کرد. کمونیستها هرگز جبهه جنگ مبارزه طبقاتی را به جبهه جنگ مبارزه دینی بدل نمی کنند و مبارزه را به عرصه های ناهموار که منحرف کننده مبارزه طبقاتی است نمی کشند. برخورد آنارشیستی و اعلان جنگ علیه دین یک بیخردی سیاسی و گامی در جهت تقویت "بهشت آخرت" است. برای کمونیستها یک فرد مذهبی که برای نابودی بهره کشی انسان از انسان می رزمند، صدها بار با ارزشتر است تا یک عنصر طبقه حاکمه که لامذهب بودن خویش را به نمایش گذارده و فلسفه ماتریالیسم را از بر است، ولی برای حفظ نظام برده داری سرمایه داری به هر سرکوبی دست می زند.

هستند در میان ایرانیان، کسانی که هدف از مبارزه بر ضد دین را نمی فهمند و درک نمی کنند که در این مبارزه روی سخن ما با میلیونها انسان و پیام ما برای جلب توجه مردم عادی و ارتقاء سطح آگاهی آنها است. این عده درک نمی کنند که فعالیت ما باید در پی شفاف سازی فکری این مردم باشد. آنها اوراد و ذهنیات بی ارزش خویش را که بیگانه از واقعیتند از برج عاج و در دنیای غیر واقعی به بیرون می ریزند. این گونه اظهار نظریات هر چند می تواند ناشی از نفرتی باشد که آنها نسبت به رژیم آخوندی در ایران دارند، ولی مرتبط با روان اجتماعی نبوده و راه گشا نیست. کسی که این ابزار جهت یاب را که هدف از مبارزه اجتماعی کسب قدرت سیاسی است و نه تغییر اعتقادات مذهبی از دست بدهد، از این چاه به آن چاه می افتد. در کنار این عده، که به این نظریه نادرست باور دارند، هستند جریانهای مشکوک و خرابکاری درون اپوزیسیون ایران که سیاستهای صهیونیستها را اجراء می کنند. آنها تنها با حمله به اسلام تحت نام مبارزه با "اسلام سیاسی"؛ و نه مبارزه افشاءگرانه با همه ادیان؛ می خواهند مخالفان حکومت ایران را به زیر سلطه کنیسه ها و کلیساها بکشند و در عرصه سیاسی؛ سیاستهای ارتجاعی صهیونیستی را در منطقه به نفع توسعه طلبی اسرائیل و دامن زدن به نفاق ملی و تبلیغات ضد عرب و ضد فلسطینی جا بیندازند. حزب ما با این جریانهای ارتجاعی نظیر "حزب کمونیست کارگری ایران" مبارزه کرده و می کند.

حمایت از جنبشهای آزادیبخش در ممالک مسلمان و مبارزه قاطع

با تروریسم اسلامی

امروز ما در جهان با یک عامل مهم در مبارزات سیاسی روبرو هستیم. این عامل، تروریسم اسلامی است که در تحول خویش به تروریسم اسلام تکفیری بدل شده است.

انسانهایی که در این تشکلهای شرکت دارند و می رزمند الزاماً نباید جاسوسان امپریالیستها باشند. ریشه جلب این تعداد زیاد انسانها در ممالک تحت سلطه، وابسته و یا حتی در ممالک پیشرفته اروپایی به این گروه ها را نخست باید در وضعیت اجتماعی آنها جستجو کرد. اکثر این عده جوانانی هستند که خانواده های آنها در فقر زندگی کرده و نتوانسته اند برای فرزندان خود آینده ای تامین کند. شرایط

محیطی که در آن زندگی می کنند جز بی دورنمائی، تاریکی، ناروشتی چیزی ندارد که به آنها هدیه کند تا شاید آنها به زندگی بهتر در روی کره زمین امیدوار شوند. آنها شاهد تکرار فقر، سرکوب و بی دورنمائی و بی کاری و ملامت هستند که در خانواده آنها وجود دارد و استمرار می یابد. بخشی از آنها از ممالکی بر می خیزند که امپریالیستها شیرازه آنها را از هم دریده اند و آنها این امپریالیستها را مسئولان وضع فعلی خویش می شناسند.

چنین شرایط آماده برای سربازگیری و بهره برداری در بسیاری از ممالک شمال آفریقا، خاور میانه، آسیای میانه، قفقاز و حتی در "گتوهای اروپائی" (محل های سکنی و یا اقامت خارجی ها و پناهندگان) وجود دارند. در کنار این عوامل اجتماعی، فقر، بی دورنمائی، یاس، تحقیر، روحیه طغیانگری و سرکشی در مقابل زروگوئی و فساد طبقات حاکم، ضعف جنبش کارگری و شکست پیروزی های کمونیستی در اثر **خیانت رویونیستها** نیز وجود دارد که نمی تواند دورنمائی به این جوانان در مورد ریشه های وضعیت موجود آنها بدهد و به همین جهت آنان از نظر فکری قربانی تبلیغاتی می شوند که زندگی بهتر را با بازگشت به بنیاد و سرمنشاء خود، تحت لوای اسلام در این دنیا و یا بهشت برین در آن دنیا، به آنها وعده می دهد. این ماده خام در بسیاری ممالک در دسترس است، ولی امپریالیستها و ارتجاع جهانی که بیشترین امکانات و موقعیت را دارا هستند، می توانند با نفوذ در بین آنها، با تقبل هزینه های هنگفت و پرداخت دستمزد به آنها، و دادن مسئولیت و هویت کاذب به آنها، قربانیان سیاستهای جاری خویش را دستچین کنند. امپریالیستها از این ماده خام اشکالی را می سازند که خود می خواهند. آنها از این توده سرکش، مخرب و جهادگرا برای سرنگونی حکومت مشروع معمر قذافی استفاده کرده و حق حاکمیت و تمامیت ارضی لیبی را به زیر پا گذارند و در شمال آفریقا وضعیت نابسامانی ایجاد کرده اند که به پیدایش بوکو حرام در مالی و سایر گروه های اسلامی تروریست مذهبی در آفریقا بدل شده است. ثروتهای لیبی بدون نظارت داخلی، توسط امپریالیستها تاراج شد و می شود. پولهای قذافی در بانکهای ممالک امپریالیستی همه مصادره و ملاحور شد. امپریالیستها و ارتجاع منطقه از این نیروی مزدور که با یاری سازمانهای جاسوسی عربستان سعودی، قطر، ترکیه، آمریکا و ناتو وجود آمده اند، به صورت یک هنگ بین المللی تروریستی سیار استفاده می کنند. این نیروی تروریستی سیار که در همه مناطقی که مورد نظر امپریالیستهاست به کار گرفته می شود در وضعیت کنونی سازمانی بنام داعش است. اگر القاعده، آمریکا و حکومتهای اسلامی منطقه را دشمنان خویش به حساب می آورد، داعش معتقد است که در درجه اول باید با خود مسلمانان تسویه حساب کرد، به همین علت است که به جنگ شیعه و سنی، جنگ با سایر اقلیتهای دینی مسلمان و غیر مسلمان دست می زند و بیشتر مورد حمایت امپریالیستهاست. امپریالیستها با یاری ارتجاع منطقه نیروی داعش را که مسلمانان تکفیری هستند بر ضد حکومت مشروع و قانونی بشار اسد به کار گرفتند، و چندین سال به قتل و آدم کشی در سوریه پرداختند تا به اهداف شوم خود نایل آیند. همه این سیاستها تا به امروز با شکست روبرو شده بطوریکه تروریسمی که آنها با آن بازی می کردند در کشورهای مادر به انجام عملیات تروریستی جنایتکارانه مشغولند. امپریالیستها که باد کاشتند امروز طوفان درو می کنند.

امروز در عرصه جهانی، گروه های تروریستی اسلامی حضور دارند که حتی به مقابله با یکدیگر برای کسب سرکردگی در میان مسلمانان می پردازند. خطر همه این گروه های تروریستی اسلامی آن است که ماده خامی هستند که به علت فقدان درک طبقاتی از مسایل روز و جهانی، خوراک کامل امپریالیسم بوده و امپریالیستها توسط عوامل نفوذی خویش از آنها در جاهائی که نیاز داشته باشند و بخواهند به عنوان عامل فشار استفاده می کنند. تلاش آنها در سوریه با موفقیت روبرو نبوده است و بخشی از امپریالیستها که بشدت از این فعالیتهای تروریستی صدمه دیده اند در پی تضعیف آنها برآمده اند، ولی نباید فراموش کرد که امپریالیسم خودش تروریسم است و تروریسم دولتی امپریالیستی به این تروریستهای تکفیری نیاز دارد و این مهره ها را در مکانهای دیگری از جهان که نیاز داشته باشد به کار می گیرد. امروز از همین عناصر داعش در اوکراین و قفقاز علیه روسیه و شمال غربی چین استفاده می کنند و فردا از آنها در آسیای میانه و جنوب شرقی آسیا استفاده خواهند کرد. کشتن گزینشی این داعشیان در پاکستان، افغانستان، عراق باید همواره عذر موجهی برای حضور ارتش آمریکا به بهانه مبارزه علیه تروریسم اسلامی در منطقه باشد. این تروریستهای تکفیری از مخالفان اقلیت دروزی سوریه می باشند و آنها را تهدید به قتل عام می نمایند. ولی این دروزی ها که در بلندیهای جولان و زیر سلطه اسرائیل به سر می برند با وضعیت نابسامانی میان اسرائیل و سلطه داعش مواجه شده که مقاومت آنها را در مقابل داعش در هم می شکند. با تسلط این وحوش بر سوریه آنها در دامان اسرائیل باقی می مانند و این امر را بارها دولت اسرائیل از نظر تبلیغاتی به سود خود بیان داشته است. دولت اسرائیل این تروریستها را که در خدمت امیال صهیونیسم گام می گذارند از هر جنبه و به ویژه از جنبه داروئی و درمانی تقویت می کند و حضور آنها را در سوریه در خدمت سیاست راهبردی خویش در منطقه می داند. تروریسم اسلامی همدست امپریالیسم و صهیونیسم در منطقه است. حزب ما با چنین تحلیلی که از ماهیت این جریانها دارد آنها را ارتجاعی، تروریستی و همدست امپریالیسم ارزیابی کند. حزب ما به تروریسم "خوب" و یا تروریسم "شر" اعتقادی ندارد.

حزب ما با هر تروریسم اسلامی بویژه با نوع تکفیری آن مخالف است. مخالفت با تروریسم اسلامی به مفهوم مخالفت با جنبشهای آزادیبخشی که مسلمانان رهبری آنها در دست دارند نیست. ما همواره مدافع مبارزه خلق مسلمان الجزایر برای آزادی خویش از دست استعمار فرانسه بوده ایم. ما همواره موافق آزادی سودان از دست استعمارگران انگلیسی بوده ایم، ما همواره موافق مبارزه مسلمانان اندونزی به رهبری احمد سوکارنو بر ضد استعمارگران هلند بوده ایم و در آینده نیز از هر جنبش ضد امپریالیستی برای رهائی ملی حتی اگر رهبری آنها در دست مسلمانان باشد حمایت خواهیم کرد. به همین جهت ما مبارزه سیاسی مردم فلسطین به رهبری حماس بر ضد دولت صهیونیستی و نژادپرست نتانیاها را مترقی ارزیابی می کنیم. برخلاف همدستان امپریالیستها که تلاش دارند با یک اتهام "تروریستی" و "اسلامی" مبارزه مردم فلسطین را تخطئه کنند. کمونیستها باید مرز روشن میان تروریسم اسلام تکفیری همدست امپریالیسم و صهیونیسم را با مبارزه مسلمانان که به خاطر استقلال سرزمین خود می رزمند، متمایز نگاه دارند تا صهیونیستها در تبلیغات خویش، میان نیروی های انقلابی در جهان برای ایجاد تفرقه و آشفته فکری موفق نباشند. حزب ما با همدستان صهیونیسم در میان اپوزیسیون خود فروخته ایران که مخالف جنبش آزادیبخش فلسطین به رهبری سازمان حماس هستند و عملاً از تجاوز و اشغال فلسطین دفاع می کنند بارها مبارزه کرده و آنها را افشاء نموده است. تروریسم اسلامی وسیله دسیسه چینی و فریب امپریالیستی است.

رهبری سیاسی و خط مشی رهائی بخش ملتها برای کسب و یا حفظ استقلال خود به اعتقادات ایدئولوژیک آنها ربطی ندارد و صرفاً یک امر سیاسی است و حزب ما با اعتقاد به این اصل مبارزه آنها را مورد بررسی قرار می دهد. این مرزبندی روشن به یکی از اختلافات و مسایل مهم جنبش انقلابی بدل گشته و تمایز بین نیروهای ضد انقلابی و همدست امپریالیسم با مبارزان انقلابی ضد امپریالیستی را به بهترین وجه نشان می دهد.

برخورد به نهضت‌های مذهبی در جهان و ایران باید از این منظر مورد ارزیابی قرار گیرد. حزب کار ایران (توفان) **مبارزه روشنگرانه مذهبی را تنها در متن مبارزه سیاسی طبقاتی می یابد** و از مبارزات رهائی بخش ملتها بر ضد امپریالیستها صرفنظر از نژاد، مذهب، رنگ پوست، زبان، بزرگی و یا کوچکی آنها به دفاع بر می خیزد. شمشیر کشی علیه دین فقط به انحراف مبارزه کمک می کند و در خدمت امپریالیستها خواهد بود. و این دشمن بدست هرگز مترقی نیستند و سلاخان فکری تروریسم امپریالیستی اند.

ابزارهای نوین مبارزه ایدئولوژیک امپریالیستی

امپریالیستها برای رخنه و نفوذ در کشورها، برای ایجاد تزلزل و آشوب از هر وسیله ای استفاده می کنند: بمب گذاری، ترور، تروریسم پروری، تحمیق مردم، رشوه دهی، محاصره اقتصادی، خرابکاری در اقتصاد، تاسیس دستگاههای دروغپراکنی و مشوب کردن افکار با اختراع موضوعات ساختگی، اپوزیسیون پروری، جاسوسی، شانناژ دولتمردان، خریدن رهبران اتحادیه ها و سازمانهای غیر دولتی، و استفاده از جنبشهای تدارک دیده و هدایت شده به نامهای مد روز تا کودتا و جنگ. آنها در کنار این روشهای شناخته شده روشهای مودبانه ای هم دارند، امپریالیستها به شستشوی مغزی از طریق شبکه مجازی و رسانه های گروهی بسیار اهمیت می دهند و با سازماندهی برنامه های مستمر و گزینشی و هدفمند با شرکت کارشناسان تاریخ، روان شناسان، سیاستمداران، مقامات امنیتی و ارتشی و... به ایجاد اطباقهای فکری و ستادهای فرماندهی فکری برای ایجاد تزلزل استفاده می کنند. بهره مندی از شبکه مجازی تارنماهای گزینشی، یوتوب، فیس بوک و گوگل و نظایر آنها برای سانسور و پخش اکاذیب از شگردهای "دموکراتیک" آنها است.

این کارشناسان در بسیاری موارد، ممالک مخالف خویش را مورد حمله قرار داده و به تنگناهای اقتصادی تکیه نموده و کمبود کالاها، مشکلات اقتصادی و مشقت مردم که خود در نتیجه محاصره اقتصادی این کشورها بوجود آمده برجسته می نمایند و توسط عوامل نفوذی و جاسوسان خفته خویش به تحریک احساسات مردم می پردازند. روش دیگر اینکه از نقض حقوق بشر و نبود آزادی های دموکراتیک در این کشورها با نیات شوم خویش سوء استفاده کرده تا تسلط ضد بشری خویش را بر پاره ای از این کشورها که مخالف آنها هستند بر قرار کنند. آنها به عدم تساوی حقوق زن و مرد که در بسیاری از ممالک به ویژه ممالک اسلامی که واقعیتی آشکار است استناد کرده و مردم را بر ضد رژیمهای حاکم این کشورها تحریک می کنند. آنها نقض حقوق بشر را بهانه کرده تا حقوق ملل را به زیر پا گذارده و با تجاوز و جنگ و استقرار یک رژیم دست نشانده و یا ایجاد شورش و بلوا، دمار ملت و بشر را تواما بر آورند. حتی یک نمونه در جهان وجود ندارد که تجاوز امپریالیستها به بهانه فقدان حقوق بشر در این کشورها، یا به بهانه ممانعت از سرکوب اقلیتهای مذهبی و ملی که گویا دل امپریالیستها برای آنها می سوزد، منجر به استقرار حقوق بشر و تحقق دموکراسی شده باشد. نمونه های افغانستان، عراق، لیبی و سوریه در مقابل ماست. این دورنی از آنجا روشن می شود که ضد دموکراتیک ترین، ارتجاعی ترین، عقب مانده ترین این رژیمها متحدان پایدار امپریالیسم جهانی هستند. در این عرصه می توان به نمونه عربستان سعودی و امارات متحده عربی، قطر و کویت و... اشاره کرد. تبلیغات امپریالیستها در مورد حمایت از حقوق بشر، در مورد حمایت از حقوق زنان و یا اقلیتهای ملی و مذهبی دروغی بیش نیست، زیرا اگر آنها راست می گفتند باید در درجه نخست دولت صهیونیستی اسرائیل را به سزای اعمال ضد انسانی و تبهکارانه اش می رساندند. یکی دیگر از این روشهای امپریالیستی، اختراع سازمانهای غیر دولتی یا مدنی با سرمایه امپریالیستی است که **پا** دست مستقیم آنها ایجاد شده است. آنها منابع مالی این دستجات را که برای ایجاد تزلزل در کشورها بوجود آمده اند بخوبی تامین می کنند. البته نباید فراموش کرد که در بسیاری از این کشورها شرایط عینی اعتراضات مردمی فراهم است و الزاما بسیاری از این اعتراضات سازمان یافته به دست امپریالیستها ساخته نشده و جنبه ملی و دموکراتیک دارند. ولی تلاش امپریالیستها در تمام جهان نشان داده است که آنها می کوشند به درون این سازمانها نیز نفوذ کنند و رهبری سیاسی و جهت حرکت فعالیتهای آنها را بدون توجه خودشان از راه دور هدایت نمایند. این است که باید با هشیاری لازم به مبارزات این گونه سازمانها که خواستهای بسیاری از آنها عادلانه است برخورد کرد. دو راه در این زمینه از نظر حزب ما وجود دارد نخست اینکه این سازمانها باید در هر جایی که مقدور است، مرز روشنی با امپریالیسم و صهیونیسم بکشند و روشن کنند که مبارزه برای تحقق حقوق بشر، تساوی حقوق زن و مرد، و سایر مطالبات دموکراتیک جدا از مبارزه با امپریالیسم ضد بشر و ارتجاعی، جدا از مبارزه با صهیونیسم نژاد پرست نیست. این سازمانهای غیر دولتی باید روشن کنند که با مردم کشورهای تحت ستم از جمله مردم فلسطین که حقوقشان اعم از زن و مرد توسط نژاد پرستان اسرائیلی سرکوب می شود همسرنوشت بوده با آنها نیز برای تحقق حقوق بشر و خواستهای دموکراتیکشان همبستگی دارند. این سازمانها باید تلاش کنند از منافع زحمتکشانشان نیز به دفاع برخیزند و مسئله تحقق حقوق بشر را به همه طبقات و لایه های اجتماعی تسری دهند.

از سوی دیگر باید منابع تامین مالی آنها روشن باشد و معلوم شود که این سازمانها بر اساس امکانات مالی داخلی و داوطلبانه نیروهای مترقی امکان ادامه حیات مستمر دارند و یا اینکه عوامل بیگانه با رخنه در آنها برای تغییر جهت فکریشان آنها را با پرداخت پول به جهات ناسالمی در خدمت منافع قدرتهای ضد دموکراتیک و توسعه طلب جهانی می کشانند. این نشانه ها که ما به آن اشاره کرده ایم ناشی از تجاری است که حزب ما در ممالک گوناگون جهان مورد ارزیابی قرار داده و شاهد آن بوده است.

حزب ما طبیعتاً با هر گونه سرکوب و ستمگری طبقات حاکمه به مخالفت برمی خیزد و از مبارزه دموکراتیک آنی باز نمی ایستد. حزب ما در عمل در تمام حرکت‌های توده ای دموکراتیک و حق طلبانه شرکت می کند و مانع می شود که دشمنان طبقاتی نیز که مترصد

نفوذ در این جنبشها و گرداندن آنها در جهات مقاصد ارتجاعی خویش هستند به امیال خود تحقق بخشند. دفاع ما دفاعی آگاهانه، روشنگرانه و فعال است.

حزب کار ایران (توفان) بر این نظر است که برای مقابله با دسیسه های امپریالیستها در نقض مستمر دستاوردهای مترقی بشریت، برای افشاء سیاستهای دورویانه آنها و برای پیشبرد یک مبارزه ایدئولوژیک با دورنما و افشاء کننده، باید مبارزه برای تحقق حقوق بشر و حقوق ملل را با مبارزه ضد امپریالیستی و دموکراتیک، پیوند زد. زیرا مبارزه دموکراتیک، بخش جداناپذیری از مبارزه ضد امپریالیستی است.

بخش دوم - ایران

ایران و سیاست خارجی

علی الاصول چنین است که همه ممالک امپریالیستی در پی تامین منافع آزمندانه خویش هستند و به مصداق سلام گرگ بی طمع نیست می خواهند مزایا و منافع اقتصادی و سیاسی در ایران به دست آورند. هم امپریالیسم غرب و هم امپریالیسم شرق از این قاعده مستثنی نیستند.

ایران قبل از انقلاب کشوری نیمه مستعمره و در زیر سلطه امپریالیسم غرب بود و غارت می شد. شاه را خود امپریالیسم غرب در ایران بر سر کار آورده و ایران مظهر استعمار جمعی امپریالیستی محسوب می شد. امپریالیسم غرب در ایران از یک نفوذ ریشه دار، سنتی برخوردار بود. انقلاب شکوهمند بهمن سلطه امپریالیسم غرب را از ایران برافکند و استقلال کشور را تامین کرد. از آن تاریخ امپریالیستهای غرب از هیچگونه دسیسه و توطئه ای علیه ایران چه به طور مستقیم و چه غیر مستقیم از طریق عوامل منطقه ای خود نظیر عربستان سعودی، ترکیه، امارات متحده عربی و... دست برداشته اند. ترغیب صدام حسین برای تجاوز به ایران و تقویت مستمر وی به صورت همه جانبه، سالهای مدید به طول انجامید. محاصره ضد بشری و غیر قانونی امپریالیستها علیه مردم ایران و تلاش آنها تا مردم را در بی دوائی و بی غذایی قرار دهند تا به اوامر آنها تمکین نمایند، سیاستی بود که امپریالیستها برای مجازات ایران در نظر گرفته بودند و عمال آنها در منطقه مرتب به تحریک علیه ایران اشتغال داشتند. ادعاهای ارضی امارات متحده عربی بر سر سه جزیره ایران در خلیج فارس، تکیه بر نام "خلیج عربی" در سراسر جهان، اعزام تروریست به ایران، به عراق و به پاکستان بر ضد ایران، تنها بخشی از تحریکات امپریالیسم غرب در منطقه است. امپریالیستها با فشار صهیونیسم اسرائیل در منطقه با پیشرفتهای ایران در دانش هسته ای و تلاش برای دستیابی به این دانش و فن آوری و بی نیاز شدن آتی از انرژی فسیلی با تشدید محاصره اقتصادی و تهدید به جنگ همراه شد، بطوریکه اسرائیل تصمیم داشت حتی بدون موافقت آمریکا در سال 2012 تاسیسات هسته ای و صنایع بزرگ در ایران را بمباران کند. این دشمنی با ایران ریشه در مخالفت با رژیم حاکم در ایران ندارد، ریشه در منافع توسعه طلبانه و سودجویانه امپریالیسم دارد که می خواهد موقعیت از دست رفته قبلی خویش را برای تبدیل ایران به یک کشور نیمه مستعمره مجدداً به دست آورد. وجود یک رژیم انقلابی غیر مذهبی در ایران، این دشمنی غرب با مردم ایران را تشدید خواهد کرد و به این جهت باید به این تبلیغات موهوم امپریالیستی خاتمه داد که گویا امپریالیسم غرب متحد نیروهای انقلابی و سکولار در براندازی رژیم جمهوری اسلامی برای استقرار ایرانی آزاد، دموکراتیک و غیر مذهبی است.

در مبارزه با امپریالیسم غرب برای کسب نفوذ در ایران، امپریالیستهای شرق در کنار حکومت ایران قرار گرفتند و مخالفت خویش را با توسعه دامنه وسیع و خودسرانه تحریمهای اقتصادی بر ضد ایران و طرحهای تجاوزکارانه بر ضد کشور ما اعلام داشتند. مخالفت روسیه و چین به عنوان دو قدرت بزرگ جهانی نظامی و اقتصادی، در کنار مخالفت مردم سراسر جهان در صورت تجاوز به ایران و یکپارچگی مردم میهن ما برای ایستادگی در مقابل تجاوز امپریالیستها به ایران، از جمله عوامل مهم بازدارنده ای بودند که مانع شدند فاجعه جدیدی در منطقه توسط حادثه آفرینان غارتگر غرب ایجاد شود.

حزب ما طبیعتاً از هر سیاستی که به کاهش نفوذ امپریالیسم غرب به عنوان امپریالیستی متجاوز و لجام گسخته منجر شود، و از هر سیاستی که به خواهد به قدر قدرتی و زورگویی این امپریالیسم دهنه زند حمایت می کند و این سیاست را در شرایط کنونی جهان و به ویژه کشور ما ایران به نفع صلح جهانی، تمامیت ارضی و حق حاکمیت ملی ایران ارزیابی می کند. در این راستاست که حزب ما با معاملات پایاپای با همه ممالکی که حاضر باشند با دور زدن دلار و یورو به مبادله جهانی بپردازند حمایت می کند، با الهام از این تحلیل حزب ما با شرکت ایران در اتحادیه شانگهای، در مجمع بریکس، در همکاری با "بانک آسیایی سرمایه گذاری در صنایع زیربنایی" (Asian Infrastructure Investment Bank) که به ابتکار دولت چین تاسیس شده و رقیب بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و بانک توسعه آسیایی است موافق است و آنرا در جهت تامین استقلال ایران و بسیاری ممالک جهان می داند. حزب ما از هر اقدامی که از قدرت دلار به کاهد، به تضعیف یکه تازی امپریالیسم آمریکا در جهان منجر شود، با دیده رضایت می نگرد. زیرا امپریالیسم آمریکا و در کنارش صهیونیسم اسرائیل دو دشمن بزرگ خلقهای جهان و بویژه منطقه هستند و مبارزه با این دو دشمن بشریت باید وظیفه همه ملتها و دولتها حداقل در منطقه باشد. بدون این مبارزه که باید به طور مستمر و همه جانبه و در همه زمینه ها به پیش برده شود از خطر تجاوز این قدرتها به سایر کشورها، نقض حقوق ملل و حقوق بشر و تعمیق تبهکاری های آنها که نمونه های آنها در جهان بر همه روشن است، کاسته نخواهد شد.

امپریالیسم آمریکا علیرغم اینکه در مسئله هسته ای به اساسی ترین خواستههای خود رسیده و دولت ایران را به تسلیم واداشته است؛ ولی هنوز از تهدید به محاصره مجدد اقتصادی و سیاسی ایران آنهم به صورت خودکار دست برداشته و هیچوقت نیز صادقانه اموال مسدود

ایران در بانکهای آمریکایی یعنی اصل و فرع سرمایه های ایران را به کشور ما باز نخواهد گردانید. آنها به عنوان راهزنان جهانی بخشی از این ثروت را به خانواده های گروگان های جاسوسخانه آمریکا در ایران پرداخت کرده، برخی را به خانواده سربازان متجاوز و اشغالگر آمریکایی در لبنان که در اثر مبارزه مردم لبنان کشته شده و در نتیجه ناچار شدند خاک لبنان را ترک کنند، تسلیم کرده و حاتم طائی وار به بخشش ثروتهای مردم ایران به بهانه های گوناگون مشغول شده اند و معلوم نیست خسارت مردم ایران را که قربانی تجاوز عراق به ایران با حمایت آمریکا شده اند و یا قربانیان کودتای 28 مرداد گردیده اند را چه کسی پرداخت می کند؟ امپریالیسم آمریکا هرگز از دشمنی اش با ایران دست بر نمی دارد. به گفته آقای جیمی کارتر ایران بخشی از حریم امنیت آمریکاست. به این جهت باید همیشه مردم ایران را نسبت به ماهیت امپریالیسم آمریکا آگاه نگاه داشت و مانع از آن نشد که مبارزات توده ای ضد آمریکایی در ایران فقط دولتی بوده و بدون شرکت داوطلبانه و عظیم مردم صورت پذیرد. زیرا این مبارزات مطمئنترین تکیه گاه برای حفظ استقلال ایران خواهد بود.

رژیم جمهوری اسلامی در عرصه سیاست خارجی از نوسانات فراوان برخوردار است. این رژیم سیاست ارتجاعی خویش را در تجزیه یوگسلاوی توسط ناتو که منجر به زیر پا گذاردن آشکار حقوق ملل و نقض آشکار توافقتنامه های جهانی بود مجددا در مورد لیبی با دشمنی شخصی با شخص معمر قذافی تکرار کرد. شرکت این رژیم در سرنگونی رژیم معمر قذافی در شمال آفریقا و حمایت از تروریستهای ناتو در آن کشور تف سربالائی بود که به صورت رژیم افتاد، زیرا این تجاوز، ناقض حقوق ملل و قطعنامه موزیانه شورای امنیت است که تفسیرهای خودسرانه را مجاز می دانست و دست ناتو را در سرنگونی یک دولت مشروع و قانونی باز گذاشت. رژیم جمهوری اسلامی که خودش مورد تهدید دائمی ناتو است، به جای محکوم کردن تجاوز به حقوق ملل و دسیسه های امپریالیستی با کوربینی و روحیه انتقامجویی به این جنایت صحنه گذارد و نشان داد که سیاست خارجی وی فاقد اصولیت و احساس تعهد نسبت به پیمانهای بین المللی و شناخت ماهوی از امپریالیسم جهانی است. چنین حکومتی طبیعتا قادر نیست وقتی حقوق مردم ایران توسط امپریالیستها به زیر پا گذارده می شود، وکیل مدافع خوبی برای دفاع از این حقوق باشد. جمهوری اسلامی همین سیاست ارتجاعی را در تائید تجاوز نظامی به افغانستان و عراق بکار برد و همکاریهایی که بر کسی پنهان نیست برای سرنگونی رژیمهای افغانستان و عراق با امپریالیسم آمریکا داشته است. تائید نقض حقوق ملل جز آسیب رساندن به همبستگی میان مردم ایران و خلقهای منطقه نخواهد داشت و این به نفع امپریالیسم است.

حزب ما هوادار یک سیاست اصولی خارجی مبتنی بر مبارزه ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی می باشد. حزب ما هر حرکتی که در شرایط کنونی جهان؛ به امپریالیسم غرب به رهبری آمریکا صدمه زده؛ به کاهش نفوذ آنها منجر شود را مثبت ارزیابی می کند و آنرا در خدمت منافع مردم می داند. طبیعتا حزب ما بنابر سرشت خود همواره تلاش خواهد داشت ماهیت همه امپریالیستها چه غرب و چه شرق را برای توده مردم روشن کند تا هیچگاه فریب امپریالیستها را در هر لباسی که باشند، نخورند. چنین سیاست اصولی در عرصه خارجی باید بازتاب سیاست اصولی تکیه بر مردم در داخل باشد. برای دارا بودن سیاستی ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی بی تزلزل و شفاف، باید به بسیج توده ای مردم در درون کشور تکیه کرد، باید حقوق مردم و بویژه کارگران و زحمتکشان را به رسمیت شناخت و از تلاش آنها برای تشکل و مبارزه صنفی و سیاسی ممانعت نکرد. اتخاذ یک سیاست انقلابی و بی تزلزل در عرصه خارجی مستلزم داشتن یک سیاست انقلابی و بی تزلزل و شفاف در درون است. بدون تکیه به توده عظیم مردم، سیاسی کردن آنها، متشکل کردن آنها، امکان ندارد بشود مبارزه ضد تجاوز و تحریک و رخنه گرائی را از پیش برد. امپریالیسم نیز این نقطه ضعف را در ایران خوب می شناسد و بر سر راه آن کمین کرده است. رژیم جمهوری اسلامی از مردم ایران بیشتر از امپریالیسم می هراسد.

ایران و سیاست داخلی

قدرت سیاسی حاکمیت

دولت موازی

در بعد از انقلاب ارتش شاهنشاهی به دستور آمریکا برای تقویت جناح مذهبی در ایران به آیت الله خمینی تمکین کرد و قدرت سیاسی را ناگزیر به وی سپرد. از همان بدو انقلاب خمینی و یارانش با دیده تردید به دستگاههای سرکوب دوران محمد رضا شاه نگاه کرده و تلاشهای و دسیسه های ساواک و کودتاگران نیز برای سرنگونی رژیم محصول انقلاب به این سوء ظن دامن می زد. ایجاد دولت موازی مورد اعتماد از نیروهای شکل گرفته در روند انقلاب، در کنار استفاده از دولت سنتی و با تجربه گذشته برای رتق و فتق امور، ناشی از سوء ظن رژیم اسلامی از ابزار گذشته و با انگیزه حفظ قدرت سیاسی بعد از انقلاب به هر قیمت بود.

از همان بدو انقلاب پاسداران، کمیته های مساجد، دادگاههای انقلاب، دادگاه ویژه روحانیت، سازمان امر به معروف و نهی از منکر، گروههای لباس شخصی و چماقدار شعبان بی مخی، بنیادهای کلان اقتصادی غیر قابل نظارت، نظیر کمیته های امداد امام، بنیاد شهید، بنیاد مستضعفان، بنیاد 15 خرداد، جهاد سازندگی، صندوقهای قرض الحسنه علم شدند و کنترل واقعی کشور را در کنار دولت تشریفاتی و رسمی در دست گرفتند. از آن تاریخ مجلس قانونگزاری و وزارت دادگستری، وزارت اقتصاد، سازمان برنامه ریزی و آبادانی، بانکها به ارگانهای تشریفاتی و تبلیغاتی بدل شدند.

دولت منتخب و رسمی ایران معمولا همان دولتی است که در یک انتخابات تقلبی برای تسکین روحیه ناراضای مردم به صورت تواتری منتصب می شود. تجربه بعد از انقلاب تا کنون نشان داده است که دولتهای "منتخب" قادر نیستند به اتخاذ تصمیمات جدی بدون توجه به منویات دولت پشت پرده که ماشین دولتی را در دست دارند، مبادرت ورزند. بیت رهبری سخن نخست را به عنوان رهبر دولت موازی در دستگاه حکومتی ایران می زند. بیت رهبری در میان نیروهای سرکوب از جمله مراکز امنیتی، پاسداران و نیروهای بسیجی که آنها را در مقابل با ارتش علم کرده است، نفوذ فراوان دارد. دستگاه قضائی گرچه ظاهرا بخشی از دولت است، ولی بدون

رضای رهبری آب نمی خورد. همین وضعیت در قوه مقننه که بیشتر برای فریب مردم علم کرده اند، به چشم می خورد. دولت موازی به غیر از اختراع دستگاههایی برای محکم کاری و حراست، بنام شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام با استناد به یک حکم حکومتی رهبر، می تواند همه تصمیمات "نامناسب" برای خود را باطل نماید. بیت رهبری با نفوذ در تمام زمینه های اقتصادی در عین قدرت نظامی و امنیتی از قدرت اقتصادی بالائی برخوردار است. **ولی فقیه** در راس این دولت موازی قرار دارد و سخنان آخر را بر زبان می راند. ولایت فقیه "عمود خیمه انقلاب اسلامی ایران و ستون فقرات این نظام" است، **ولی فقیه** اهرم حفظ نظام و محور وحدت جناحهای گوناگون حاکمیت است.

نفس وجود دولت نامرئی موازی و واقعیت وجود دولت قانونی و رسمی و تناقضات میان آنها بیانگر آن است که حاکمیت سرمایه داری ایران در پاره ای موارد نمی تواند به اتخاذ تصمیم قطعی مبادرت ورزد. تصمیمات میان بیت رهبری و دستگاه رسمی دولتی نوسان می کنند و از بی تصمیمی و یا سردرگمی حاکمیت در این عرصه ها حکایت می نمایند. ما با این سردرگمی و اختلاف نظر چه در مورد حل مسئله هسته ای و چه در مورد اشغال سفارت عربستان سعودی و پاره ای رویدادها در ایران روبرو بوده ایم. این دوگانگی از همان بدو انقلاب در ایران وجود داشته و جناحهای گوناگون قدرت از این ابزار برای پیشبرد مقاصد خود استفاده کرده و می کنند.

رژیم جمهوری اسلامی که از بطن یک انقلاب بیرون آمده است نمی تواند نسبت به خواست مردم در بیان آزاد اندیشه و شرکت فعال در سرنوشت خویش بی تفاوت بماند. انقلاب ایران را تکان داده و میلیونها انسان را سیاسی کرده و به خیابانها آورده است. شکل سرکوب به صورت سابق دیگر مقدور نیست. رژیم باید مجلس شورای ملی (اسلامی) را که خانه مردم از زمان انقلاب مشروطیت محسوب می شده است به رسمیت بشناسد، ولی باید موانعی بر سر راه آن ایجاد نماید تا رای مردم به کرسی ننشسته و امیال رژیم برآورده شود. مجلس خبرگان رهبری، مرجع تشخیص مصلحت نظام، شورای نگهبان و نظارت استصوابی شورای نگهبان بر انتخابات نامزدهای "صالح" مجلس و در نهایت حکم حکومتی رهبر، ابزارهایی هستند که دولت موازی در دریای سوء ظن و بی اعتمادی عمیقش نسبت به مردم اختراع کرده تا از قدرت، بیان اراده آزادانه مردم و تصمیم آنها برای شرکت در سرنوشت خویش جلوگیری کرده آنها را به حداقل برساند. این نهادهای سرکوب همه و همه حاکی از ترس نظام از مردم ایران است. کارشناسان در مورد تبعات این دولت موازی می نویسند: "نمی شود دولت طرحی را به مجلس ببرد؛ اما چون منافع گروه های خاصی به خطر می افتد، این طرح مسکوت گذاشته شود".

وجود دولت موازی در ایران تبعات خویش را نیز به دنبال دارد و ما بازتاب این پدیده را در وجود جناحهای گوناگون حاکمیت و دسته بندی های متفاوت شاهد هستیم. گرچه که این گروه ها و دسته بندیها در هر دوره انتخاباتی انواع و اقسام نامه گذاریهای گوناگون به خود می گیرند ولی در مجموع می توان آنها را به اصلاح طلبان و محافظه کاران تقسیم کرد. تجربه این مدت نشان داده است که محافظه کاران علی الاصول به بیت رهبری و صاحبان قدرت پشت پرده وابسته اند و اصلاح طلبان به نمایندگان دولت رسمی و تشریفاتی.

اصلاح طلبان و محافظه کاران

اصلاح طلبان که در کنار دولت تشریفانی و رسمی ایستاده اند، بخشی از آن حاکمیت اند که با تردید به مفید بودن نوع عریان سرکوبگری در ایران می نگرند، چه در زمینه نوع اعمال خشونت و چه در عرصه نوع و دامنه بی رویه غارت و چپاول ثروتهای عمومی و لذا برای حفظ مجموعه نظام با بخش قدرتمندتر حاکمیت در تضاد آشتی پذیر قرار می گیرند. اصلاح طلبان ترجیح می دهند که با جامه اصلاح طلبی و تغییر طلبی به میان آیند، سخنان مطلوب بر زبان آورند، بر درد های مردم دست بگذارند تا مردم را همیشه نسبت به انجام تحولات و استحالته رژیم حاکم امیدوار نگهدارند.

بیش از سی سال است که این اصلاحات وعده شده صورت نپذیرفته است و در آینده هم صورت نخواهد پذیرفت، ولی اطلاق طلبان هنوز هستند و هر روز به رنگی برای انحراف افکار عمومی مستاصل، در می آیند و قدرت رژیم حاکم حفظ شده است.

اصلاح طلبان به عنوان بدیل جناح افراطیون و یا محافظه کاران که این عده اخیر ظاهرا به دسته بندی های "نامرئی" شریک در حکومت نزدیکترند، به میدان می آیند و علیرغم تمام تضادها و نزاعهایی که با آنها دارند بر سر حفظ نظام با آنها دارای وحدت نظرند. اصلاح طلبان همواره از مردم می طلبند که برای اینکه وضع بدتر نشود و برایشان قابل تحمل باشد، به آنها رای دهند و آنها را در مقابل محافظه کاران تقویت کنند و این لالائی گزینش میان بد و بدتر همواره وجود داشته و دارد.

در زمینه سیاست اقتصادی و سرکوب طبقه کارگر این دو جناح در کنار هم قرار دارند و از تمام سیاستهای خصوصی سازی و نقض خود قانون اساسی جمهوری اسلامی به استناد حکم حکومتی رهبر حمایت می کنند. در زمان دولت محافظه کار احمدی نژاد روند خصوصی سازی بشدت اوج گرفت و ثروتهای عمومی میان باند احمدی نژاد که قشری از بورژوازی بروکرات-نظامی و امنیتی است و شامل بنیادهای وابسته به سپاه و آقازاده های حاکمیت هستند، تقسیم گردید. خصوصی سازیها در این دوران میان خودی ها و مطیع ها و دسته های مورد اعتماد توزیع شد. آنها برای رد گم کردن به افشاء فساد خاندان هاشمی رفسنجانی دست زدند و با باند مافیائی لاریجانی نیز درافتادند.

در عرصه سیاست خارجی جناح اصلاح طلب تمایل بیشتری به نزدیکی با آمریکا از خود نشان می دهد و این تمایل را به ویژه در امر مناقشه ایران با آمریکا بر سر مسئله هسته ای به خوبی به نمایش گذارند.

البته جناحهای دیگری از بورژوازی ایران نیز وجود دارند که آنها را در حکومت ایران شریک نمی کنند، ولی خواهان نابودی آنها نیز نیستند و به قلع و قمع آنها دست نمی زنند. این عده همان باقی مانده های جبهه ملی، نهضت آزادی و مشهور به ملی مذهبی ها هستند که در عین حمایت از یک رژیم مذهبی و اسلامی صورت "دموکراتیک" آنرا می خواهند و بیشتر به اصلاح طلبان در حکومت نزدیک اند.

کارنامه فعالیت مجموعه حاکمیت در ایران اسف انگیز است و هر جناح که بر سر سفره غنیمت می نشیند، جناح حاکم قبلی را متهم به سوء استفاده و دزدی می کند. چماق تهدید هر کدام از جناحها در برخورد به جناح دیگر این است که اگر فشارها و پرده دری ها را افزایش دهید ما هم پرده دری می کنیم و اسرار سایبرین را فاش می کنیم. به این ترتیب یک قدرت نامرئی پشت پرده حضور دارد که دستش در همه جا کار می کند، ولی کسی جسارت آنرا ندارد این دست را قطع کرده و یا نامش را برای اطلاع مردم بر زبان آورد.

یکی از کارشناسان دانشگاهی در ایران بیان کرد: "به جای این که نفت که یک دارایی بین نسلی است، فروخته شود و درآمد آن برای ایجاد ارزش افزوده تولید و ثروت استفاده شود، این درآمد صرف هزینه های جاری شده است" به سخن دیگر بابت واردات، حقوقها و رشوه خواریها پرداخت شده است. رژیم جمهوری اسلامی همان سیاست زمان شاه را ادامه می دهد. آنها گرچه یک صندوق ذخیره ارزی برای مقابله با تهدیدات امپریالیستی ایجاد کردند، ولی کسی از سرنوشت ارزهای بی زبان این صندوق خبر ندارد.

این تمامیت رژیم جمهوری اسلامی است که با این درآمد کلان نفت و گاز، بانک و بازرگانی ایران و بطریق اولی تولید را کنترل می کند و دستش باز است به اعمال خشونت و دیکتاتوری بیردازد و به مردم حساب پس ندهد. در سامانه سرمایه داری امنیت قضائی و ثبات سیاسی شرط علقه به سرمایه گذاری است. سرمایه گذاریها باید عملاً در عرصه تولیدی انجام شوند. کشوری می تواند از استقلال اقتصادی و سیاسی سخن گوید که توانائی ساخت ماشینهای تولید وسایل تولید را داشته باشد. چنین سرمایه گذاریهایی به مدیریت بانکها و حمایت طولانی دولتی نیاز دارد. در ایران وضعیت هر دمبیل و نامطمئن ایجاد شده که کسی بدون حمایت مقامات بالا جرات سرمایه گذاری ندارد. حتی ثروتمندان سرمایه های خویش را به علت عدم امنیت و اطمینان به "دوستان در قدرت"، از ایران خارج می کنند. وقتی قوانین سرمایه داری را با نفوذ سیاسی استبدادی، آنهم با انگیزه تامین منافع گروهی جایگزین کنیم، سنگ روی سنگ بند نمی شود. رانت خواری و فساد به عوامل مهم تمرکز و انباشت سرمایه بدل می شوند.

در دورانی که هنوز تحریم های اقتصادی وجود نداشت، اخذ دلالی و کسب پولهای باد آورده از بستن قراردادهای کلان در حکومت رایج بود و این حق دلالی میان دست اندرکاران تقسیم می شد. مفتخوری از درآمد نفت بدون کار تولیدی از ویژگیهای این رژیم است و میل به کسب درآمدهای کلان و بی خطر دلالی که پشت پرده و بدون سند صورت می گیرد، انگیزه ای است که قراردادهای نامعلوم و نا روشن از نظر اقتصادی و آنهم بدون پاسخگوئی به مردم بسته شود و یا طرف قرارداد متواری شده و یا ورشکسته می شود. این سرمایه داری قوانین اقتصادیش تا حد زیادی با اعمال زور قوه مجریه عمل می کند و نه رقابت اقتصادی بین خود و با نظارت دولت خودی. بعد از استقرار تحریمات علیه ایران، سرمایه داران و دلالان حکومتی از طریق واسطه های خارجی و باج دهی به تامین کالاهای ضروری در ایران پرداختند و در این عرصه دامنه فساد و دزدی و عدم شفافیت در و دروازه ندارد. دولت جمهوری اسلامی سرمایه داری، هرج و مرج نهادی سرمایه داری را با اعمال نفوذ بروکراتیک نابسامان تر کرد.

تورم در ایران بیداد می کند. دلیل آن در این است که پول فراوان و بدون پشتوانه در بازار می گردد و کالای لازم برای مبادله با آن وجود ندارد. دولت این کمبود کالا را با باز گذاردن دست دلالان تجاری خودی برای ورود کالا از امارات متحده عربی، چین، آلمان، ایتالیا، ترکیه، کره جنوبی ... جبران می کند که به ورشکستگی صنایع داخلی و بیکار شدن کارگران منجر می شود. رئیس صنف سراجها اعلام کرد که واردات کالاهای سراجی چینی که ارزش قیمتی و با کیفیت نامرغوبند، عامل اصلی ورشکستگی واحدهای تولید سراجی در ایران است و این سیاست بدانجا منجر شده که بسیاری کارگران بیکار شده و یا شغل خود را تغییر داده اند. در اثر ورود بی رویه واردات توسط بازرگانان وابسته به رژیم؛ بسیاری از کارخانه ها تعطیل شده و به صنایع کشاورزی صدمات فراوانی وارد شده است.

دولت در تمامیت خویش قادر نیست و یا نمی خواهد از بورژوازی تجاری و یا دلالان و خانه سازان به اخذ مالیات بیردازد. بار مالیات بر دوش کارگران، کارمندان و یا به کلامی همه حقوق بگیران است. دولت برای جبران کسر بودجه به چاپ اسکناس دست می زند و با افزایش حجم اسکناس در گردش که قدرت خرید ندارند، به گرانی کمک کرده و به بار تورم می افزاید. بهمین دلیل با فشار دولت برای مبارزه با بیکاری به سرمایه گذاری های زود بازده اقدام کردند و با توصیه و رشوه؛ سرمایه های کلانی را در اختیار خودیها و اقوامشان قرار دادند. این عده یا با سرمایه ها فرار کردند و یا خود را ورشکسته اعلام نمودند.

در ایران هر روز مبالغ میلیاردی مفقود می شود و کسی پاسخگو نیست و هر پرسشگری را به عنوان ضد انقلاب که به تحریک بر ضد نظام مشغول است، خاموش می کنند.

چنین اخباری در شرایط ایران شگفت انگیز نیست، کار روزانه است و کسی در پی پیگیری آن نمی باشد. دزدی، رشوه خواری و فساد از ارکان اقتصاد مافیائی حاکم در ایران است و هر روز قشری از دزدان سهم خویش را از ثروت عمومی بر می دارد و طبیعتاً نمی تواند مورد انتقاد و اعتراض کسانی قرار گیرد که سهم خویش را روز قبل برداشته اند. آنها از پیگرد قانونی ترسی ندارند، زیرا همه دست اندرکاران قدرت به این کثافت آلوده اند. توسط دلالان رژیم کارخانه های دولتی به خویشاوندان خونی رژیم؛ به بهای نازل که پولش را نیز از بانکها وام گرفته اند، به عنوان خصوصی سازی فروخته می شود. این دلالان کارخانه ها را ورشکسته کرده و زمین کارخانه را که در مناطق گرانیقیمت قرار دارند؛ به فروش می رسانند. تولید؛ قربانی دلالی می شود و جامعه را به ویرانی می کشاند. هزاران ها نفر بیکار می شوند و کسی پاسخگوی این مسایل نیست. در ایران مدیریتی وجود ندارد و وزارتخانه ها از هم پاشیده اند. و در نتیجه اینکه فرومایگان جای کارشناسان را گرفته اند و رژیم جمهوری اسلامی به رژیم سلطنتی و نظام خونی بدل شده است و تصمیمات بر اساس سرمایه گذاریهای زود بازده و بدون برنامه دراز مدت اقتصادی است. سرمایه گذاران داخلی بیشتر به جای سرمایه گذاریهای دراز مدت در عرصه تولیدی به خرید و فروش مسکن و زمین و معاملات کوتاه مدت توجه دارند. انحلال سازمان مدیریت و برنامه ریزی بهترین نمونه آن است. تمامیت نظام همچنان از فقدان مدیریت رنج می برد. دولت احمدی نژاد نیز در عرصه اقتصادی یک جامعه بیمار از خود بجای گذاشت. هیچکدام از مسایل اقتصادی ایران تا زمانیکه چنین روشی حتی در کادر مناسبات سرمایه داری اتخاذ می شود؛ قابل حل نیستند. دولت قادر نیست حتی بودجه مملکت را تامین کند. بانک مرکزی به تازگی با انتشار آمار مربوط به متغیرهای پولی و اعتباری سه ماهه نخست امسال اعلام کرد: "میزان بدهی های دولت به این بانک تا پایان خرداد ماه به حدود ۲۵

هزار میلیارد تومان رسید. مطابق این گزارش دولت تا پایان فصل بهار، حدود ۱۰۰ هزار میلیارد تومان نیز به دیگر بانک‌های کشور بدهکار بوده و این ارقام شامل دیگر بدهی‌های دولت، از جمله به پیمانکاران بخش خصوصی نمی‌شود. به گزارش خبرگزاری پارس به نقل از "ساعت ۲۴"؛ عباس آخوندی، وزیر راه و شهرسازی دهم شهریور امسال "مجموع بدهی‌های دولت را ۳۰۰ هزار میلیارد تومان اعلام کرد" و انصاری از قول وزیر اقتصاد می‌گوید: "این رقم به ۵۰۰ هزار میلیارد تومان می‌رسد. بهای هر بشکه نفت خام اکنون به کمتر از ۳۲ دلار رسیده و این امر بودجه را با کسری هنگفتی رو به رو می‌کند که به معنای افزایش بدهی‌های دولت خواهد بود". این سخنان را آقای انصاری در زمانی زده است که بهای نفت بشکه ای 32 دلار تخمین زده می‌شد، ولی با ورود نفت آمریکا به بازار اروپا و افزایش تولید نفت عربستان سعودی و نفت‌های دزدیده شده سوریه و شمال عراق توسط ترکیه و ورودشان به بهای ارزان به بازار اروپا، در عین حال رکود تولید در ممالک سرمایه داری، سقوط بهای نفت بیش از این هاست و تا زیر بیست دلار نیز تخمین زده می‌شود. در چنین صورتی دولت ایران به ورشکستگی کشیده شده و باید پول بی‌پشتوانه بیشتری چاپ کرده به بازار وارد نموده و گرانی را سرسام آور کند. رفع نسبی و گزینشی و مزورانه تحریمها نیز که شامل فروش نفت ایران می‌شود و آنرا به بازار جهانی سرازیر می‌کند، خودش موجبات سقوط بیشتر بهای نفت را فراهم می‌آورد.

البته در این اواخر تلاش‌هایی از جانب تولید کنندگان نفت به ابتکار و فشار روسیه صورت گرفته است تا با کاهش حجم تولید از سقوط بهای نفت ممانعت گردد و کاهش آن در سطح هر بشکه چهار دلار باقی بماند. آیا این سیاست در عمل توسط عربستان سعودی و امارات متحده عربی و یا تولید کنندگان آمریکایی رعایت خواهد شد یا خیر امری است که قابل پیشگویی نبوده و باید منتظر نتایج آن ماند. مجید انصاری می‌افزاید: "بدهی‌های دولت ۵۰۰ هزار میلیارد تومان شده و با توجه به اینکه هزینه‌های جاری دولت ۱۶۰ هزار میلیارد تومان است، یک محاسبه ساده نشان می‌دهد بدهی دولت ۳ برابر هزینه‌های جاری شده است." ولی هزینه‌هایی که بنام هزینه‌های جاری از آن نام برده می‌شود؛ همان حقوق کارمندان و کارگران شاغل در بخش دولتی و هزینه‌های آبادانی و برنامه ریزی‌های اقتصادی است.

وزیر نفت در مورد توانایی فنی ایران در تولید نفت می‌گوید: "قیمت هر بشکه نفت در بودجه سال ۱۳۹۵، ۳۵ دلار تعیین شده است. آمارهای منتشر شده نشان می‌دهد ایران در بهترین حالت می‌تواند در سال ۱۳۹۵ روزانه ۲ میلیون بشکه نفت بفروشد که در کل سال ۱۳۹۵ حدود ۷۳۰ میلیون بشکه می‌شود و درآمد آن نزدیک به ۲۵ میلیارد دلار خواهد شد. در صورتی که قیمت هر دلار در سال آینده به طور میانگین ۴ هزار تومان باشد و دولت همه ۲۵ میلیارد دلار را به ریال تبدیل کند، درآمد ریالی دولت ۱۰۰ هزار میلیارد تومان می‌شود که کفایت بودجه جاری‌اش را نمی‌دهد چه برسد به اینکه بدهی‌هایش را پرداخت کند." این حساب‌ها همه غلط از کار در آمده است زیرا بر مبنای نفت بشکه ای 20 دلار درآمد نفتی ایران به ریال 57/6 هزار میلیارد تومان می‌شود که تقریباً نصف مقدار تخمین زده شده کنونی است.

در کنار این بدهکاری دولت به نظام بانکی 100 هزار میلیارد تومان معوقات بانکی وجود دارد که تمام نظام بانکی کشور را به خطر می‌اندازد. این معوقات ناشی از حمایت دولت از رانت خواری و دخالت‌های ناروا در نظام بانکی توسط محافل با نفوذ در حکومت است. در عرف جهانی این روش راهزنی را گانگستریسم و حمله افراد مسلح به بانکها توصیف می‌کنند. نظام بانکی که ورشکسته است قادر نیست به بنگاه‌ها وام لازم را بدهد.

پس می‌بینیم که رویه تمام حکومت‌های بر سر کار بر همین منوال بوده است. نه محافظه کاران و نه اصلاح طلبان تلاشی برای بهبود شرایط توده مردم و به ویژه طبقه کارگر ایران نمی‌کنند. آنها با هر شکل و شمایلی، که بیایند خواهان تحکیم وضع موجود و حمایت از بقای رژیم هستند.

شیوه تولید، طبقات حاکمه و نفوذ اقتصادی آنها

شیوه تولید در ایران

پس از انقلاب شکوهند بهمن هیات حاکمه ارتجاعی ایران که میوه انقلاب را ربوده بود برای استقرار پایه‌های حکومت خویش و ضربه زدن به عمال سلطنت طلب و طبقه حاکمه ی گذشته به همان شیوه‌های سرکوب آنها متوسل شد. لیکن حاکمیت کنونی نیز به علت ماهیت ارتجاعی خویش و اعتقاد به نظام سرمایه داری و بهره‌کشی انسان از انسان قادر نبود و نیست که به بی‌عدالتی‌های موجود جامعه از گذشته، پایان دهد و از فساد و ارتشاء جلوگیری کند. تمرکز اقتصاد در دست وی به وسیله تحکیم دیکتاتوری و ایجاد یک نظام مافیائی سرمایه داری بدل شد. باندهای سیاه در قدرت اموال عمومی را برای غارت به میان خویش و وابستگان‌شان تقسیم کردند و هر خانواده‌ای بر بخشی از اقتصاد ایران چنگ افکند.

مناسبات تولیدی حاکم بر ایران یک مناسبات سرمایه داری است. این واقعیت را هواداران مناسبات سرمایه داری و دشمنان سوسیالیسم و طبقه کارگر کتمان می‌کنند. برای آنها الگوی سرمایه داری، سرمایه داری امپریالیستی آلمان و ممالک مشابه است که به پاس غارت جهان و ایجاد زندگی مرفه و استقرار امنیت در کشورشان، تجملات و تزئینات دموکراسی را مجاز می‌دارند. سایر ممالکی که در چارچوب دیدگاه سیاسی گمراه کننده آنها نمی‌گنجد، به زعم آنها سرمایه داری نیستند و یا صلاح نیست که سرمایه داری باشند. آنها می‌خواهند در مبارزه ایدئولوژیک خویش، چنین جلوه دهند که گویا سرمایه داری با دموکراسی توأم است، و رژیم ایران رژیم سرمایه داری نبوده و یک رژیم اسلامی است و ما باید به جای مبارزه با سرمایه داری یا "اسلام سیاسی" مبارزه کنیم. آنها شرم دارند رژیم ایران را با نام واقعی خودش یعنی سامانه سرمایه داری بنامند و به این جهت بیشتر تکیه خویش را بر "اسلامی" بودن و یا "اسلام سیاسی" بودن رژیم می‌گذارند، که مبارزه طبقاتی بر ضد رژیم را به مبارزه‌ای در عرصه دینی بکشانند و منحرف کنند. همین روش را یاران امپریالیسم در ایران نیز به کار می‌برند تا راه استقبال از امپریالیسم و تجاوزش به ایران را به بهانه اینکه امپریالیست‌های متمدن می‌خواهند با سرنوشتی "اسلام سیاسی" عقب مانده، ایران را نجات دهند، بگشایند.

باید توجه کرد که سرمایه داری ایران سرمایه داری متعارف نیست. سرمایه داری ایران عمیقاً فاسد و رانت خوار و سرمایه داری مافیائی است. در همه ممالک سرمایه داری غرب مالکیت را امر مقدسی توصیف کرده اند، در سرمایه داری ایران تنها مالکیت خودی ها مقدس است. مالکیت آفازاده ها و مافیای در قدرت مقدس و تخطی ناپذیر است. سایر مالکیتها ها مصون از تعرض و مصادره نیست. این است که در ایران مالکیت خصوصی از امنیت قضائی و تقدس نهادی برخوردار نیست. مالکیتی مقدس است که متعلق به خودی ها باشد. این شکل برخورد به تقدس مالکیت در ایران، اساساً مصونیت مالکیت را ضربه پذیر می سازد و حتی مالکیت خودی ها را نیز می تواند با توجه به ترکیب حاکمیت و تناسب نیروهای آنها مورد تعرض قرار دهد. در ایران بخش مهمی از بودجه کشور متکی بر درآمد نفت و گاز بوده و "بی نیاز" از مالیات مردم است. رژیم جمهوری اسلامی به علت این اتکای یک جانبه و ادامه سیاست تک محصولی، همواره مورد تهدید فشارهای جهانی و محاصره اقتصادی برای اعمال نفوذ اجانب قرار دارد. بودجه این حکومت متکی بر مالیات مردم نیست که ناچار باشد در مقابل آنها پاسخگوئی کند و این خود زمینه خودسری و بی توجهی نسبت به عقاید مردم را تشدید می کند.

رژیم جمهوری اسلامی با الهام از سیاستهای نئولیبرالی و تبلیغات فریبکارانه آنها مبنی بر اینکه دولت نباید به کارفرمای بزرگ بدل شود، با نقض آشکار اصل 44 قانون اساسی جمهوری اسلامی در سال 2006، این اصل را به تصویب مجمع تشخیص مصلحت نظام و با حکم حکومتی خامنه ای رسانید که تبدیل مالکیت دولتی و مدیریت بخشهای اقتصاد به صورت خصوصی سازی یا انتقال اموال دولت به شبه دولت و یا افراد خصوصی کاملاً مجاز است. مطابق این اصل که یکی از دستاوردهای انقلاب شکوهمند بهمین بود، دولت حق نداشت بخش عمده صنایع و بانکها و موسسات تولیدی و بازرگانی را در اختیار بخش خصوصی قرار دهد تا هر بلائی خواستند با استناد به مقدس بودن اصل مالکیت خصوصی بر سر مردم بیاورند. خصوصی سازی پای سرمایه گذاران خارجی را بعد از برچیدن تحریمها رسماً به ایران باز می کند. خامنه ای با یک حکم حکومتی، قانون اساسی جمهوری اسلامی را به زیر پا گذارد و نشان داد منافع طبقه حاکمه بر فراز هر قانونی قرار دارد.

این مصوبه طبیعتاً همه زمینه های اقتصادی را از جمله بازرگانی خارجی، صنایع نفت (فعلاً بصورت قسیمی-توفان)، صنایع ماشین سازی و ذوب آهن، صنایع فولاد سازی، صنایع بزرگ بانکداری و بیمه، راه آهن، معادن، کشاورزی، دامداری، تامین نیرو و انرژی، صنایع بزرگ آبرسانی، حمل و نقل، کشتیرانی، توریسم، پست و تلگراف و تلفن، رسانه های گروهی، سدها، جاده سازی، فرهنگ و آموزش و... را در بر می گیرد که می تواند در چارچوب تحولات نئولیبرالی در اختیار سرمایه های خصوصی و خارجی قرار گیرد. رژیم جمهوری اسلامی مدتهاست که در زمینه صنایع نفت به خصوصی سازی و زمینه سازی برای حراج منابع طبیعی ایران مشغول است.

طبقات حاکمه

حزب ما بر این نظر است که در ایران بورژوازی کلان قدرت سیاسی را در دست دارد. این بورژوازی شامل بورژوازی کلان تجاری، بورژوازی بروکرات، بورژوازی تکنوکرات، و بورژوازی بانکی و صنعتی وابسته به قدرت سیاسی و روحانیت حاکم است. البته این بورژوازی در تحلیل مشخص از شرایط ویژه جامعه ما، اشکال مشخص خود را دارا می باشد که مرکب اند از روحانیت بزرگ با تلاش برای حفظ قدرت سیاسی کنونی، سپاه پاسداران، آفازاده ها، نهادها و بنیادهای دولتی و نیمه دولتی، بیت رهبری، اساتید و اندیشمندان حاکمیت که توجیه گران نظام کنونی و سیاستهای نئولیبرالی امپریالیستی هستند.

این عده بدون استثناء در پی حفظ نظم موجودند، زیرا منافع آنها را به ضرر و زیان مردم ایران تامین می کند. انگیزه و نیروی محرکه سیاستهای آنها حفظ منافع حاکمیت سیاسی ایران است که الزاماً در جهت حفظ منافع ملی ایران نیست. این طبقات ارتجاعی حاکم در ایران یک استبداد دینی را که پرده ای روحی و روانی بر ستمگری و دیکتاتوری طبقاتی آنها می باشد به خود بسته اند و بدون محاسبه و نظارت عمومی به چپاول و غارت مشغولند و پاسخگوی کسی نمی باشند. آنها غنایم غارت شده از ثروت ملی مردم ایران را میان خود بر اساس زور و نفوذشان تقسیم می کنند. این طبقات حاکم در قدرت سراپا و عمیقاً ارتجاعی و مانع تحول بنیادی و دموکراتیک در ایران هستند. در شکل گیری افشار کهن و نوخاسته در ایران، سیاستهای دولتهای بر سر کار نقش مهمی ایفاء کرده اند.

خصوصی سازی نئولیبرالی برای رشد سرمایه داری در درون، در دوران تحریم از جانب رژیم جمهوری اسلامی با الهام از رهنمودهای صندوق بین المللی پول و سازمان تجارت جهانی صورت گرفته است که هدفش برباد دادن ثروتهای عمومی و فروش آن به سرمایه داری خودی بروکرات در داخل دستگاه؛ و در آینده بعد از رفع تحریمها؛ به سرمایه های جهانی امپریالیستی است.

ثروتهای عمومی و یا به زبان دیگر دولتی در ایران با همین درک به ثمن بخش برباد داده می شوند. دول سرمایه داری حاکم تا این دوره، قوه خرید کارگران را کاهش داده اند تا به هر درجه از شدت استثمار تن در دهند و در بدترین شرایط، ستم "داوطلبانه" را پذیرا شوند. دولت احمدی نژاد در دوران حکومت خود سازمان های نظارتی دولتی نظیر سازمان برنامه و بودجه را منحل کرد تا نظم زدائی را به صورت کامل انجام داده و بی حساب و کتابی را پیاده کرده باشد. وی یارانه ها را که نخست در درون کالاهای دولتی بود به صورت بخش پولی از کالا جدا کرد تا حذف آن برایش در آینده به بهانه های گوناگون نظیر کم پولی دولت و یا عملاً در اثر کاهش قیمت ریال در اثر افزایش تورم پول و کاهش قیمت خرید آن سهل تر باشد. این روش نئولیبرالیسم خصوصی سازی سرمایه داران متوسط و بدون رابطه را، به شدت تضعیف کرده و مثنی سرمایه دار نئولیبرال خلق کرد که سرمایه داری دلالی و غیر تولیدی را با ایجاد فلاکت برای اکثریت مردم بیرحمانه گسترش می دهند. مطابق تذکرات کارشناسان اقتصادی هم اکنون 7000 موسسه مالی بدون مجوز در بحران آفرینی پولی در ایران فعالند که عملاً به اخلال در سیاستهای بانک مرکزی می پردازند و از حمایت محافظی در حاکمیت برخوردارند. تحریم اقتصادی از یک جانب و رشد تورم دو رقی در دوره های دولتهای نهم و دهم از جانب دیگر به رشد هزینه خانوارها چنان افزوده است که به نظر اقتصاد دانان اگر تا پایان سال 1394 به همین شتاب پیش رود ما با همان شاخص سالهای 1383 روبرو خواهیم شد و چنین نتیجه می گیرند که در جا زدن ده ساله در تحریم و تحمل بار تورم دو رقی؛ به طبقه متوسط جامعه

ضربات کمر شکنی زده است. دستگاه حاکمیت سرمایه داری جمهوری اسلامی توجهی به تقویت طبقه متوسط ندارد و تضعیف و فروپاشی نسبی آنرا که در فقر گسترده جامعه مشهود است نه ناشی از رانت خواری، دلالی، تضییقات دولتی، عدم حمایت مالی از صنایع تولیدی ملی و حمایت دولت از سیاستهای نئولیبرالی، بلکه ناشی از آن می داند که گویا آنها دست نگهداشته اند تا در زمان کاهش قیمتها به خرید بپردازند؟! گزارش بانک مرکزی که وضعیت فقر را در ایران در ده سال گذشته تا سال 1391 بررسی کرده است نشان می دهد که چگونه با تجزیه طبقاتی از قدرت خرید طبقه متوسط جامعه در این مدت کاسته شده و آنها به سمت فقر و طبقات پائین تر اجتماعی پرتاب شده اند.

در مطبوعات ایران، گزارشهای پژوهشگران اقتصادی منتشر شده است. در آنجا می خوانیم: "بیش از 60 درصد بزرگسالان در انحصار کسانی است که به رانت خواری، خام فروشی و تجارت پول مشغول هستند. با این حال وزیر کار به بورس حساس است؛ در حالی که باید به سرنوشت بنگاههای کوچک و متوسط حساس باشد. با وجود این در دو سال هیچ برنامه، اظهار نظر و نگرانی در مورد روند بحرانی وضعیت بنگاه های کوچک و متوسط وجود نداشته است. اقتصاد ما در 10 سال گذشته، بی سابقه ترین سطح صنعتی زدایی و رشد مشاغل انگلی را داشته است. در صورت اهمیت ندادن به چنین واقعیهائی، مسئولان کشور ولو با حسن نیت بازچرخه انحراف واقعیت توسط رانت خواران، رباخواران و دلالان می شوند." (نشریه چشم انداز).

تقویت سرمایه های غیر مولد از جانب دولت و میدان دادن به رانت خواری مغایر منافع ملی ایران است و هر روز بند و ابستگی به امپریالیسم جهانی را محکمتر می کند. به گفته کارشناسان اقتصادی در ایران چشم انداز سود برای کسانی که با حمایت دولت به سراغ واردات و دلالی می روند بیست تا 40 درصد بیش از چشم انداز سود در بخش تولید داخلی می باشد. آقای رئیس زاده مشاور امور مالی و بانکی اتاق بازرگانی معتقد است بعد از رفع تحریم می توانیم فنآوری را به روز برسائیم و "دولت می تواند شرایط را برای به روز کردن ماشین آلات واحدی تولیدی و ورود تکنولوژی های جدید به کشور فراهم کند". وی می افزاید دولت می تواند به بخش تولید کمک کند و توجه ویژه به صنایع کوچک مبذول دارد و می افزاید: "در صورت تزریق منابع مالی، شاهد رشد صنایع کوچک خواهیم بود؛ صنایعی که رشد آنها می تواند بخش زیادی از مشکل بی کاری کشور را برطرف کند و رشد صنایع بزرگ را به همراه داشته باشد". روشن است که رشد صنایع ملی، صنایعی که بتواند سودی معادل سود دلالی داشت باشد و در مقابل سرمایه خارجی مقاومت کند به جز از راه پشتیبانی دولتی مقدور نیست ولی این گفته ها با سیاست در های باز و میدان دادن به تاخت و تاز سرمایه گذاران بیگانه در تناقض قرار می گیرد. این سیاست دولت حتی اگر اجراء شود سرمایه متوسط کوچک را که بودش برای سرمایه خارجی قابل تحمل و یا بی اهمیت است همواره به صورت نامطمئن و ضعیف در عرصه شکل گیری طبقات در ایران حفظ می کند.

البته نباید فراموش کرد که سرمایه داران دلال و حتی تولیدی دولتی که خصوصی شده اند، به علت محاصره اقتصادی از خارج هنوز قادر نشده اند با سرمایه های کلان خارجی وصلت کنند و در صورت وصلت هنوز شرایط این وصلت نا روشن باقی می ماند. ولی تمام شرایط دلخواه صندوق بین المللی پول و سازمان تجارت جهانی برای آنها توسط دولت جمهوری اسلامی فراهم شده است. هواداران غارت امپریالیستی هم اکنون در ایران به راه افتاده و برای دولت نسخه می نویسند که برای جلب سرمایه های خارجی (بخوانید غارت ایران-توفان) به چه اقداماتی باید متوسل شود. آنها با دلسوزی برای سرمایه داران که باید ریسک آنان را برای سرمایه گذاری کم و چشم انداز کسب سود فراوان آنها را برای سرمایه گذاری باید افزایش داد، از جمله می نویسند: "...بهبود فضای کسب و کار می تواند به ایجاد انگیزه برای سرمایه گذاران منجر شود. علاوه بر مشکلات مذکور ناپایداری قوانین نیز موجب شده با وجود اینکه ورود به عرصه معدن ایران آسان تر از سایر کشورهای معدن خیز است، اما سرمایه گذاران نتوانند پذیرای این ریسک باشند. بهبود روند نقل و انتقال پول، تسریع روند ثبت شرکت و ایجاد شرایط آسان برای رفت و آمد مدیران و کارکنان خارجی که قرار است در شرکتهای داخلی فعالیت کنند، از دیگر موانعی است که ... از آنها به عنوان چالش های عمومی برای ورود سرمایه گذاران خارجی به کشور یاد می شود." سخنگویان و اندیشمندان دولت در این عرصه بر این نظرند که: "باید اصلاحاتی در قوانین و ضوابط اقتصادی کشور ایجاد کنیم و در یک کلام "کاری کنیم، جذاب باشیم". البته روشن است که باید اقداماتی از جانب دولت انجام شود تا نظر سرمایه گذاران خارجی برای غارت ایران جلب شود.

این سیاست نئولیبرالی سرمایه داری کلان و دلال که بر ضد رفاه نسبی کارگران و همه مردم است، عملاً سطح زندگی زحمتکشان و قشر بزرگی از خرده بورژوازی و طبقات تحتانی بورژوازی متوسط را به عرصه فقر پرتاب می کند. با این سیاست، دستاوردهای مبارزه مردم که به آن در طی چندین دهه دست یافته بودند، پس گرفته می شود و دستگاه سرکوب برای حفظ این وضعیت خانمان برانداز تقویت می گردد. خصوصی سازی ها ارتش سرکوب و ستمگری خویش را نیز با خود می آورد.

عوامل موثر و مشخص حاکمیت در عرصه نفوذ اقتصادی

یکی از ارکانهای مهم حاکمیت، سپاه پاسداران و مراکز امنیتی ایران هستند. این دستگاه نظامی را بعد از جنگ با هدف تامین استقلال مالی، حاکمیت، به فعالیت های اقتصادی و تجاری وارد نمودند. آقای هاشمی رفسنجانی در سال 1372 (1993) با الهام از سیاستهای نئولیبرالی اقتصادی این تصمیم را اتخاذ کرد. بر این اساس، سپاه می بایست به عنوان بخشی از بروکراسی دولتی، بودجه سازمان خود را راساً تامین کرده و در عین حفظ دستگاه نظامی خویش بر بیکاری ناشی از بازگشت جوانان جنگ هشت ساله غلبه کند. این سیاست دولت رفسنجانی در متن اجرای سیاست نئولیبرالی اقتصادی مبارزه با مالکیت دولتی و کوچک کردن "نانخورهای" دولت صورت پذیرفت.

اکنون گفته می شود 60 درصد اقتصاد ایران تحت کنترل سپاه پاسداران است که به صورت یک مجتمع نظامی-صنعتی-تجاری در حکومت و به صورت یک دولت موازی در آمده است.

بر اساس آماری که منتشر شده است و البته پذیرش صحت و سقم آنها در رژیم ولایتی نسبی است، سپاه پاسداران دارای حدود پنج هزار کنتراچی خصوصی است که کارهایش را بین آنها توزیع می کند.

انگیزه فعالیت سپاه بیشتر کسب سود برای دستگاه بروکراسی خود آنهاست و نه پیشرفت کل منافع اقتصادی کشور در مجموع. در تائید این نظریه همین بس که سپاه پاسداران در مقابل دولت و نمایندگان مجلس شورای اسلامی به خاطر فعالیتهای اقتصادی و سیاسی شان نه پاسخگو بوده، نه مالیات بر درآمد پرداخت کرده و نه از مالکیت اسکنه های قاچاق که نقض حقوق گمرکی کشور ایران توسط یک باند مافیائی است دست بر می دارند. اساس ثروت دستگاه پاسداران بر کسی روشن نیست. روشن است که سپاه پاسداران رهبری کل اقتصاد ایران با یک سیاست برنامه ریزی شده دولتی و هماهنگ را بر عهده ندارد، زیرا این کار باید اساسا وظیفه ارگانهای برنامه ریزی دولت باشد. سپاه بیشتر نقش پیمانکار بزرگ را دارد که فعالیتهای اقتصادی را بین گروه های گوناگون به صورت دلال توزیع می کند و درآمد خویش را از این راهها به کف می آورد.

سپاه که ارگانی مسلح و بر بالای سر دولت و ارتش قرار دارد مصادره چی و غنیمتگر است. وی در مقابل دستگاه قضائی پاسخگو نیست و به صورت فعال مایشاء عمل می کند. به همین جهت یکی از منابع فساد حاکمیت همین دستگاه انگلی سپاه پاسداران است. سپاه پاسداران دارای دو بانک خصوصی است یکی بانک انصار بعنوان یازدهمین بانک خصوصی کشور و دیگری بانک مهر اقتصاد. سپاه پاسداران در مالکیت مخابرات ایران و میادین 15 و 16 نفت پارس جنوبی شرکت داشته و دارد. این میادین را قبل از تحریم های جهانی شرکت های خارجی در دست داشته در آنها کار می کردند، بعد از تحریم های آمریکا، پاسداران مالکیت و اداره آن ها را خود به عهده گرفتند. از این طریق مسئله مالکیت نفت ملی ایران توسط دولت ایران به زیر پرسش برده شد و نفت ایران به مالکیت شرکت های نیمه خصوصی و یا خصوصی که هیچ روشنی نسبت به وضعیت آنها وجود ندارد در آمد. این وضعیت که حزب ما آنرا از همان بدو کنگره نخستش مطرح کرد کار خصوصی سازی و بخشیدن ثروت ملی ایران را به سرمایه های خصوصی امپریالیستی در متن سیاست های طرح ریزی شده بانک جهانی و صندوق بین المللی پول تسهیل می کند.

در دوران ریاست جمهوری آقای احمدی نژاد که کارگردان و مدیر اجرای سیاست های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول بود، میزان انتقال مالکیت های دولتی و ملی به مالکیت های خصوصی میان خودی ها به 89 درصد رسید.

در زمان وی سیاست نظم زدائی و محدود کردن دخالت دولت در اقتصاد با انحلال سازمان برنامه شروع شد که در واقع تضعیف استقلال نظری و کارشناسی سازمان برنامه بود و نشان می داد موقله ی برنامه ریزی اقتصادی دولتی برای پیشرفت و توسعه هماهنگ اقتصادی در کشور تا چه حد برای دولت احمدی نژاد بی اهمیت است.

صندوق بین المللی پول دو بار برای این خیانت ملی احمدی نژاد تقدیرنامه نوشت. این تقدیرنامه ها نه تنها برای پیشرفت خصوصی سازی به نفع سرمایه های امپریالیستی، بلکه در عین حال برای ابراز شادمانی از شگردهائی نیز بود که آقای احمدی نژاد برای اجرای سیاست حذف یارانه های دولتی، با عوامفریبی و برای کاهش مقاومت مردم در مقابل آن به کار بسته بود. این شگردهای رژیم اسلامی برای اهرمهای استعمار امپریالیستی نیز بسیار دست اول و آموزنده بود.

رانت خواران حکومتی

رانت خواری یکی از بیماری های جامعه ایران است که حکومت مذهبی با ایجاد استبداد و سیاست های سرکوب و ممانعت از پاسخگویی و پذیرش مسئولیت به آن دامن می زند. نفس وجود دولت مرئی و دولت نامرئی به این بیماری اقتصادی-اجتماعی دامن می زند. رانت خواران کسانی هستند که به اعتبار خویشاوندی با مقامات بالا و مطلع و پر نفوذ، بدون داشتن رقیب و بدون داشتن لیاقت و کارشناسی لازم، از امتیازاتی برخوردار می شوند که وضعیت مالی آنها را سرسام آور بهبود بخشیده و الزاما به نفع منافع ملی و اقتصاد عمومی جامعه نیز نیستند. این عده از طریق دستیابی زودرس به اطلاعات گوناگون در زمینه تغییرات قوانین، مقررات و سرمایه گذاری، سودهای افسانه ای می برند و آنرا با حامیان خود در بالا تقسیم می کنند. این روش رانت خواری به ایجاد یک طبقه فاسد و عمیقا ارتجاعی و انگل اجتماعی منجر می شود که فاقد هرگونه تعلق انسانی به کل جامعه است. برای این عده طبقه نواخته رانت خوار که شامل "اقازاده" های بالائی هاست، میدان رقابت نا سالم اقتصادی در بازار سرمایه شکل می گیرد. آنها حجم عظیمی از سرمایه سرگردان مملکت را از بخش توسعه اقتصادی و عمرانی خارج می نمایند و در بازارهای بورس و یا سرمایه گذاری در عرصه های سود آور ویرانگرانه و قاچاق به کار می گیرند.

این عده دشمن کارآفرینی بوده و موجب پایین آمدن انگیزه تولید، کاهش بهرهوری، افزایش تورم، توسعه فساد اخلاق، گسترش بی عدالتی، فرار سرمایه های داخلی، ناامنی در بخش تولید، رشد فعالیت های ناسالم و گرایش سرمایه ها به بخش های خدماتی و واسطه گر ایانه و دلالی می شوند که تنها با حمایت روابط ناسالمی که با بالائی ها دارند از قدرت اقتصادی و مصونیت سیاسی و قضائی برخوردار بوده و در جامعه فعال مایشاء اند.

این عده در وزارت بازرگانی و یا شوراها و نهادهای تصمیم گیری های اقتصادی نقش دارند و به موقع اطلاعات خویش را به عوامل خودی در بیرون برای بهره برداری های اقتصادی مخفیانه اطلاع می دهند. ما با این وضعیت در بحث واردات شکر، گندم، برنج، ذرت و خیلی از نیازمندیهای کشور روبرو بوده و هستیم که افراد نامرئی بدون شفافیت لازم آنها را با مجوز های کلان که در اختیار دارند وارد می کنند. رانت خواران بخشی از طبقه بورژوازی بروکرات است که با فاسد ترین اخلاقیات معنوی آلوده بوده و جامعه را به فساد و ویرانی می کشاند و مظهر استبداد، سرکوب و حفظ وضع موجود به نفع مافیای در قدرتند. این عده به عنوان طبقه بورژوازی بروکرات و دلال هیچگونه پیوند ملی و میهنی و معنوی با مردم ایران ندارند. از جامعه ایران بیگانه اند و زالو صفتانه برای خود بر دریائی از فقر زندگی می کنند.

فساد در حاکمیت

فساد در حاکمیت رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی یک امر اتفاقی و گذرا نیست. ترکیب حاکمیت و تاریخچه پیدایش و سوابق سوء دست اندرکاران تبهکار این رژیم از همان بدو امر، از جمله متشکل از مشتکی روحانی انگل، راهزنانی نظیر رفیق دوست ها و

باجگیران و دزدان کمینه ها و مصادره چی ها، غنیمت گیرها، فرست طلبان و... که بدون حساب و کتاب به اموال عمومی و دزدان سابق دست یافتند و بالا کشیدند و به کسی پاسخگو نیستند، زمینه هر گونه دزدی و فساد را فراهم آورد. روحانیت و همدستان بروکراتشان، دلالان بازار وقتی قدرت را قبضه کردند و بر اهرمهای اقتصادی و سیاسی دست یافتند رشوه خواری، رانت خواری، اعمال نفوذ غیر قانونی، باجگیری به یک رکن اساسی ادامه حیات رژیم بدل شد. دزدی ها برای ایجاد تراکم سرمایه از بنیادها شروع شد و در خانواده رفسنجانی ها، باند احمدی نژادها، کروی ها، لاریجانی ها و... ادامه پیدا کرد. اینکه رژیم جمهوری اسلامی قادر نیست به صورت بنیادی با این فساد سرطانی و بیمارگونه مبارزه کند ریشه در آن دارد که چاقو نمی تواند دسته خود را ببرد. حجم غارت و دزدی در حاکمیت فزاینده و موجبات تراکم سرمایه های لازم را فراهم می آورد. سرمایه های بانکی به صورت وام با توصیه مراجع تقلید و یا روحانیت پرنفوذ از بالای سر مقررات به نورچشمی ها پرداخت می شود که هرگز امکان بازپرداخت آنها ندارند.

از همان بدو انقلاب وامهای کلان و بدون تضمین و تنها با توصیه مقامات پرنفوذ و آیت الله های بی وجدان از بودجه مملکت به دولتمردان و خودیها پرداخت شد که آنها امروز با گردن کلفتی و حق بجایی از پرداخت اصل و فرع آن سرباز می زنند و کسی نیست از آنها توضیح بخواهد و آنها را تحت تعقیب قانونی قرار دهد. از همان بدو انقلاب بالا کشیدن اموال عمومی باب شد و هرج و مرج و بی قانونی برای حیف و میل اموال عمومی زمینه فراهم می کرد و تا به امروز نیز ادامه دارد. دولت و نظام بانکی قادر نیستند با تکیه بر قوه قضائیه و مجریه وامهای داده شده را پس بگیرند.

سیستم بانکی در ایران دارای سرمایه های غیر نقدی است که سرمایه های سمی نامیده می شوند. بانکها از بدهکاران میلیاردی دلار طلبکارند که آنها قادر به پرداخت آن نیستند. سرمایه بانکی سرمایه روی هواست. بانکها هیچ ضمانتی جز ضمانت مراجع تقلید و روحانیت پرنفوذ از این بدهکاران در دست ندارند و نمی تواند آنها را به اجراء بگذارد چون تمام ارکان نظام به تکان می آید.

بانکها در ایران استقلال خویش را در مقابل فساد قدرت سیاسی دولتی از دست داده اند. برای دادن اعتبارات، اعتبار واقعی و تواناییهای باز پرداخت وام گیرنده ملاک عمل نیست، توصیه و فشار دولت و مراجع تقلید، رانت خواری و رشوه خواری ملاک اتخاذ تصمیم است. این است که صدها میلیارد تومان بدهیهای بانکها قابل وصول نیست و دولت مجبور به انتشار اسکناس بی پشتوانه است. این سیاست، قشری دزد و کلاه بردار و مافیائی خلق می کند که زانو صفت بر پیکره اجتماع چسبیده اند.

مصادق این چپاول و نابسامانی اقتصادی و سیاسی نمونه های زیر است که مردم ایران را در حیرت فرو برده است:

فاضل خداداد، مختلس 123 میلیارد تومانی بانک صادرات بود که با همدستی خانواده رفیق دوست به این کار دست زده بود. وی را اعدام کردند ولی آقای رفیق دوست مورد تعرض قرار نگرفته و برادر ایشان به یاری آقای محسن اژه ای موقتاً به حبس ابد تا آزادی بعدی محکوم شد. امروز ایشان برای ابد آزاد است.

مختلس بعدی آقای غلامحسین کرباسچی شهردار سابق تهران بود که سرانجام با استناد به ماده 47 قانون مجازات اسلامی به دو سال حبس و ده سال انفصال از خدمات دولتی و پرداخت جزای نقدی و استرداد وجوه محکوم شد.

آقای شهرام جزایری، مختلس دستفروش دهه هشتاد در سال 81 و در سن 29 سالگی به اتهام اختلاس دستگیر شد. ایجاد و تأسیس حدود 50 شرکت مختلف بازرگانی، کسب اعتبار موهوم از طریق مانورهای متقلبانه، برداشت 38 میلیارد و 10 میلیون ریال به دفعات مختلف و پرداخت آن به اشخاص به عنوان رشوه، جعل اسناد اعلام کرد. تبانی در معاملات دولتی، اغوای مسؤولان بانکها، تسهیل و دریافت ارز، عدم به کارگیری تسهیلات در امر صادرات و واردات و ایجاد رکود در امر صادرات و واردات، تهیه پیمان نامه های غیر قانونی. در جریان این اختلاس ها بود که مشخص شد بسیاری از چهره های سیاسی و آقازاده ها از جزایری رشوه گرفته اند. شهرام جزایری در این دادگاه به 27 سال حبس محکوم گردید.

مختلس دیگر با اختلاس چند هزار میلیارد تومانی (2800 یا 3000 میلیارد تومان) امیر منصور خسروی (سرکرده گروه موسوم به آریا) بود که گفته می شود بزرگ ترین اختلاس تاریخ ایران تا سال 1390 بوده است.

بعد از وی مدیر کل بانک ملی ایران آقای محمودرضا خاوری بعد از اختلاس 3 هزار میلیارد تومانی در ایران به کانادا فرار کرد. مبلغی که مدعی هستند وی دزدیده است معلوم نیست، ولی هر چه باشد در رقابت دزدی از نفر قبلی سبقت گرفته است. هنوز اثر رد پای دزد پیشین از بین نرفته است که سر و کله آقای بابک زنجانی را هزن مورد حمایت رژیم جمهوری اسلامی پیدا شده است.

بابک زنجانی در سیزدهمین جلسه محاکمه خود اعتراف کرد که با موافقت و پشتیبانی سه وزیر دولت احمدی نژاد و رئیس وقت بانک مرکزی با گونی ارزهای کشور را به دبی منتقل می کرده و از طریق شعبه های بانک های صادرات و ملت در سیستم بین المللی پولشویی می کرده است. وی مقرر آمد که در مجموع 84 میلیارد یورو به همین ترتیب جابجا کرده است و از این مقدار تنها دو میلیارد یورو متعلق به ایران بوده است. بابک زنجانی نگفته است که 82 میلیارد یورو باقی مانده متعلق به چه کسانی بوده و به چه سرنوشتی دچار شده است. وی افزود که در داخل کشور از دولت یورو تحویل می گرفته و از طریق بانک اش در مالزی به مشتریان دولت یورو پرداخت می کرده است.

در همین اواخر در یک برنامه تلویزیونی در ایران اعلام شد که آقازاده ها در "زمین خواری"، "کوه خواری" و "دریاخواری" که اموال عمومی هستند دست داشته و از این بابت پنج هزار «آقازاده» در جمهوری اسلامی در این زمینه در قوه قضائیه دارای پرونده هستند.

روشن است که مردم کوچکترین اعتمادی به نظام حاکم ندارند و جامعه روز بروز خودش به سمت فساد برای اینکه سرش بی کلاه نماند کشیده می شود. هرچه حجم دزدی و فساد افزونتر است بی تفاوتی مردم بیشتر می شود.

این فسادها در زیر نام افراد ناشناس انجام می گیرند، ولی آقای رفسنجانی رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام در مورد دولت احمدی نژاد که یک مقام رسمی است ابراز داشت: ما "هرچه ارز می خواستیم داشتیم. معنای داشتن ارز یعنی پشتوانه اسکناس. هرچه اسکناس می خواستند چاپ کردند" و به گفته وی میزان نقدینگی دولت، زمانی که محمود احمدی نژاد آنرا تحویل گرفت صد هزار میلیارد تومان بود اما این رقم پس از پایان 8 سال ریاست جمهوری وی به بیش از 600 هزار میلیارد تومان رسید. صد هزار میلیارد تومان کجا و

600 هزار میلیارد تومان کجا. یعنی در زمان احمدی نژاد 6 برابر بیشتر اسکناس به چاپ رسیده است که بدون پشتوانه و موجب تورم و گرانی است. نشریه آفتاب در 22 شهریور 1394 نوشت: "دولت ایران ۳۰۰ هزار میلیارد تومان بدهی دارد و توان بازپرداخت این بدهی را نیز دارا نیست." معلوم نیست سرنوشت این پولهای بی زبان چه شده است. جالب است که به این اتهامات نه شخص رهبر، نه قوه قضائیه و نه قوه مقننه و نه دادستان کل کشور رسیدگی نمی کنند. دوستان آنها نیز زبان به انتقاد نمی گشایند و آقای روحانی رئیس جمهور بعدی که این دفتر و حساب و کتاب را به کف آورده است باید قاعدتا در این مورد به اقدامات مقتضی دست زند و با مفساد اجتماعی مبارزه کند، ولی شما چنین نیتی را در ایشان نمی یابید. به گزارش سازمان شفافیت بین الملل، در سال ۲۰۱۳ از بین ۱۷۷ کشور به لحاظ شفافیت و فساد سیاسی و اقتصادی و اطلاع رسانی در مورد آن، ایران به مقام شامخ 168 میان 177 کشور اعلام شده است.

خصوصی سازیها در ایران در خدمت منافع بورژوازی به طور کلی

طی سالهای 1370 تا 1379 تعداد شرکت های خصوصی شده از جانب سازمان خصوصی سازی مشخص نیست، ولی جمع ارزش شرکت های واگذار شده طی این ده سال را 832 میلیون تومان اعلام کرده اند. سال 1380 تعداد 11 شرکت از بزرگترین موسسات صنعتی ایران نظیر ایران خودرو، ایران خودرو دیزل، سیمان تهران و پتروشیمی فارابی و غیره مجموعا به مبلغ 20 میلیارد و 683 میلیون تومان واگذار می شود. از واگذاریهای سال 81 هیچگونه آماری داده نشده است. سال 1382 تعداد 174 شرکت صنعتی به بخش خصوصی واگذار شده است که ظاهرا تعداد 9 شرکت رایگان و برخی حتی به مبلغ 100 هزار تومان واگذار شده است. به این آمار می شود نکات زیرین را نیز افزود:

سال 1383 تعداد 157 شرکت صنعت، سال 1384 تعداد 49 شرکت صنعتی، سال 1385 تعداد 41 شرکت صنعتی، سال 1386 تعداد 90 شرکت صنعتی واگذار شده است. سال 1387 تعداد 62 شرکت صنعتی از جمله کشتیرانی، راه آهن، صنایع فولاد و صنایع مس، پالایشگاه نفت اصفهان، مخابرات ایران و بانک ملت خصوصی می شود. سال 1388 تعداد 46 شرکت صنعتی و معدنی ایران از جمله معدن طلای ایران به مبلغ 3 میلیون و 200 هزار تومان، هلیکوپتر سازی، کشتی سازی اروند و چند پتروشیمی و شرکت های حفاری و غیره از شرکت های زیر مجموعه صنعت نفت خصوصی می شوند. سال 1389 تعداد 111 شرکت از جمله بانک های تجارت و صادرات، رفاه کارگران و نیروگاه های برق و پالایشگاه نفت تبریز و هواپیمایی ایر تور از زیر مجموعه هواپیمایی کشور خصوصی می شود. سال 1390 تعداد 67 شرکت صنعتی و معدنی، کشاورزی و حمل و نقل بین المللی به بخش خصوصی واگذار می شود. سال 91 تعداد 51 موسسه بزرگ صنعتی نظیر ذوب آهن اصفهان و پالایشگاه های نفت تبریز و شیراز و بندر عباس، راهسازی و ساختمان، هتلها و ساختمان های دولتی به بخش خصوصی واگذار می شود. سال 92 تعداد 60 شرکت صنعتی بزرگ دیگر خصوصی می شود.

جمع کل ارزش اعلام شده توسط سازمان خصوصی سازیها از سال 1380 تا اول سال 1394 برابر با 134,594,300,000,000 میلیارد تومان می باشد.

روند خصوصی سازیها همچنان در همه عرصه های اقتصادی و اجتماعی ادامه دارد و علاوه بر صنایع و معادن، آب و برق، سوخت، حمل و نقل هوایی، دریایی، ریلی و چرخی، بانک و پست و مخابرات، بیمه ها، در عرصه بهداشت و درمان و آموزش نیز انجام گردیده و گسترش پیدا می کند.

این مبالغ نجومی حاصل از به حراج گذاردن و چپاول ثروت ملی در کنار میلیاردها دلار درآمد حاصل از فروش نفت و همچنین درآمدهای بی حساب و کتاب انحصارات موقوفه ها و آستان قدس مشهد و سایر آستانها و مقابر و بنیادها و صندوق های مختلف، حجم عظیمی از انباشت سرمایه و نقدینگی را بوجود آورده که در دستان بزرگ سرمایه داران مالی و تجاری و بروکرات معمم و مکلائی حاکم متمرکز شده است که چهار نعل در جهت شراکت با سرمایه های انحصارات امپریالیستی برای غارت و چپاول هر چه بیشتر می تازند.

حذف یارانه کالاهای اساسی به عنوان یکی از اقدامات لازم در جهت سیاست های اقتصادی نئولیبرالیستی بود. تأثیرات آن بر اساس "دهفمند" سازی یارانه ها، برخلاف ادعاهای کذب مقامات جمهوری اسلامی نه در جهت کمک به طبقات و اقشار کم درآمد جامعه، بلکه در جهت اجرای شرایط لازم برای عضویت رسمی در سازمان تجارت جهانی بود که فقط سرمایه داران کلان و نه همه سرمایه داران از عضویت در آن سود می برند و در راستای تخریب و ورشکستگی صنایع و تولیدات کشاورزی داخلی و گسترش بیکاری و تعمیق شکاف طبقاتی بوده و هست.

امتزاج سرمایه های ایرانی با سرمایه جهانی در شرایط رفع واقعی تحریمها و تناقضات ناشی از آن

شرکت های امپریالیستی خارجی در کادر سیاست های نئولیبرالی استعماری تلاش دارند که بعد از تحریمات به بازارهای ایران دست یابند. آنها خواستار تخفیف های دولتی و کاهش مالیات بوده و در ضمن خواهان رهایی از مسئولیتهای اجتماعی می باشند. این شرکتها می خواهند هزینه ها از جیب مردم پرداخت شود، ولی سود حاصله به جیب آنها سرازیر گردد. تبلیغات همه جانبه در مورد "نظم آزاد بازار"، "رقابت آزاد" و "آزادی رقابت"، کشورهای فقیر را فقیرتر و ثروتمند را ثروتمندتر نگه می دارد.

امروزه شرکت های چند ملیتی تا آن اندازه قدرت خود را گسترش داده اند که بتوانند شرایط سیاسی خود را در جایی که به آنها امکان فعالیت داده شود به پیش برده و آنها را به کشورهای مورد نظر دیکته نمایند.

دیکته این سیاستها توسط اهرمهای استعماری توسط بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و سازمان تجارت جهانی به کشورهای "جهان سوم" و از جمله ایران صورت می گیرد و محصول این سیاستها در تمامی کشورهای اعمال شده و بخصوص کشورهای عقب نگاه داشته شده ایجاد یک لایه اجتماعی کوچکی از غارتگران ثروتمند داخلی می باشد که در واقع به عنوان کارگزار و عامل

انحصارات امپریالیستی و بنگاههای چند ملیتی ایفاء نقش می کنند و اکثریت عظیمی از کارگران و زحمتکشان که در فقر و بی حقوقی کامل با انواع و اقسام معضلات اقتصادی و اجتماعی دست و پنجه نرم می کنند. تحمیل نئولیبرالیسم اقتصادی به وسیله خصوصی سازیهای گسترده، انحصارات را قادر به تحمیل قراردادهای به غایت غارتگرانه در عرصه منابع طبیعی و نابودی اقتصاد ملی در کشورهای خاور میانه، آفریقا و آمریکای لاتین نموده است. تلاش بورژوازی ایران برای ادغام با سرمایه های امپریالیستی با رهنمود بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی و سایر ابزارهای استعماری امپریالیستی ادامه دارد.

در پنجم خرداد ماه سال 1384 بعد از بیست و سه بار تقاضای دولت ایران برای عضویت در سازمان تجارت جهانی بالاخره این سازمان ایران را به عنوان عضو ناظر پذیرفت؛ که البته هنوز تا پذیرش عضویت رسمی آن راهی طولانی و پر درد سر در پیش است که وابسته به لغو تحریمهای امپریالیستی نسبت به ایران می گردد. حال این مانع اساسی از جلوی پای سرمایه داران خارجی برداشته شده است. البته این راهی است که همه جناحهای حاکمیت در طی کردن آن وحدت نظر و عمل داشته اند. در طی دوران هشت ساله کابینه رفسنجانی و سیاستهای نئولیبرالیستی "تعدیل اقتصادی" وی و دوران هشت ساله کابینه خاتمی و تداوم سیاستهای اقتصادی دوران اصلاحات تحت عنوان "طرح ساماندهی اقتصادی" و در دوران هشت ساله کابینه "عدالت خواه" و "مهرپرور" احمدی نژاد و همچنین در دوران حکومت "تدبیر" و "امید" روحانی همه این حکومتها اعم از محافظه کار یا اصلاح طلب، به طور پی گیر در زمینه ایجاد زمینه های مناسب در جهت "آزاد سازی اقتصادی" که یکی از معیارهای مهم از نظر سازمان تجارت جهانی در سنجش آمادگی کشورها برای پیوستن به این سازمان است، تحت عنوان "طرح تحول اقتصادی"، اقدام کرده اند. این که بعد از جنگ ایران و عراق همه کابینه ها با پیگیری در جهت هر چه بیشتر خصوصی سازی و حذف و تعدیل تعرفه های گمرکی و حذف یارانه ها بودند و نابود سازی ثروت ملی را از افتخارات کابینه خود می دانستند و با جدیت و پشتکار این راه را ادامه می دادند، باید در راستای اجرای دقیق رهنمودهای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و "آزاد سازی اقتصادی" مورد نظر سازمان تجارت جهانی مورد توجه قرار گیرند. معنای واقعی این سیاستهای اقتصادی، "هدفمندی" آنها در مورد حذف یارانه ها است که به صورت پیگیر آنرا دنبال کرده و می کنند و این در واقع اجرای دستورات سازمان تجارت جهانی است.

فزایش قیمت نفت و گازوئیل و بنزین و گاز و برق و آب و بذر و کود و نهال، از طرفی باعث فشار مضاعف به تولید کنندگان صنعتی و کشاورزی داخلی و سوق دادن آنها به سمت ورشکستگی به دلیل عدم قدرت رقابت با وارد کنندگان کالاهای مشابه خارجی و از طرف دیگر باعث گسترش بیکاری و افزایش تورم و کاهش قدرت خرید زحمتکشان و به فلاکت کشاندن هر چه بیشتر آنها شده و خواهد شد.

تمام بخشهای بورژوازی ایران اعم از کوچک و بزرگ، خصوصی و نیمه خصوصی، دولتی و یا نیمه دولتی و... با سیاستهای نئولیبرالی بانک جهانی و صندوق بین الملل پول که خصوصی سازی را به پیش می برد و به فقر و نیازمندی مردم دامن می زند و موجب تشدید درجه استثمار و بی حقوقی کارگران است توافق داشته و دارند. هیچ بخش از بورژوازی جهان و از جمله ایران چه در حال و چه در گذشته ی دور و نزدیک مخالف استثمار طبقه کارگر و بی توجهی به حقوق قانونی و مطالبات آنها نبوده و نیست. همه سرمایه داران از بدو پیدایش خود به دنبال سود و بعدا به دنبال سود حداکثر بوده اند. وضعیت حاکم بر سرمایه داری در ایران در زمان تحریمها نیز از این حکم اساسی بر می خاسته است. در دوران تحریم ها که سرمایه های امپریالیستی حق ورود به ایران را نداشتند، دولتهای ایران تمام زمینه های سود دهی بالا و ایجاد فقر و نیازمندی عمومی را برای سرمایه های احتمالی وارداتی و در عین حال برای صاحبان سرمایه های بومی و ایرانی فراهم آوردند. این است که هجوم سرمایه گذاران امپریالیستی در پشت دروازه های ایران در صفهای طولانی با شامه تیز و اشتهای بی پایانی که دارند به چشم می خورد. ولی این بدان مفهوم نیست که همه بورژوازی ایران چه در حکومت و چه در کنار و یا مقابل حکومت از این ادغام اقتصادی جهانی سود خواهند برد. سرمایه جهانی برای غارت می آید و نه سودرسانی به سرمایه های داخلی اعم از بروکرات، تولیدی، مالی و یا بانکی و غیره. سرمایه های امپریالیستی سرمایه های غارتگرند و تنها در زمینه هائی به سرمایه گذاری می پردازند که برای آنها سود آور باشد و بتوانند به تولید کالاهائی مبادرت ورزند که در متن سیاست اقتصادی آنها در منطقه دارای بازارهای فروش و قابل رقابت بوده و سودآوری آنها را تضمین کند. سرمایه های امپریالیستی حق انتخاب دارند و مهار امور اقتصادی را در دست می گیرند. سرمایه های امپریالیستی یا خود راسا به تولید و استثمار می پردازند و یا با بخشی از سرمایه داران خصوصی و بویژه آنها که در راس قدرت هستند، سهم می شوند تا از امتیازات بهتری برخوردار شوند. در این مسابقه غارت بسیاری از سرمایه داران ایرانی که با آغوش باز به استقبال سرمایه امپریالیستی رفته بودند، دست خالی برمی گردند. سرمایه های خارجی برای بهبود شرایط زندگی توده مردم ایران نمی آیند. برای بلعیدن سرمایه های کوچکتر و غارت منابع ملی ایران و رقابت با آن بخشهایی از تولیدات داخلی می آیند که برای آنها سودآور نیست. ورود سرمایه های خارجی امپریالیستی به ایران به ویژه در عرصه مواد غذایی و نابودی کشاورزی ایران با موجی از مقاومت روبرو خواهند شد. زیرا سرمایه های مزاحم برای کلان سرمایه داران جهانی باید بلعیده و نابود شوند و این به مقاومت بخشی از سرمایه داران داخلی متضرر و خرده بورژوازی غیر منتفع و نه تنها طبقه کارگر در مقابل سرمایه خارجی بدل می شود. تمام نمونه های مبارزات مردم در کشورهای آمریکای لاتین بیانگر این وضعیت هستند. بر سر کار آمدن حکومتهای چپگرا در برزیل، اکوادور، آرژانتین، ونزوئلا، بولیوی، نیکاراگوئه و.. نشان می دهند که مبارزه بر ضد سیاستهای اقتصادی نئولیبرالی امپریالیستی با مقاومت خلق و نه تنها طبقه کارگر روبرو می شود.

در ایران نیز ما با این جریان فکری روبرو هستیم بورژوازی ایران گرچه از سیاست خصوصی سازی که به نفع وی است حمایت می کند ولی بخشی از آن خواستار آن است که پس از رفع تحریمها دولت با حمایت مالی و بانکی و مالیاتی و کوتاه کردن دست دلالان به تقویت تولید و صنایع داخلی بپردازد، تا آنها امکان رقابت با سرمایه های خارجی را داشته باشند. این سرمایه داران با سیاستهای سازمان تجارت جهانی که ایرانی بدون در و دروازه و بدون تعرفه های تعیین شده گمرکی می خواهد مخالفت.

بخش بزرگی از سرمایه داران ایرانی در پی ادغام در نظام سرمایه داری نئولیبرالی جهانی هستند. نمایندگان فکری آنها در مطبوعات می نویسند: "بهبود فضای کسب و کار می تواند به ایجاد انگیزه برای سرمایه گذاران منجر شود. علاوه بر مشکلات مذکور، ناپایداری قوانین نیز موجب شده با وجود اینکه ورود به عرصه معدن ایران آسانتر از سایر کشورهای معدن خیز است، اما سرمایه گذاران نتوانند پذیرای این ریسک باشند." و ادامه می دهند که دولتمردان باید قدمهایی در اقتصاد کشور بردارند تا "سرمایه گذاری و حضور در این اقتصاد برای سرمایه گذاران خارجی و تولید کنندگان جذاب باشد؛ جذابیتی که در پس قوانین دست و پاگیر و اقتصادی که ثباتی به خود نمی بیند، گم شده است".

درک این واقعیت برای نیروهای مترقی، انقلابی و کمونیست بسیار ضروری است، زیرا آنها را قادر خواهد ساخت مجموعه خلق را بر ضد امپریالیسم بسیج نموده و از گذار مبارزه ملی و دموکراتیک به سوسیالیسم در ممالک سرمایه داری دست یابند. این به آن مفهوم است که رهبری این مبارزه برضد امپریالیسم باید در دست طبقه کارگر باشد تا از آن برای استقرار حکومت کارگری و دیکتاتوری پرولتاریائی استفاده کند و نه اینکه نوع "بهتری" از سرمایه داری را جایگزین نوع "بدتر" آن بنماید. در شرایط کنونی جهان تنها پرولتاریا رسالت آنرا دارد که به این وضعیت و دور باطل خاتمه دهد و مرحله انقلاب را به پایان برساند.

مرحله انقلاب در ایران

به نظر حزب ما ایران در مرحله انقلاب سوسیالیستی است. به این مفهوم که پس از انقلاب سوسیالیستی قدرت سیاسی باید در دست پرولتاریا قرار گیرد تا با اعمال دیکتاتوری پرولتاریا، برنامه اقتصادی هدفمند و هماهنگ و برنامه ریزی شده سوسیالیستی را بر اساس امکانات و توانائی های میهن ما ایران مستقر کند. یا سوسیالیسم و یا ادامه سلطه سرمایه داری در لباس اسلامی و یا بدون لباس دینی، راه دیگر و میانبری که بورژوازی "خوب" قدرت سیاسی را در دست بگیرد و منافع طبقه کارگر را تامین کند فقط در تخیلات جریانهای خرده بورژوائی و یا جریانهای سازشکاری وجود دارد که برای سازشکاری و همکاری خود با حاکمیت به دنبال توجیه می گردند. مرحله انقلاب ایران سوسیالیستی است، زیرا مرحله هر انقلابی از روی تضادهای عینی جامعه و نه به صورت ذهنی و دلبخواهی از روی درجه ناروشن شدت رشد نیروهای مولده و یا درجه نسبی و ذهنی آگاهی طبقه کارگر و در یک کلام با تکیه به عوامل صرفاً ذهنی انقلاب، تعیین می شود. هدف هر انقلابی کسب قدرت سیاسی است و ماهیت هر انقلابی از روی ماهیت قدرت سیاسی تعیین می شود. انقلاب ایران باید قدرت سیاسی را از کف سرمایه داران بگیرد و قدرت سیاسی پرولتری را به جای آن مستقر سازد. قدرت سیاسی امروز در دسته طبقات حاکمه بورژوازی بشدت ارتجاعی و عقب مانده اسلامی در ایران است. انقلاب ایران باید این طبقات را به کنار زده، خود قدرت را در دست بگیرد و به نفوذ و تسلط اقتصادی آنها بر تولید سرمایه دارانه خاتمه دهد. انقلاب باید مناسبات تولید سوسیالیستی را جایگزین مناسبات تولید سرمایه داری بنماید. وظیفه انقلاب ایران که در پیش است تنها در این متن روشن است. تعمیق و گسترش دموکراسی و یا رشد نیروهای مولده که هرگز پایانی بر آنها مترتب نیست، تنها با دست پر توان پرولتاریا بعد از کسب قدرت سیاسی می تواند مفهوم پیدا کند. حزب ما با تئوری های سوسیال دموکراتیک که مبلغ "دولت رفاه" و همدستی با جناحهای اصلاح طلب در حکومت می باشند که پایانی بر این همدستی موجود نیست مخالف است.

مبارزه برای رهبری مردم و طبقه کارگر برای انجام یک انقلاب سوسیالیستی و استقرار اقتصاد سوسیالیستی در ایران کوچکترین مغایرتی با مبارزه گسترده و عمیق دموکراتیک ندارد. مبارزه برای انجام انقلاب سوسیالیستی از یک مسیر پر تلاطم مبارزه دموکراتیک و طبقاتی می گذرد با این دورنما که حزب ما آگاه است که نخست باید تلاش کند تمام موانع موجودی که مانع گسترش دموکراسی در ایران هستند، از سر راه برچینند. خواست سرنوشتی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران به مفهوم تحقق دموکراسی در ایران است. پرولتاریا پس از کسب قدرت سیاسی باید طبقات کهن را از قدرت بیرون کند و به جای دیکتاتوری بورژوازی، قدرت دموکراسی پرولتاریا که دیکتاتوری نسبت به دشمنان طبقه کارگر و مردم ایران و دموکراسی برای طبقه کارگر ایران است را برقرار کند. بدون اعمال دیکتاتوری پرولتاریا که اصیل ترین نوع استقرار دموکراسی برای اکثریت عظیم توده های به اسارت در آمده تا کنون بوده است، راهی برای تحقق اقتصاد سوسیالیستی که پایان بهره کشی انسان از انسان بوده و منجر به دولتی (اجتماعی) کردن همه وسایل تولید در جامعه می شود نمی باشد. روشن است که حزب ما با حوصله، با توجه به ترکیب قوای طبقاتی، پیش گیری از اخلال در تولید و ایجاد بحران و احتکار دشمنان طبقاتی، تنها با بسیج توده های مردم به رهبری طبقه کارگر با شرکت دادن خود آنها در تعیین سرنوشتشان و دادن آگاهی طبقاتی به آنها، در تمام زمینه ها به تحول بنیادی دست خواهد زد. حزب ما بر اساس درک مارکسیستی از تحولات تاریخ بر این است که سیاست بر اقتصاد فرمان می راند و تولید سوسیالیستی یک تولید آگاهانه و نه کور است. راه برون رفت از بحران در ایران و فقط استقرار سوسیالیسم است و نه تغییر اقبال بورژوازی حاکم ستمگر و انتخاب میان بد و بدتر در جناحهای حاکمیت.

استقلال سیاسی، وابستگی اقتصادی و امر خودکفایی

کشوری مستقل است که بتواند سرنوشت سیاسی خود را مستقلاً تعیین کند. اینکه بسیاری کشورها در سراسر جهان به کسب این استقلال دست یافته اند یکی ناشی از فروپاشیدن نظام استعماری کهن بعد از جنگ جهانی دوم و پیروزی سوسیالیسم لنینی-استالینی در شوروی بود و دیگری بیداری خلقهای جهان و نه تنها پرولتاریا، تا از منافع ملی خویش در مقابل تهاجم و دخالت امپریالیستی مقاومت کنند. انقلاب ایران در بهمن 1357 به ماهیت نیمه مستعمره بودن ایران پایان داد، ایران را از پیمان نظامی استعماری سنتو خارج کرد، پایگاه های آمریکائی را مسدود نمود و 50 هزار نظامی کارشناس آمریکائی را اخراج کرد. ایران به استقلال سیاسی خویش دست یافت و مرحله انقلاب ملی را پشت سر گذاشت. از آن تاریخ روز نیست که امپریالیستها از فکر تجاوز به ایران و یا بازگرداندن وضعیت سابق غافل شده باشند. حزب ما همواره با این تلاشهای امپریالیستی که برای به زیر سلطه در آوردن کشور ما و بازپس گرفتن دستاوردها که نتیجه مبارزه مردم در انقلاب بهمن است، مبارزه کرده و می کند. این مبارزه فقط علیه رژیم جمهوری اسلامی نیست که

هر روز بیشتر به عقب نشینی در مقابل امپریالیسم دست زده و یا حتی در پاره ای رویدادهای جهانی در کنار امپریالیستها ایستاده است. این مبارزه حزب ما علیه همه آن نیروهای چپ نما و انقلابی نمای ایرانی نیز هست که با نفی استقلال سیاسی ایران به هر دسیسه چینی امپریالیستی صحنه می گذارند و عملاً در پای رکاب امپریالیسم برای تجاوز به ایران قرار دارند.

ایران از نظر اقتصادی وابسته به سرمایه جهانی و امپریالیسم است. سرمایه جهانی از طریق نظام ارتباطات بانکی، مالی، بورسهای مهم جهانی، نقل و انتقال، فناوری صنعتی و اطلاعاتی و... به جهان سرمایه داری وابسته است و با نوسانات و تزلزلات آن نوسان می نماید. ولی کشور وابسته به سرمایه جهانی الزاماً کشور زیر سلطه نیست که سرنوشت سیاسی آنرا نیز امپریالیستها به طور مستقیم و از بالا تعیین کنند. این است که نمی شود وابستگی اقتصادی را که عده ای از آن دستاویزی ساخته اند تا ایران را نیمه مستعمره و کشور زیر سلطه امپریالیسم آمریکا جا بزنند پذیرفت. واقعیات این چند دهه آن چنان چشمگیرند که فقط می توان در هاله ای از اتهام و ایجاد ارباب و جعلیات از چنگ آن آسوده فرار کرد. در دنیای سرمایه داری که روزانه درجه پیوند و وابستگی به نظام مالی جهانی و سرمایه های کلان افزایش می یابد همیشه خطر اینکه کشورهای وابسته به ممالک زیر سلطه بدل شوند وجود دارد و این همان چشم اسفندیار بسیاری از رژیمهای مستقل و غیر سوسیالیستی در جهان است. این مبارزه ولی در سطح جهان جاری بوده و امروز نیز وجود دارد.

استقلال هر چند مفهومی سیاسی است و به معنای تصمیم گیری و برنامه ریزی در عرصه های مختلف سیاست داخلی و خارجی و اقتصادی و اجتماعی و دفاعی و آموزشی و فرهنگی به صورت مستقل و در جهت منافع ملی و عدم پذیرش دستور العمل های اجانب و سلطه گران خارجی است؛ با این حال اگر این استقلال سیاسی با خودکفائی و استقلال نسبی اقتصادی و تحکیم قدرت دفاعی و به خصوص حمایت همه جانبه مردمی همراه نباشد، امکان از دست دادنش محتوم است! و به قولی دیر و زود دارد؛ ولی سوخت و سوز ندارد. چرا که آن قانونی که در عرصه مناسبات بین المللی حاکم است چیزی جز زور و قدرت نیست. قدرت اقتصادی، قدرت نظامی، قدرت علمی و تکنولوژیک و اطلاعاتی و میزان حمایت توده ای تعیین کننده حفظ استقلال است.

برای حفظ استقلال یک کشور و تضعیف وابستگی به بازار جهانی سرمایه داری باید به خودکفائی اقتصادی تا آنجا که مقدور است دست یافت و به قول رفیق استالین باید به هنر تولید ماشین آلاتی دست یافت که می توانند وسایل تولید تحویل دهند. این به آن مفهوم است که باید به صنایع سنگین و تولیدات آن توجه کرد و دولت را موظف نمود از بقاء این صنایع و گسترش آنها با یارانه های کافی حمایت کند. طبیعتاً صنایع داخلی ممالک زیر سلطه توان رقابت با صنایع رقابتی و با کیفیت بهتر ممالک پیشرفته امپریالیستی را ندارند و در صورت عدم حمایت دولت ورشکست می شوند. سیاست صحیح گمرکی و حمایت از پژوهش در این امر و تقویت صنایع مادر و زیر بنائی و داخلی شرط بقاء استقلال سیاسی است. به این مفهوم اقتصاد نقش نهائی خویش را در سیاست ایفاء می کند و متقابلاً از آن تأثیر می پذیرد.

البته تقویت صنایع داخلی، مقاومت در مقابل سیاستهای سازمان تجارت جهانی، مناطق آزاد تجاری و یا سایر ابزارهای استعماری امپریالیسم به مفهوم آزادی طبقه کارگر و رفع استثمار نیست. مبارزه با این ابزارهای استعماری در چارچوب منافع عمومی ملی و ضد امپریالیستی کشور صورت می گیرد و منافع طبقات غیر پرولتری را نیز در بر دارد.

بورژوازی در ممالک وابسته به دنبال سود بیشتر، همواره تمایل دارد که با سرمایه های امپریالیستی شریک شده و ثروت عموم مردم ایران را میان خود و یا میان خود و غیر خودی ها تقسیم کند. این پرولتاریاست که تنها ضامن بقاء استقلال سیاسی و اقتصادی در ایران است. به این جهت مبارزه برای کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا در شرایط عادی سیاسی می تواند به مبارزه ضد امپریالیستی قدرت بخشد و پرولتاریا را در راس مبارزه ملی و طبقاتی قرار دهد. رسالت کسب استقلال ریشه ای اقتصادی تنها به عهده طبقه کارگر قرار دارد.

چگونگی برخورد به نظام و انتخاب روشهای مبارزه در مرحله کنونی

کمونیستها از پیگیرترین دموکرات ها هستند. زیرا دموکراسی واقعی تنها به نفع پایین ترین طبقات اجتماعی تمام می شود. هر چه دامنه دموکراسی گسترده تر و عمیق تر باشد، بخت کمونیستها برای ترویج و تبلیغ، برای بسیج طبقه کارگر و سایر اقشار مورد ستم و آموزش سیاسی آنها افزونتر می گردد. دموکراسی طبقات حاکمه همواره دم بریده است. اگر آنها احساس کنند که نتایج انتخابات آزاد به نفع آنها نیست بیکباره از انجام انتخابات با دسیسه و کودتا جلوگیری می کنند. زیرا آنها این درس اساسی سیاسی را خوب فهمیده و در خود نهادینه کرده اند که همه چیز در خدمت حفظ قدرت سیاسی و اعمال دیکتاتوری طبقاتی است. آنها تا زمانیکه در اثر نازل بودن سطح آگاهی عمومی و شرایط مناسب برای فریب مردم با در دست داشتن همه امکانات مادی و تبلیغاتی بخت برنده شدن دارند پرچمدار "دموکراسی" و "آزادی بیان" هستند ولی وقتی که شم طبقاتی و پژوهشهای آنها به آنان ثابت کند که باید منتظر وقایع "ناگوار" باشند آنوقت ماهیت دموکراسی ادعائی خویش را نشان می دهند. این است که کمونیستها باید برای دموکراسی مبارزه کنند و هرگونه اشکال ستم گری طبقه حاکمه را افشاء نمایند، حتی اگر این ستمگری و سرکوب نسبت به طبقات، اقشار و گروه هائی انجام گرفته باشد که حزب ما علی الاصول با آنها از نظر ایدئولوژیک مخالف است. در این عرصه ها، دموکراسی و حمایت از حقوق بشر تجزیه بردار نیست. این شیوه مبارزه، به رفقای حزب ما حیثیت بخشیده و اعتماد عمومی را نسبت به ما با توجه به اصولیت سخنان ما جلب می کند. مبارزه برای آزادی همه زندانیان سیاسی با هر ایدئولوژی، مبارزه برای تساوی حقوق زن و مرد با هر تفکر سیاسی و ایدئولوژیک آنهم در تمام عرصه های اجتماعی، مبارزه برای جدائی دین از حاکمیت، مبارزه برای حقوق بشر بدون توجه به نقطه نظر سیاسی و ایدئولوژیک، مبارزه برای تحقق خواسته های دموکراتیک ملیتهای ایران از جمله رفع ستم ملی نسبت به زبان مادری آنها که به آن بطور رسمی آموزش ببینند، آزادی عقیده و بیان، آزادی انتشارات، اجتماعات، آزادی هنر و موسیقی، آزادی پوشش، آزادی احزاب و اتحادیه ها و سازمانهای مستقل حرفه ای برای کارگران و زحمتکشان، زنان، دانشجویان، دانش آموزان، هنرمندان، نویسندگان و... از وظایف ما و از عرصه های مبارزه ما با نظام سرمایه داری حاکم جمهوری اسلامی است که به هیچ کدام از این خواسته ها ترتیب اثر نمی دهد.

مبارزه حزب ما باید همه عرصه های افشاءگری علیه رژیم و استفاده از تضادهای درون حاکمیت برای ارتقاء آگاهی عمومی را در بر گیرد. یکی از مهمترین عرصه ها مبارزه حزب ما با فساد حاکمیت و انگل صفتی بروکراسی دینی روحانیت حاضر در حکومت است که از دولت زانو صفاتنه حقوق می گیرند. مبارزه موثر با فساد حاکمیت و قطع نسبی آن تنها در ممالکی ممکن است که آزادی های دموکراتیک در آنها وجود داشته و دولتمردان از مصونیت قضائی برای اعمال تبهکاری های خویش برخوردار نباشند. باید یک مرجع پاسخگویی که همان مجمع نمایندگان منتخب واقعی ملت است وجود داشته باشد که اعتبارش را در یک انتخابات آزاد و دموکراتیک و از مردم کسب کرده و اقتدارش بیان خواست مردم باشد. این نهاد، مجمع تشخیص مصلحت کشور است که بر اعمال همه نظارت کرده و همه مسئولان باید در مقابلش پاسخگو باشند. حیف و میل اموال عمومی باید به شدیدترین وجهی مجازات شود.

این مبارزات مضمون اصلی فعالیت حزب ما را در فاصله ای که هنوز شرایط لازم برای کسب قدرت سیاسی و انقلاب سوسیالیستی صورت پذیرفته است، تشکیل می دهد. حزب ما بر آن است که انقلاب دستوری نیست، انقلاب به تخیلات و تمایلات ذهنی وابسته نیست، انقلاب محصول برآمد مردم و به دست مردم و به رهبری طبقه کارگر و حزیش صورت می پذیرد. انقلاب باید پخته شده و بالغ گردد و شرایط عینی و ذهنی و وضعیت انقلابی برای کسب قدرت سیاسی برای تحقق آن فراهم شود. در شرایط غیبت این مولفه ها مبارزه اصلی طبقه کارگر در عرصه مبارزات سیاسی، صنفی، فرهنگی، اجتماعی و دموکراتیک انجام می پذیرد. انقلاب را نمی شود تازاند و با اقدامات ماجراجویانه مسلحانه به مردم حخته کرد. انقلاب یک امر دیالکتیکی و نه درک مکانیکی از تاریخ است. موتور کوچک نمی تواند موتور بزرگ را به کار اندازد. این درک ذهنی و مکانیکی از انقلاب با هر انگیزه و حسن نیتی که صورت گرفته باشد فقط می تواند به انقلاب صدمه زند که در گذشته زد.

ولی حزب ما بر این نظر نیست که حاکمیت کنونی ایران از آن صلابت، انسجام و اعتماد به نفس برخوردار است که به همه این اصلاحات اجتماعی تن در دهد. نفس اسلامی بودن این حکومت خود ناقض هر گونه دموکراسی و دشمنی با حقوق زنان؛ نصف جمعیت ایران است. تکیه این حاکمیت به روحانیت انگل که در انقلاب بعدی همه چیز خویش را از دست می دهند؛ حاکی آن است که تا به چه حدت آنها از دموکراسی متفر بوده به تحمیق مردم و تکیه به بیگانگان برای ادامه تسلط خود تکیه خواهند کرد. رژیمی با این مختصات، تنها باید سرنگون شود تا راه استقرار دموکراسی و سوسیالیسم هموار گردد. رژیمی با این صفات و ماهیت؛ با میل خود عرصه زندگی اجتماعی را ترک نخواهد کرد و از این همه مزایا و ثروتهای باد آورده و مقامات پر نفوذ دست نخواهد کشید. این رژیم در اثر عدم مطالعه و بی سوادسی سیاسی، ستمگر نشده است، منافع اقتصادی و شم طبقاتی اش وی را به این راه کشانده و می کشاند. **نیش عقرب نه از ره کینه است، اقتضای طبیعتش این است.** بر این اساس حزب ما در عین مبارزه برای تحقق و تعمیق دموکراسی در ایران که توسعه آنرا مفید برای مبارزه و بهبود زندگی مردم می داند، ترویج می کند که مردم نباید نسبت به این رژیم و امکان تحول و استحاله اش دچار تخیلات واهی شوند. مردم باید آگاه باشند که فقط با مبارزه قاطع برای برچیدن این رژیم راه نجات ایران و آنهم به دست مردم ایران نه بیگانگان و نیروهای امپریالیستی و صهیویستی گشوده می شود. در این جبهه مبارزه دموکراتیک است که می شود اکثریت نیروی مردمی را گرد آورد و به آموزش سیاسی دست زد و این حرکت برای کمونیستها و طبقه کارگر از سایر طبقات بهتر و بهره آورتر است.

در مملکتی که آزادی های دموکراتیک وجود ندارد و افراد نمی توانند آزادانه و بدون ترس برای انتخاب کردن و انتخاب شدن به میدان بیایند، در مملکتی که احزاب اپوزیسیون واقعی ممنوع هستند و نمایندگان مجلس به صورت انتصابی و گوش به فرمان عمل می کنند طبیعتاً نمی شود انتخابات آزادی صورت پذیرد و به همین جهت تفاوت ماهوی در میان این جناح ها در کار نیست که کدام یک از نامزدهای منتخب حاکمیت زمام امور را برای چهار سال بعدی در دست بگیرند.

باید دانست اصلاحات امتیازاتی است که طبقه حاکمه به توده مردم می دهد. ولی این امتیازات هرگز داوطلبانه نیست و باید به زور آنرا به کف آورد. تاریخ بشریت نشان نمی دهد که طبقه حاکمه ای بدون فشار از پائین در اثر مطالعه شخصی و اقناع و یا در اثر رؤفت و مهربانی به اصلاحاتی به نفع توده عظیم مردم دست زده باشد. تفکر انسانها طبقاتی است و بر اساس آن عمل می کنند. اصلاحات را باید با فشار و مبارزه توده ای از پائین تحمیل کرد. طبقه حاکمه به محض اینکه با این فشار روبرو شود و متوجه گردد که دیگر نمی تواند با سرکوب به خواستهای خویش دست یابد، راه امتیاز دادن حساب شده و تشویق برای تفرقه افکنی در جبهه مقاومت را فراهم می کند. این روشی است که بخشی از مانور همه حاکمیتها در جهان را تشکیل می دهد و حاکمیت جمهوری اسلامی در ایران نیز فقط با این درک طبقاتی مانند برادران غیر ایرانی خویش به آن می نگرند. لذا اصلاح طلبان و یا جناحهایی از این قبیل تنها نقش مُسکن را برای بخشی از مردم و به ویژه بخشی که از تغییر و انقلاب می هراسند بازی می کنند و نقش کلید اطمینان را در جوشش اجتماعی به عهده گرفته اند.

تضادهای حاکمیت را باید در این چارچوب و در متن مبارزه آنها برای تامین منافع اقتصادی و تشدید امنیت حاکمیت و نوع دسترسی به آن تفسیر کرد. تضاد در حاکمیت تضاد بر سر این نیست که کدام جناح بیشتر به فکر مردم است و برای بهبود شرایط زندگی آنها تلاش می کند و می خواهد جلوی فساد را بگیرد. نفس این رژیم فساد آفرین است.

رژیم جمهوری اسلامی برای بقاء خود به هر دوی این ابزار سرکوب و پاداش نیاز دارد و این دو دسته از حاکمیت با اعتقاد به حفظ بقاء و تداوم رژیم اسلامی فعلاً در سال 1394 جناحندیهای رژیم سرمایه داری اسلامی دو "انتخابات" یعنی "انتخابات" "مجلس شورای اسلامی" و "انتخابات" "مجلس خبرگان رهبری" را پشت سرگذارند. پاره ای از بدنامترین مهره های حاکمیت را با چهره های "خوشنام" تری جایگزین کردند. یکی از زمینه های درگیری میان بخشهای متعدد حاکمیت پیدا کردن یک جانشین مطلوب برای علی خامنه ایست. یاران جناح هاشمی رفسنجانی، شورای رهبری را مانند گذشته پیشنهاد می کنند، که از یک جانب از قدرت انحصاری فردی می کاهد و همه جناحها را در تصمیمگیری دخالت می دهد، و از سوی دیگر کمبود شخصیتهای مقتدر و مورد اعتماد و پر نفوذ را در مجموعه حاکمیت جبران می کند. این چالش جدید میان جناحهای حاکمیت برای یافتن جانشینی علی خامنه ای، مسلماً به رقابتها و

درگیریهای میان آنها بدل خواهد شد که به هر صورت مجموعه رژیم را تضعیف نموده و به افشاءگریهای جدیدی منجر می گردد. مبارزه این جناحها فقط برای حفظ خود و پیشگیری از دست دادن زمام امور و یا سست شدن آن است. حزب ما در شرایط کنونی مرکز ثقل فعالیت‌های خویش را بر تحقق حقوق و مطالبات دموکراتیک همه طبقات اجتماعی تا آنجا که مقدور بوده و به بسیج توده ها منجر شده و به ارتقاء سطح آگاهی و سازماندهی آنها یاری رساند، مستقر می سازد. حزب ما به ویژه به تحقق خواسته‌های و مطالبات دموکراتیک طبقه کارگر و زحمتکشان که در مبارزه دموکراتیک پیگیری دارند و تشکلات و سازماندهی آنها توجه خواهد کرد، زیرا بدون تکیه بر زحمتکشان پیگیری در مبارزه دموکراتیک و استمرار و تداوم آن ممکن نیست.

وضعیت طبقه کارگر در ایران

مبارزات طبقه کارگر بعد از انقلاب 57 در رابطه با قانون کار

طبقه کارگر ایران طی مبارزات خونین و قهرمانانه خود طی دوران قبل از انقلاب و سالهای اولیه بعد از انقلاب توانست بخشی از حقوق پایمال شده خود را در قالب قوانین و مقررات کار به کارفرمایان تحمیل کند.

محدودیت ساعات کار روزانه و هفتگی، تامین اجتماعی و بیمه، منع کار کودکان، برقراری ضوابط ویژه برای کار و مرخصی زنان باردار، تعیین حداقل دستمزد، الزام کارفرمایان به رعایت مقررات حفاظت و ایمنی فردی و جمعی و بهداشت در محیط کار، حق تشکل صنفی و سندیکائی و قراردادهای جمعی، طرح طبقه بندی مشاغل، بازنشستگی، مشخص بودن دوره پرداخت و محل پرداخت مزد و ... امتیازات اهدائی سرمایه داران و کارفرمایان به کارگران نبوده، بلکه بخشی از حقوق زحمتکشان است که از حلقوم آنها بیرون کشیده شد.

بعد از انقلاب، اولین پیش نویس قانون کار اسلامی در سال 1359 توسط احمد توکلی وزیر کار مرتجع و ضد کارگر منطبق با باب اجاره در فقه اسلامی در جهت اجیر کردن کارگران و از بین بردن تمام دستاوردهای جنبش کارگری و سندیکائی گذشته ایران تنظیم شده بود و چنان گستاخانه و وقیحانه همه محدودیت ها را از جلو سرمایه داران برداشته بود و دست آنها را در استثمار و ظلم نسبت به توده های میلیونی کارگران باز گذاشته بود که حتی تا نفی بیمه و تامین اجتماعی و بازنشستگی پیش رفته بود. این پیش نویس قانون کار ارتجاعی و ضد کارگری موج گسترده ای از اعتراضات را برانگیخت و حتی بعد از سه بار اصلاح نتوانستند آنرا به طبقه کارگر تحمیل کنند و بالاخره مجبور شدند آنرا در سال 1361 کاملاً کنار بگذارند.

آنها که اسلام را حامی مستضعفان معرفی می کردند و مدعی بودند پیامبر اکرم بر دستان کارگر بوسه زد و وعده تحقق جامعه قسط و مساوات می دادند و در نماز جمعه‌ها از عدالت اجتماعی دم می زدند، امروز به عنوان پدر خوانده‌های باندهای مافیائی به چنان غارت و چپاول بی در و پیکری پرداخته‌اند که روی سرمایه‌داری متعارف سایر کشورهای بورژوائی را هم سفید کرده‌اند. واقعیت چهره این فقها و آیات عظام و علمای اعلام را می توان در لابلای اعترافات ابوالقاسم سرحدی زاده در گفتگوی با ایلنا در تاریخ 20 آذر ماه 1387 بهتر مشاهده کرد.

ابوالقاسم سرحدی زاده در مورد مخالفت شورای نگهبان با پیش نویس قانون کار سال 69 می گوید: "یکی از ایرادها این بود که دولت حق مداخله در روابط کارگران و کارفرمایان را ندارد و رابطه کارگران و کارفرمایان در کارخانجات نیز باید مانند روابط کشاورزان و زمین داران، بر مبنای اجیری تنظیم شود." او اضافه می کند: "فراموش نکنیم در منابع فقهی، شرایطی که برای اجیر کردن حیوان مشخص شده است. هنوز از نظر رعایت عدالت بسیار ایده آل است. به عنوان نمونه، شما اگر بخواهید یک حیوان را به کار گیرید، نباید بار زیاد و یا کار سخت را به آن تحمیل کنید، حق ندارید به آن آزار برسانید و هم چنین مستحب است قبل از آن که غذا بخورید، ابتدا به حیوان غذا بدهید." سرحدی زاده در پاسخ خبرنگار که می پرسد آیا با همین استدلال با مخالفان قانون کار در شورای نگهبان صحبت می کردید؟ می گوید: "بله، با همین استدلال با آنها صحبت می کردم."

او می گوید: "پیش نویسی از این قانون را در اختیار دفتر امام (ره)، آیت الله خامنه‌ای در نهاد ریاست جمهوری، آیت الله رفسنجانی در مجلس شورای اسلامی و آیت الله صافی گلپایگانی در شورای نگهبان قانون اساسی گذاشته شد تا در مورد آن اظهار نظر کنند، اما به غیر از آقای گلپایگانی که ابتدا به صورت شفاهی نظر مثبت خود را اعلام کرد و بعداً موضع مخالف را اتخاذ کرد، بقیه آقایان پاسخی ندادند."

سرحدی زاده در ادامه می گوید: "احساس کردم ادامه اختلاف بر سر قانون کار تبعیاتی داشته باشد." و در پاسخ خبرنگار که می خواهد در مورد این تبعات بیشتر توضیح دهد، می گوید: "در آن زمان هنوز جنگ ادامه داشت و شرایط خاصی بر کشور حاکم بود. از سوی دیگر در محیط‌های کار، امکان نفوذ کمونیست‌ها و گروه‌های ضد انقلاب وجود داشت. اگر این اختلافات ادامه پیدا می کرد ممکن بود اتفاقاتی در محیط کار به وجود آید."

سرحدی زاده اضافه می کند: "در واقع چون کارگران و افکار عمومی در آن شرایط حساس انتظار یک قانون مترقی را داشتند، سعی ما بر این بود تا حداقل ابتدا کلیات یک قانون کار ایده آل را تصویب کنیم و سپس در فرصت بعدی به تکمیل نواقص احتمالی بپردازیم." و در مورد نواقص این قانون به طور نمونه می گوید: "نواقص وجود دارد و نمونه دیگر بسته بودن دست کارفرماها در اخراج کارگری و خاتمه قرارداد است."

همچنان که مشاهده می کنید نگاه حضرات به کارگر نگاهی است که به یک برده دارند که حتی به قول سرحدی زاده از حقوق یک حیوان هم برخوردار نیست و تصویب قانون کار بنا به مصلحت و وجود شرایط حساس و در واقع به لحاظ ترس از نفوذ کمونیست‌ها و انتظارات کارگران و افکار عمومی بوده است و حالا که شرایط تغییر کرده، می توان دست کارفرما را در اخراج کارگر باز گذاشت. می توان با حذف کارگاه‌های کمتر از ده نفر از شمول قانون کار و استخدام موقت، بیش از نود درصد از کارگران را، بدون هیچ

حمایت قانونی، در کام گرگان سرمایه‌دار، رها کرد و می‌توان شرایطی فراهم کرد که شش ماه، شش ماه حقوق کارگر را پرداخت نکنند و در یک کلام می‌توان آنها را به بردگی کشید.

قانون کار فعلی که پس از 12 سال پیکار و مبارزه سرسختانه طبقه کارگر با نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی در 29 آبان 1369 به تصویب رسید در واقع توافق بر سر حداقل‌ها از جانب طبقه کارگر ایران بود؛ هر چند که همین حداقل‌ها بدون ضمانت اجرائی "که همان حق تشکل آزاد و مستقل و حق اعتصاب و حق انعقاد قراردادهای دسته جمعی است"، همواره مورد تعرض و دستبرد و تجاوز سرمایه داران و کارفرمایان قرار می‌گیرد.

وظیفه قانون کار دفاع از نیروی کار به عنوان بزرگترین ثروت جامعه است. حمایت از نیروی کار مولد و تامین بهترین شرایط برای رشد و شکوفائی این بزرگترین سرمایه ملی باید اساس قانون کار باشد. قانون کار برای حمایت از کار و کارگر است. تفکر سرمایه داری، نیروی کار را کالائی می‌داند که سرنوشت آن ربطی به جامعه ندارد و عرضه و تقاضای بازار باید سرنوشت آن را تعیین کند. آنها می‌گویند قانون کاری که مدافع نیروی کار باشد هم مانع سرمایه گذاری و جذب سرمایه خارجی است و هم در نهایت مانع اشتغال زائی است و طبعاً نباید چنین موانعی وجود داشته باشد. آنها از "آزادی" "توافق" کارگر و کارفرمائی حمایت می‌کنند که در واقع مبتنی بر بدترین نوع اجبار و تحمیل است. اجبار فقر و گرسنگی، اجبار بی خانمانی، اجبار نداشتن مخارج دارو و درمان، اجبار نداشتن مخارج تحصیل فرزندان. در واقع "توافق" نیست بلکه تحمیل ننگ و فلاکت و نکیت و فاجعه به طبقه کارگر است. کسانی که از "آزادی" کارگر در انتخاب گرسنگی و دربردی حرف می‌زنند در واقع مستبدان مدافع سرمایه هستند.

قانون کار و اهمیت اتحاد کارگران و لزوم اتحادیه

قانون کاری که باید محدود کننده سرمایه داران در غارت بی بند و بار زحمتکشان باشد با نادیده گرفتن حق تشکل آزاد و مستقل و حق اعتصاب و حق انعقاد قراردادهای دسته جمعی، به وسیله ای در دست آنان تبدیل شده تا به غارت بیشتر بپردازند. آنها می‌خواهند کارگر منفرد را به کام گرگ سرمایه دار بفرستند. کارگر وقتی به تنهایی با سرمایه دار رویرو می‌شود قطعاً مظلوم واقع خواهد شد. سرمایه دار هرگز تنها نیست. او متکی به نیروی سرمایه و متکی به طبقه سرمایه دار است و حمایت سیاسی دستگاه حکومت را پشت سر دارد. اما کارگر، اگر متشکل نباشد تنهای تنهاست و مجبور است برای زنده ماندن خود و خانواده اش تحت هر شرایطی نیروی کار و هستی خود را بفروشد و "توافق" در این شرایط نابرابر بین کارگر و کارفرما فقط و فقط به نفع سرمایه دار تمام می‌شود و سرمایه دار می‌تواند او را به روز سیاه بنشانند.

بیش از 90 درصد کارگران حاضر در کارخانجات و مراکز تولیدی (که در واقع کارهایی با ماهیت مستمر و دائمی هستند) با قراردادهای موقت و سفید امضاء مشغول کار می‌باشند و ضمن اینکه هیچگونه امنیت شغلی ندارند به شدیدترین وجهی استثمار می‌شوند و در بسیاری موارد دستمزدی پائین تر از حداقل مزد تعیین شده توسط شورای عالی کار دریافت می‌کنند. یکی از محورهای اصلی طرح اصلاحی قانون کار در زمینه تسهیل اخراج و مربوط به ماده 27 قانون کار می‌باشد. در پیش نویس اصلاحی "نظر مثبت" شوراهای اسلامی، انجمن صنفی شورای حل اختلاف در اخراج کارگران را لغو کرده و می‌گوید: "کارفرما می‌تواند پس از حداقل دو بار تذکر کتبی در کمتر از 15 روز، کارگر جدید جایگزین کند".

مورد دیگر طرح اصلاحی که دست کارفرما را برای اخراج باز می‌گذارد افزودن بند "ز" به ماده 21 قانون کار است که می‌گوید: "در مواردی مانند کاهش تولید و تغییرات ساختاری کارفرما می‌تواند قرارداد کار را فسخ و کارگر را اخراج کند".

مورد دیگری که دست کارفرما را برای اخراج باز می‌گذارد عدم حضور کارگر در سر کار به علت توقیف است. از موارد دیگر اصلاحی ماده 112 و 41 قانون کار است. طبق اصلاح پیشنهادی می‌توان هر کارگری را به عنوان کارآموزی یا بازآموزی در هر شرایط سنی و سوابق کاری به مدت سه سال با پرداخت 70 درصد حداقل حقوق به بردگی کشید.

مورد اصلاحی دیگر تعیین میزان عیدی کارگران توسط هیئتی متشکل از 5 نماینده دولت و 3 نماینده کارفرما و 3 نماینده کارگر است (نمایندگان شورای اسلامی، خانه کارگر)، در صورتی که میزان عیدی در حال حاضر دوبرابر حداقل دستمزد می‌باشد.

چنانکه ملاحظه می‌شود در ابتدا با نفی تشکل‌های مستقل کارگری و حق اعتصاب و حق قراردادهای دسته جمعی در قانون کار ضمانت اجرائی آنرا از بین می‌برند و سپس با خارج کردن کارگاههای کمتر از ده نفر از شمول قانون کار و تأیید و گسترش قراردادهای موقت تا بیش از 90 درصد طبقه کارگر را از چتر حمایتی قانون کار خارج کرده و سپس با تغییرات پیشنهادی در اصلاحیه قصد دارند همان 10 درصدی از کارگران را هم که مشمول این قانون می‌شوند به راحتی اخراج کنند و هر قراردادی را تحت عنوان توافق کارگر و کارفرما به آنها تحمیل کنند. این است مفهوم واقعی عدالت گستری و طرفداری از مستضعفین در نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی.

تحلیل رفتن طبقه کارگر و ادامه مبارزات آنها

طبقه کارگر صنعتی کشور به علت صنعت زدائی و تعطیلی کارخانه‌ها حتی کارخانه‌های دولتی به علت دامن زدن به اقتصاد مافیائی و دلالی و زمینه سازی برای اقتصاد نئولیبرالی بانک جهانی، از 3 میلیون نفر به 1/2 میلیون نفر کاهش یافته و 70 درصد صنایع کشور به طور کلی نابود و 30 درصد باقی مانده با ظرفیت 50 درصد مشغول کار است. طبیعی است که با چنین وضعیت اقتصادی و اتکاء حاکمیت به یک لایه چند درصدی از میلیاردرها و مزدوران وابسته نمی‌توان از نظر اقتصادی در مقابل تحریمهای امپریالیستی مقاومت کرد.

با وجود تحلیل رفتن کمی طبقه کارگر و جنبه تدافعی این مبارزات، مبارزات کارگران در سالهای گذشته نیز ادامه داشته است. شکل مبارزه آنها مسالمت آمیز است و تظاهر آن به صورت نامه نویسی، جمع آوری طومار و اعتراضیه‌ها، شکایتنامه از کارفرمایان، نمایشات خیابانی، اعتصابات و تحصنهای کارگری بروز می‌کند. کارگران برای بیان خواسته‌های خویش از جمله در مقابل نهاد

ریاست جمهوری و فرمانداری ها، در مقابل مجلس شورای اسلامی، وزارت صنایع و معادن و یا کار و امور اجتماعی تجمع کرده اند. آنها در محل کارخانه ها اجتماع کرده و دست از کار کشیده اند و یا برای تحقق خواسته های خود به اعتصاب غذا دست زده اند. این حرکت های کارگری نشانه آن است که کارگران به خیابانها می آیند و می توانند تا این حد خود را سازمان دهند و در میان خویش همبستگی کارگری ایجاد نمایند.

این گستردگی و تداوم مبارزات کارگری بیانگر آن است که درجه استثمار در ایران تشدید شده و سرمایه داران به وحشیانه ترین وضعی از نیروی کار کارگران سوء استفاده می کنند و آنها برای تامین حداقل زندگی خویش بپا خاسته اند. این گستردگی و تداوم مبارزه کارگران و برخورد رژیم جمهوری اسلامی با آنها بیانگر آن است که کارگران به ابزار کارگری رژیم به عنوان نمایندگان خویش یعنی "خانه کارگر" و "شورای اسلامی کار" اعتماد و اعتقادی نداشته و آنها را نماینده خویش نمی دانند. در میان کارگران وضع زنان کارگر وخیم تر از مردان است زیرا آنها در محیط کار مورد تبعیض و مزاحمت های جنسی قرار گرفته و فشار مردسالاری سنتی را حتی در میان کارگران باید بر دوش خود تحمل کنند. آنها در برابر کار مساوی دستمزد برابر دریافت نمی کنند.

کارگران خواهان افزایش حقوق متناسب با نرخ تورم، خواهان پرداخت حقوق معوقه خود، خواهان اجرای قانون کار، خواهان بازگشت کارگران اخراجی، لغو اضافه کاری اجباری و برداشتن سقف اضافه کار عادی، افزایش حق آکورد (حق بهره وری)، لغو قراردادهای موقت و استخدام رسمی کارگران، جلوگیری از گسترش شرکت های پیمانکاری و انتقال کارگران آن به شرکت مادر هستند. در عین حال کارگران مایلند که در تصمیمات کارخانه که با سرنوشت آنها مربوط است سهم باشند و باین جهت علاوه بر آن، نکات زیرین را مانند آزادی تشکل های مستقل سراسری کارگری، عدم ورود "حراست" به سالن ها، شرکت نمایندگان کارگران در کمیته طبقه بندی مشاغل، شرکت نمایندگان کارگران در کمیته تشخیص کارهای سخت و زیان آور، کاهش فشار کاری با استخدام نیروهای جدید، خواسته های پیشرفته تری را نیز طرح می کنند. در اعتراضات آنها بسیاری از خانواده ها و حامیانشان نیز شرکت داشتند. رژیم جمهوری اسلامی کوشید برای ایجاد نفاق افکنی و منحرف کردن مبارزات صنفی طبقه کارگر، آنها را بر ضد کارگران افغانی تحریک کند و چنین جلوه دهد که گویا شرایط بدی که آنها در آن به سر می برند، نه ناشی از قدرت سیاسی حاکم رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی و سیاست استثمارگرانه آنها، بلکه به علت رقابت کارگران افغانی است که حقوق آنها را "می دزدند".

اعتصابات سراسری اسفند، فروردین و اردیبهشت ماه آموزگاران که با جمع آوری طومارها و تجمعهای گوناگون و تلاش تشکل صنفی آنها به خاطر توجه به خواسته هایشان صورت گرفت، دورنمای جدیدی در مبارزه بر اساس پیوند موثر میان روشنفکران و کارگران و مستمری بگیران ایجاد نمود. البته اگر این مبارزات نتواند در زیر رهبری و هدایت حزب طبقه کارگر صورت گیرد خطر انحراف و کاهش دامنه نفوذ آن منتفی نیست.

رژیم جمهوری اسلامی در این مدت موفق شده است مبارزه طبقه کارگر را به بهانه خطر تجاوز از خارج که البته خطری موهومی نبود سرکوب کرده، رهبران آنها را به زندان بیاورد و به شدت سرکوب کرده و به قتل برساند. در کنار این اقدامات سرکوبگرانه رژیم امپریالیستها و نیروهای ارتجاعی نیز تلاش کردند به درون جنبش کارگری رسوخ کرده آنرا به انحراف کشانده و رهبران جنبش کارگری را با پول بخرند که در این زمینه فعالیتهای آنها تأثیرات خود را داشته است. آنها در این زمینه هنوز فعالند و می خواهند سفره گسترده ایران برای غارت بدون عناصر "مزاحم" چیده شده باشد.

حزب ما باید با تفرقه اندازی در جنبش کارگری و تبلیغات نژادپرستانه مبارزه کند. حزب ما باید پیوند میان روشنفکران انقلابی و نهضت کارگری را تبلیغ نماید. حزب ما باید تبلیغ کند که بخت پیروزی هر مبارزه صنفی افسار و طبقات غیر پرولتری با پیوند با جنبش کارگری و حمایت متقابل آنها افزایش می یابد.

تغییرات در ساختار طبقاتی جامعه از سال 1357 تا 1394

طبق پیش بینی مرکز آمار ایران جمعیت ایران در سال 1395 حدود 80 میلیون نفر و تعداد خانوارها حدود 20 میلیون خواهد بود. حدود 40 درصد از جمعیت را شاغلین یا بیکاران تشکیل می دهند. نرخ بیکاری 14/7 درصد و میزان بیکاری زنان دو برابر مردان است. 22/5 درصد از خانواده ها یعنی 4 میلیون و دویست و پنجاه خانوار هیچ فرد شاغلی ندارد. 55/4 درصد خانوارها 1 فرد شاغل و 2/17 درصد خانوارها دو فرد شاغل و 4/19 درصد خانوارها بیش از 2 فرد شاغل دارند. البته تعداد بیکاران حتماً بیش از آن است که آمار بانک مرکزی ارائه می دهد. مهم این است که چند درصد از کسانی که شاغلند به تولید ثروت در جامعه مشغولند. دلالت آن که پولهای افسانه ای به جیب می زنند بر اساس این آمار بخشی از شاغلان هستند، ولی در عمل انگلهای اجتماعی اند که به پیشرفت جامعه کمی نمی کنند. واقعیت جامعه ایران نشان می دهد که ارتشی از بیکاران در ایران وجود دارد که آنرا با انگیزه استثمار بیشتر تولید کرده اند. حضور ارتش بیکاران در جامعه سطح دستمزدها را کاهش داده و مطالبات کارگران را به حداقل رسانده و حقوق آنها را نادیده می گیرد.

ترکیب طبقاتی شاغلین

سرمایه داران 7/5%، کارگران 30% (کارگران صنعتی 5%)، کشاورزان 15/5%، خرده بورژوازی سنتی و مدرن 57% (کسبه و کارکنان دولتی و خصوصی و نظامی و انتظامی).

فقط در یکساله 88 تا 89 یک میلیون و صد هزار نفر شاغلان کشاورز بیکار و طی همین سال در بخش صنعت 100 هزار نفر بیکار می شوند؛ در مقابل به شاغلان بخش خدمات 200 هزار نفر اضافه می شود. در سال 1390 بیش از 3 میلیون و 200 هزار نفر کشاورز، 6 میلیون و 600 هزار نفر کارگر و 10 میلیون و 100 هزار نفر در بخش خدمات شاغل بودند.

1,470,000 واحد خرده تجاری موجود است که در آن 2.200.000 نفر شاغل هستند. کارگران صنعتی که در 9973 تعداد کارگاه 10 تا 49 نفر فعال کشور، کار می کنند 230.035 نفر هستند و کارگران صنعتی که در 4724 کارگاه صنعتی بیش از 50 نفر فعال کشور کار می کنند 1.049.542 نفر و بقیه کارگران در صنوف و بخش خدمات اشتغال دارند. در مجموع تعداد کارگران صنعتی ایران طبق آخرین آمار سال 1393 برابر است با 1.279.577 نفر. در صنایع نفت 90.000 نفر به کار اشتغال دارند که بخش عمده آنها را کارشناسان و تکنسین ها تشکیل می دهند.

در کارگاههای صنفی زیر 10 نفر که تعدادشان 425.000 می باشد، جمعا 1.000.000 نفر کار می کنند. حدود 7 درصد کارگران زن و بقیه مرد هستند. بر اساس آمار موجود کارگاههای بزرگ صنعتی با بیش از 50 نفر شاغل که تعداد آن 4724 است، بیشترین تمرکز را در استانهای تهران، اصفهان، خراسان رضوی و خوزستان دارند که 11/62 درصد این کارگاهها تولیداتشان فلزات اساسی، 18/67 درصد مواد غذایی و آشامیدنی، 13 درصد محصولات معدنی غیر فلزی، 8/74 درصد تولید مواد و محصولات شیمیایی، 11/69 درصد تولید وسایل نقلیه موتوری و تریلر و نیمه تریلر است.

میزان تولید بخش صنعتی در سال 1394 نسبت به سال 1390 بیست درصد کاهش داشته است.

این وضعیت محصول سیاست اقتصاد مافیائی و دلالی رژیم جمهور اسلامی است که هرگز تلاش نکرده است با تکیه بر نیروی مردم در دورانی که تحریمهای اقتصادی برقرار بوده و مردم به هر صورت باید بار سنگین این تحریمها را به دوش می کشیدند گام مهمی در جهت تقویت تولید داخلی صنعتی و سیاست خود کفائی بردارد. آنها تولید صنعتی داخلی و کمیت طبقه کارگر را در پای دلالات و تجار "محترم" بازار و باندهای مافیائی نابود کرده اند. تقویت بخش خدمات که یک بخش غیر تولیدی و بدون تقویت و توسعه تولید در واقع بیشتر جنبه انگلی دارد، فقط به پاس درآمد نفت و گاز ایران صورت می گیرد تا برای رژیم یک پایگاه طبقاتی بروکراتیک ایجاد نماید. خیل عظیم نیروهای سرکوب از پاسدار، بسیجی، نیروهای امنیتی گرفته تا بخش های غیر تولیدی و دلالاتی از منظر منافع طبقاتی گرفته، همگی در خدمت بقاء رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی قرار می گیرند. شاغلان در عرصه کشاورزی را باید به کارگران کشاورزی و خرده مالکان که نقش مفیدی در تولید محصولات غذایی در زمان محاصره اقتصادی ایفاء کردند تقسیم کرد. این خرده مالکان کشاورزی به شدت از سیاستهای غذایی و بذرهای دستکاری شده انحصارات کشاورزی جهانی رنج دیده و بشدت از آنها هراسانند. انحصارات امپریالیستی در اثر سیاست سازمان تجارت جهانی با بذرهای یک بار مصرف و کودهای شیمیائی آزمایشگاهی متناسب با آنها در پی نابودی کشاورزی سنتی خرده مالکان ایران بوده و می خواهند همه آب و غذای مردم ایران را در دست داشته باشند. هم اکنون نیز در میان خرده مالکان جنبشی برای مبارزه با این سیاست پدید آمده است و خرده مالکان میهنپرست در پی ایجاد بانکهای بذرهای غیر دستکاری شده هستند تا تغذیه مردم ایران به آزمایشگاه های امپریالیستی وابسته نگردد. در کنار کارگران صنعتی، کارگران کشاورزی، خرده بورژوازی سرکوب شده و بی دورنما، بخشی از کارمندان شاغل در خدمات دولتی ویا شرکتهای نیروها و اقتدار مورد ستم و میهنپرست نظیر زنان، دانشجویان، روشنفکران ملی و نظایر آنها طیف گسترده و جبهه مهمی با تمایلات ملی و ضد امپریالیستی از مردم ایران هستند که عمیقا و بالقوه با سیاست دلالی، با سیاست سازمان تجارت جهانی، با سیاست بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در تضاد قرار می گیرند و به مقاومت در مقابل آنها دست می زنند. ملی کردن صنعت نفت خصوصی شده ایران و یا گاز و مس سرچشمه و معادن ایران که با سرعت به سمت خصوصی شدن می روند، تنها یک منفعت پرولتاریائی نیست، بلکه یک منفعت ملی است. و حزب ما باید در جهت ایجاد جبهه ای بر ضد خصوصی سازی های امپریالیستی، سرمایه گذاری های امپریالیستی، نابودی ثروتهای ملی و به حراج گذاردن ایران بایستد و مردم را در این جهت بسیج نماید. در این مبارزه ملی بجز طبقه کارگر سایر طبقات غیر پرولتاری و ملی نیز منافع اساسی دارند. جریانهای ماوراء انقلابی و تروتسکیستی که در زیر نقاب حمایت از طبقه کارگر در این مبارزه ملی و مشترک اخلاص می کنند در کنار امپریالیسم ایستاده اند. چه بخواهند و چه نخواهند.

کودکان کار

کودکان کارگر به عنوان نیروی کار پر انرژی و پر تحرک و ارزان قیمت و در عین حال بی پناه و مطیع و بی درد سر و فارغ از هرگونه حمایت قانونی و بیمه و مالیات، بهترین نیروی کار برای کارفرمایان هستند. آنها به جای رفتن به دبستان و آموزش، برای تامین حداقل زندگی خانواده، به کار روی آورده اند و رشد نکرده و به بلوغ نرسیده شاغل و نان آور خانواده ها شده اند. طبق سرشماری سال 1390 شاغلان 10 تا 19 سال در ایران 765 هزار نفر در کشور هستند.

در حوزه اشتغال و کار کودک بیشتر مناطق شهری مد نظر است، شاغلان شهری در سال 1390 بین 10 تا 14 سال، 23 هزار و 619 نفر و شاغلان 10 تا 14 سال روستایی، 44 هزار و 26 نفر بودند، از سویی شاغلان 15 تا 19 سال شهری 320 هزار نفر و شاغلان 15 تا 19 روستایی 370 هزار نفر بودند.

طبق ماده 79 قانون کار جمهوری اسلامی به کار گرفتن کودکان زیر پانزده سال غیر قانونی است، ولی با خارج کردن کارگاههای زیر ده نفر و کارگاههای خانگی و خانوادگی از مشمولیت قانون کار و همچنین اجازه شرعی به ولی کودک برای بستن قرار داد با کارفرما شرایطی را برای کارفرمایان فراهم کرده اند که آنها بتوانند از استثمار این نیروی کار ارزان برخوردار شوند. فقط در تهران 150,000 کارگاه زیر ده نفر وجود دارد که خارج از هرگونه نظارت قانونی، کودکان کارگر زیر پانزده سال را نیز به استثمار می کشند.

کار کودکان در مزارع، باغها، دامداریها، مرغداریها، قایقهای ماهی گیری، معادن، کارخانه های آرد، سیمان، تراش کاریها، جوشکاریها، آهنگریها، نجاریها، قالب سازیها، تعمیرگاههای ماشین، قالی بافیها، پتو بافیها، تولیدات پوشاک، جوراب بافیها، کفاشیها، شیرینی پزیها و نانوائیها، بلور سازیها و شیشه گریها، کوره پزخانهها و موزائیک سازیها، سنگبریها و در کارگاههای ساختمانی و غیره در بدترین شرایط بهداشتی و ایمنی و فشارهای شدید فیزیکی کودکان کارگر را دچار آسیبهای جدی از لحاظ رشد جسمی، روانی، اجتماعی و عاطفی می کند.

هر ساله صدها نفر از کودکان کارگر دچار سوانح ناشی از کار می شوند. قطع انگشتان دست لای دستگاہها و ماشین آلات، شکستگی دست و پا در نتیجه سقوط از ارتفاع و یا تصادف و سوختگی و حتی فلج 15 کودک کارگر کفاشی در اثر استنشاق مواد شیمیائی نمونه‌هایی است از مخاطره آمیز بودن شرایط کار این کودکان.

از بین رفتن قطعی بهره کثی از نیروی کار کودکان تنها با جمع شدن بساط تنگین و ضد بشری و جرثومه فساد و تباهی نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی و استقرار نظام انسانی سوسیالیستی امکان پذیر است.

حزب کار ایران (توفان) با بکارگیری کودکان مبارزه می کند. کودکان باید در مدارس ثبت نام کرده و دانش بیاموزند. دولت باید این نهادهای اجتماعی را برای آینده کشور ما با بهترین روشهای علمی و انسانی پرورش داده تا از آنان جوانان پربراری به وجود آیند. آموزش کودکان، تضمین آینده موفق هر کشوری است. دانش اجتماعی در همه جهان به این حقیقت پی برده است. در ممالک کمونیستی آموزش رایگان بوده است و وجود مهد کودک، کودکان و دبستان در آنها، ایجاد بهشت روی زمین برای نونهالان است. حزب کار ایران (توفان) برای تحقق این وضعیت و همچنین کسب حقوق دیگر برای کودکان مبارزه می کند.

وضعیت کارگران افغان در ایران

کارگران و زحمتکشان مهاجر افغان در اکثریت خود بدون برخورداری و حمایت از هیچ قانونی، سی و چند سال است در چنگال گرگهای سرمایه دار رها بوده اند و در سخت ترین شرایط کاری در کوره پزخانه ها و سنگبری ها و کارهای ساختمانی و راه سازی و حفاری چاه و کانال و تخلیه فاضلاب و جمع آوری و جداسازی زباله و جمع آوری ضایعات پلاستیک و گنداب گاوداریها و مرغداریها و کارهای سنگین کشاورزی مشغول بوده و با بیرحمی تمام، بدون حداقل حقوق و حساب و کتاب و ساعت کار و بیمه، برده وار به کار کشیده شده و استثمار شده و از قیل نیروی کار ارزان آنها، سرمایه داران و دولت سودهای هنگفتی به جیب زده و صدها نفر آنها در اثر حوادث کار جان باخته و خانواده های آنها تنها نان آور خود را از دست داده اند و هزاران نفر معلول شده اند. آنها در بدترین شرایط در بیخوله های حاشیه شهرها زندگی کرده و فرزندانشان محروم از تحصیل به کار در کوره پزخانه ها و کارگاهها و قالی بافی ها و کار در خیابان مشغول شده و در فقر و فلاکت و نبود آموزش و بهداشت و درمان بسر می برند، اکنون با فشار مضاعفی بر گوی نحیفشان توسط حاکمیت اسلامی روبرویند. طبق آمار رسمی در حال حاضر 850 هزار کارگر افغانی در ایران شاغل هستند که با توجه به کمی دستمزد و ساعات کار بیشتر و نبود بیمه و تعطیلات و مرخصی و تشدید استثمار آنها نسبت به کارگران ایرانی، اگر ارزش افزوده ناشی از کار هر کارگر افغانی را در یکماه برابر با 300 هزار تومان فرض کنیم، ارزش افزوده کار کارگران مهاجر افغان برابر با 3 میلیارد و 60 میلیون دلار در سال می شود. اینکه کارگران و زحمتکشان مهاجر افغان نه تنها باری بر دوش جامعه ایران نیستند، بلکه منبع ایجاد ثروت و درآمد هم برای جامعه و هم برای سرمایه داران و هم حکومت است و واقعیتی است انکار ناپذیر. دولت ایران هر ساله مبلغ نامشخصی بابت حضور 2 میلیون مهاجر افغان از سازمان ملل کمک دریافت می کند، بدون اینکه در این رابطه کوچکترین خدماتی به آنان ارائه دهد. در ضمن سالانه بیبش از صد میلیون دلار بابت تعویض یا تمدید اجازه اقامت شش ماهه و صدور ویزا از نمایندگیهای ایران در افغانستان درآمد دارد و مبالغی نیز از طریق مهاجرین اخراج شده به دست می آورد.

اینکه چرا جمهوری اسلامی حاضر به پذیرش حقوق انسانی و شهروندی این زحمتکشان نیست، اینکه چرا نباید قانون کار و بیمه های اجتماعی و خدمات درمانی و بازنشستگی شامل کارگران مهاجر افغانی هم شود، اینکه چرا نباید پرداخت نقدی طرح هدمندی شامل این زحمتکشان و پائین ترین دهک درآمدی جامعه هم شود و اینکه چرا مقامات جمهوری اسلامی با دروغ و نیرنگ و خدعه رسماً و علناً دست به تبلیغات ماکیاولیستی علیه مهاجرین افغانی می زند نه در نگرش ناسیونالیستی یا مذهبی آنها، بلکه در ماهیت طبقاتی آنها نهفته است. اینکه کارگران و زحمتکشان افغان به عنوان ضعیف ترین حلقه از زنجیره کار و زحمت در ایران مورد تعرض و بی حقوقی و فشار مضاعف قرار گیرند در این حاکمیت مافیائی ضعیف کُش پدیده عجیبی نیست. در جامعه ای که بیش از نود درصد نیروی کار آن استخدام رسمی نیستند و از چتر حمایتی قانون نیم بند کار برخوردار نیستند و هیچگونه امنیت شغلی ندارند، در جامعه ای که کارگران را به خاطر تلاش در جهت تشکیل سندیکای مستقل کارگری به اخراج و زندان و شکنجه محکوم می کنند و اعضاء خانواده و بستگان آنها را مورد تهدید و تعرض قرار داده و فرزندان آنها را گروگان می گیرند، انتظار برخورد انسانی و شرافتمندانه از چنین حاکمیتی دور از ذهن است.

آنچه که عمال سرمایه و دولتمردان علیه کارگران افغانی انجام می دهند، خوی و سرشت سرمایه است. جنایاتی که دولت سرمایه داری جمهوری اسلامی علیه این کارگران روا می دارد، غیر قابل توصیف است. کارگران افغانی چندین دهه است که توسط سرمایه داران خون آشام ایرانی به سبعمانه ترین شکل ممکن استثمار می شوند. مسئله بسیار مهم و اساسی در اینجا وظیفه برادران کارگر ایرانیست که باید بدون هیچ هراسی در حفظ حقوق همزنجیران افغانی خویش بکوشند. آنان هستند که باید آوارگی و بی سرپناهی کودکان افغانی را آوارگی و در به دری کودکان خود تلقی کنند. این وظیفه انسانی و طبقاتی کل کارگران ایران است که با صدای رسا و قامت استوار به حمایت از کارگران افغانی برخیزند. در یک کلام این وظیفه اخلاقی و وجدانی و انترناسیونالیستی همه کارگران و زحمتکشان ایرانی است که از رفقای کارگر و زحمتکش افغانی خود با تمام قوا حمایت کنند و در مبارزه با طبقه سرمایه دار و حاکمیت سرمایه داری مافیائی جمهوری اسلامی در تقویت همبستگی طبقاتی خود بکوشند.

فرزندان افغانها در ایران تا کنون از حق رفتن به مدارس محروم بوده اند. بر این جنایت و بی رحمی نمی توان چشم بست. متأسفانه مردم ایران نیز تلاش کافی به عمل نیاورده اند تا از حقوق این مهاجران در ایران دفاع کنند. فقدان دوراندیشی هیات حاکمه که درک نمی کند چنین سیاستی چه عواقب اجتماعی ناخوشایندی برای آینده ایران دارد از حد تصور خارج است، قرار است از سال 1395 در این عرصه تجدید نظر به عمل آید. اینکه تا به چه حد در عمل پیاده شود هنوز معلوم نیست. وزارت کشور ایران ازدواج زنان و دختران ایرانی با مردان افغان را که از سال ۱۳۸۰ به بعد صورت گرفته، غیرقانونی اعلام کرده است. هم اکنون بر اساس آمار 70 هزار زن ایرانی به همسری مردان افغانی در آمده و از حقوق شهروندی ایرانی محروم شده اند. ازدواج زنان ایرانی با افغانها موجب به

رسمیت شناخته شدن حقوق مدنی برای مردان افغانها نمی شود. این روش جمهوری اسلامی نشانه عمق ارتجاعی سیاست آنهاست که با دنیای واقعی و دوراندیشی سیاسی و راهبردی در منطقه کوچکترین قرابتی ندارد.

فقر

مطابق آنچه مرکز آمار ایران در سال 90 اعلام داشته است 4.250.000 خانوار، هیچ فرد شاغلی ندارند که به بیانی دیگر شامل 17.000.000 نفر از جمعیت ایران می شوند که فاقد درآمد هستند و در فقر مطلق زندگی می کنند؛ 11.080.000 خانوار هم فقط یک شاغل دارند که به بیان دیگر شامل 44.320.000 نفر می شوند و با میانگین درآمدی زیر خط فقر نسبی زندگی می کنند. هم اکنون میانگین هزینه خانوار 4 نفره در کشور مطابق آمارهای رسمی حدود 3/5 میلیون تومان در ماه است. این هزینه در تهران و شهرهای بزرگ حدود 4/5 تا 5 میلیون تومان در ماه برآورد می شود. مزد حداقل علیرغم تصویب آن به نسبت تورم، همانطور که در بخشنامه بودجه سال 1395 آمده است، به 824 هزار تومان در ماه رسیده است که حدود یک چهارم خط فقر در کشور است (متوسط خط فقر در کشور حدود 2/6 میلیون تومان در ماه و در تهران بیش از 3/2 میلیون تومان در ماه است). سطح مزد کارگران باید حداقل طوری تعیین شود که حداقل هزینه متوسط یک خانوار کارگری را بپوشاند. از آنجا که چنین وضعیتی وجود ندارد چهره فقر خود را در سراسر جامعه نشان می دهد. یکی از مبارزات مهم زحمتکشان مبارزه برای خواست افزایش دستمزدهای خویش است تا بتوانند به یک زندگی قابل تحمل موفق شوند.

حفظ فقر از سیاستهای رژیم است و قصد ندارد با آن مبارزه کند. زیرا حفظ فقر سطح دستمزد را پائین نگه داشته و همواره مانند "سرگ" برای ایجاد ترس و دلهره در کارگران شاغل مورد بهره برداری قرار می گیرد. وجود فقر قشر وسیعی از افراد "اعتصاب شکن" ایجاد می کند تا سرمایه داران با خیال راحت از بینوایی مردم ثروت بیاندوزند و حقوق قانونی و انسانی آنها را به زیر پا بگذارند. حزب ما باید نشان دهد که فقر یک سرنوشت الهی و بشری نیست. یک پدیده طبقاتی و ضد انسانی است. مردم وقتی آگاه شوند و در سازمانهای سیاسی و صنفی خویش گرد آیند، و برای حقوق دموکراتیک خویش مبارزه کنند، طبیعتاً موفق خواهند شد در روند تولید و سیاست تاثیر بگذارند و به این وضعیت غیر انسانی خاتمه دهند. رژیم سرمایه داری حاکم کنونی سر منشاء فقر است. این رژیم ثروت ایران را که متعلق به همه احاد مردم است به حقوق مشتی روحانی بیکار و انگل و زالو صفت می ریزد. برای پایان دادن به فقر باید این ثروت را از گلوی آنها و آقازاده هایشان بیرون کشید. حزب ما در این جهت گام می گذارد.

سازمان بیمه تامین اجتماعی و کارگران

طبق گزارش کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های صنفی (آی. تی. یو. سی.) از شش میلیون و دویست هزار نفر کارگر فقط 700000 نفر تحت پوشش وزارت کار هستند، زیرا قانون کار شامل کارگاه هایی می شود که از ده کارگر بیشتر باشند و به این ترتیب حدود 90 درصد کارگران فاقد پشتیبانی قانونی هستند و بدون هیچ گونه امنیت شغلی و بیمه خدمات درمانی و از کارافتادگی و بازنشستگی با حداقل حقوق و در بسیاری موارد کمتر از آن تحت بدترین شرایط کار می کنند. حال یک لحظه در نظر بگیرید با چنین دستمزدی که یک چهارم خط فقر است و آن هم گاهی بین 3 تا 5 ماه به تعویق می افتد، کارگران چگونه زندگی کنند و مخارج درمان خانواده را بپردازند؟

مدیرکل بیمه های اجتماعی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی با بیان اینکه عدم پوشش جمعیت مشمول بیمه های اجتماعی باعث می شود که در حال حاضر تنها یک چهارم سالمندان ما تحت پوشش نهادهای حمایتی باشند، گفت: "مقاومت برای اصلاح قانون کار و اعمال فشار بر سازمان تامین اجتماعی از اثرات دیگر عدم پوشش جمعیت مشمول بیمه های اجتماعی است".

دولت جمهوری اسلامی و تجمیع بیمه های درمانی با هدف بالا کشیدن سازمان تامین اجتماعی که متعلق به

کارگران است

دولت با طرح تجمیع بیمه های درمان، درصدد ادغام منابع و امکانات بیمه های مختلف درمان در سازمان بیمه سلامت و انتقال مسئولیت بیمه درمان از وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی به وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی است. کارگران و بازنشستگان و مستمری بگیران مخالف ادغام بخش درمان سازمان تامین اجتماعی با بیمه های درمانی دیگر هستند. آنها می گویند: "نمی شود سهم درمان بیمه شده ای را که باید خرج همان بیمه شده شود، خرج بیمارانی کرد که در آن صندوق بیمه ای مشارکت نداشته اند. این کار عرفی، قانونی و اخلاقی نیست، اما شاید عده ای فکر می کنند با تجمیع بیمه ها می توانند به منابع سازمان های بیمه گر دسترسی پیدا کنند".

"اینکه هر از گاهی برخی با طرح و برنامه ای جدید، اضطراب و شوکی تازه به کارگران وارد کنند و به اندوخته های بین النسلی آنها چشم بدوزند، به نفع کارگران نیست."

"در شرایطی که سازمان تامین اجتماعی به سبب انبوه بدهی دولت به این سازمان، امکان پاسخگویی کامل به نیازهای درمانی بیمه شدگان و مستمری بگیران و خانواده ایشان را ندارد، آیا می توان برای امکانات درمانی موجود، میهمانانی جدید دعوت کرد." این اقدامات دولتی از این جهت است که با ایجاد تمرکز در عرصه بیمه های درمانی، کنترل کارگران افزایش یافته و راه تقلیل و یا حذف آنها را با اشاره ی ابزارهای استعماری امپریالیسم در ایران در آینده ساده تر گرداند.

بیکاری

از مجموع ۶۴ میلیون و ۱۶ هزار و ۶۹۰ نفر جمعیت در سن کار ایران در سال ۹۳، تنها ۲۱ میلیون و ۳۰۴ هزار و ۳۰۳ نفر شاغل و ۲ میلیون و ۵۱۴ هزار و ۱۶۵ نفر نیز در جستجوی کار هستند و مابقی جمعیت یعنی بالغ بر ۴۰ میلیون و ۱۰۰ هزار نفر هیچ نقشی در جریان اقتصادی کشور ندارند.

جدیدترین گزارش وزارت کار از وضعیت اشتغال و بازار کار در روستاهای کشور نشان می‌دهد که از مجموع ۱۷ میلیون و ۱۸۴ هزار جمعیت روستایی کشور، ۶ میلیون و ۳۴۰ هزار نفر شاغل و ۴۷۸ هزار نفر جویای شغل هستند. نکته حائز اهمیت در این بخش اینکه ۱۰ میلیون و ۳۶۵ هزار نفر از جمعیت روستایی کشور از نظر اقتصادی غیرفعال و در واقع دچار بیکاری هستند و ۹۰۰ هزار نفر نیز دارای درآمد بدون کار هستند.

۵,۳ میلیون جوان زیر ۳۰ سال روستایی کار نمی‌کنند. بر اساس آمار منتشر شده در مطبوعات ایران: "شاخص بیکاری جوانان ۱۵ تا ۲۴ ساله ... که در سال ۱۳۸۰، به طور متوسط ۳۲ درصد بوده ... در بهار ۱۳۹۴ ... ۲۵ درصد ثبت شده است. این آمار در باره زنان تا ۳۰ سال، به ۵۰ درصد می‌رسد...".

این وضعیت بیکاری نه تنها به اقتصاد کشور صدمات فراوان وارد می‌کند، بلکه به انواع و اقسام آسیب‌های اجتماعی و سقوط اخلاقی در جامعه می‌انجامد. جوانان خود را بی‌ارزش و مزاحم خانواده‌ی خویش احساس می‌کنند که به کیسه‌پداری وابسته بوده و توانایی تشکیل زندگی مستقل را ندارند. آنها اعتماد به نفس خویش را از دست می‌دهند. حسادت و انتقام‌جویی با توجه به زندگی به ریز و به پاش آفازده‌ها و ثروتهای بادآورده تقویت می‌شود، بزهداری، کسب درآمد از راه‌های نامشروع، لابی‌گری، رشد اعتیاد، ایجاد باندهای مافیائی و... در میان آنها گسترش می‌یابد. جمعیت انبوه جوانان بدون دورنما و بی‌آینده، بدون بنیه مالی، بدون حمایت دولتی که به زندگی اتفاقی اشتغال دارند و از نعمت تشکیل خانواده و درآمد کاری و امکانات برای برنامه‌ریزی آینده محروم اند مخزنی از انفجار پدید می‌آورد. این جمعیت عظیم بی‌دورنما و مایوس می‌تواند به سیلی طغیانگر در جامعه بدل شود که می‌تواند منشاء شورشهای خودبخودی و کور باشد. در شرایط ضعف جنبش کارگری و ضعف حزب رهبری کننده آن امکان بروز انحرافات در این جنبشها منتفی نیست.

سوانح و خدمات بهداشتی

در بسیاری واحدهای تولیدی و صنایع ساختمانی هنوز هم خدماتی از جمله خدمات بهداشتی، سالن غذاخوری، تهویه مناسب محیط کار برای خارج کردن دود و گرد و خاک و گازهای ناشی از انفجار و... وجود ندارد و بهداشت و ایمنی همگی در حد صفر می‌باشد. آمار سوانح کار در ایران سرسام آور است کارگران مثله می‌شوند، به گودال می‌افتند، زیر آوار می‌مانند، قربانی انفجارند، می‌سوزند، اعضاء بدنشان قطع می‌شود و تلاشی نمی‌شود تا از وقوع سوانح جلوگیری شود و یا آنها را به حداقل برسانند. کارفرمایان کارگرانی را که دست یا انگشتشان قطع شده به بهانه‌های من در آوردی و پرونده سازی اخراج می‌کنند. صرفه جویی کارفرمایان برای کسب سود بیشتر در این عرصه به بهای جان کارگران تمام می‌شود. رژیم تمایلی ندارد که این وضعیت را بر مبنای "رفت اسلامی" و توجه به زندگی "گوخ نشینان" بهتر کند.

تشکلهای کارگری و تفاوت آنان و دشمنانشان

تهدید و تفرقه و تصویب قوانین

تلاش رژیم برای اینکه "خانه کارگر" و "شورای اسلامی کار" را به عنوان نمایندگان کارگران جا بزند و در میان آنها ایجاد تفرقه کند، بیانگر دو سیاست رژیم است. از طرفی از تشکل مستقل سندیکائی کارگران جلو گیرد و از جانب دیگر با سرکوب آنها و استقرار خفقان مانع رشد و تکامل جنبش کارگری شود، زیرا رژیم از تشکل و قدرت جنبش کارگری شدت هراسناک است. سیاست تفرقه بیانداز و حکومت کن و تلاش در این جهت که "آرامش" مبارزات کارگری حفظ شود از سیاستهای رژیم است.

در خصوص نقش شورای اسلامی کارخانه بارها سخن رفته است و همه شواهد دال بر آن است که در تمام واحدهای تولیدی این شوراها تاکنون در هم سویی کامل با مدیران کارخانه‌ها به کارگران پشت کرده اند. این شوراها که عامل کنترل کارگرانند در دوره‌های گوناگون، تا توانسته اند از خوش رقصی برای مدیران و خیانت به کارگران کوتاهی نکرده اند.

رژیم جمهوری اسلامی با مامورین انتظامی کوشش کرده که کارگران را به زندان انداخته و از تجمعات آنان جلوگیری کند و مانع شود که آنها در مقابل شوراهای اسلامی کار وابسته به رژیم برای حقوق مستقل خویش مبارزه نمایند. این پیام کارگران روشن است که می‌خواهند دولت و مسئولیت دولتی را مورد خطاب قرار دهند. یکی از روشهای رژیم دستگیری فعالین مبارزات کارگری و محکومیت آنها به حبسهای طویل‌المدت برای زهر چشم گرفتن از سایر کارگران است که در سالهای گذشته به مقاومت فراوانی در میان مخالفان رژیم منجر شده است. در سالهای اخیر رژیم به شناسائی فعالین کارگری پرداخته و برای ایجاد رعب در میان آنها در قیل از هر مناسبت تاریخی، آنها را برای بازجویی و تهدید به نزد مامورین امنیتی می‌برند. سیاست رژیم ایجاد پراکندگی و بی‌اعتمادی در میان کارگران و تلاش برای جدائی آنها از روشنفکران انقلابی است. "چپهای انقلابی" با این دستاویز که "کارگران خودشان خود را آزاد" می‌کنند و نیازی به روشنفکران ندارند، آب به آسیاب رژیم می‌ریزند. ماموران ایدئولوژیک اطاقهای فکری جمهوری اسلامی تبلیغ می‌کنند که برای "پاکیزه" نگهداشتن جنبش کارگری باید به طرد روشنفکران انقلابی پرداخت. رژیم جمهوری اسلامی از تجمع کارگران آگاه و متشکل به شدت می‌هراسد. هم اکنون بسیاری از فعالان جنبش کارگری در زندانهای رژیم جمهوری اسلامی بسر می‌برند. یکی از وظایف حزب ما مبارزه برای آزادی این فعالان و یاری به خانواده‌های آنها است.

اتحادیه کارگری

اتحادیه کارگری یک تجمع صنفی کارگران است. کارگران صنوف متعدد مانند صنایع فلز کاری، ساختمانی، معادن، حمل و نقل و... هر کدام بر اساس منافع اقتصادی و ویژگی‌های حرفه‌ای، اتحادیه صنف خویش را دائر کرده اند تا بتوانند متحداً از حقوق خویش در مقابل کارفرمایان و دولت متحد آن دفاع کنند. کارگران در این تجمع می‌فهمند یک دست صدا ندارد و باید برای کسب حقوق خویش متحد شد. 8 ساعت کار روزانه، بیمه بازنشستگی، بیمه درمانی، بیمه معلولیت ناشی از کار، ارتقاء متناسب حقوق با افزایش سطح گرانی زندگی و تورم، پرداخت دستمزد در زمان بیماری، ممانعت از اخراج کارگران؛ همه و همه از نتایج کار دستجمعی کارگران در اتحادیه‌های آنهاست. این مبارزه متحد همیشه در چارچوب مناسبات سرمایه داری باقی می‌ماند و به مصالحه با سرمایه داران و دولت می‌انجامد. هدف از مصالحه کنار آمدن با استثمارگران در شرایط مناسب تر است. چپ روها فکر می‌کنند که هر اعتصابی باید به انقلاب برسد. آنها سازش با کارفرما را در خاتمه ی هر اعتصاب در شرایطی که تمام خواست‌ها و یا حتی بخش عمده‌ای از خواست‌های کارگران برآورده شده است را "گاوبندی" و "سازش گنبدیده" با بهره کشان می‌نامند، حال آن که دست‌آورد هر اعتصاب کارگری وابسته به درجه فشار کارگران به سرمایه‌داران، توانائی ادامه اعتصاب، ایجاد موج همبستگی در میان سایر کارگران و توجه به سطح مبارزه و میدانی است که در آن این مبارزه صورت می‌گیرد. مبارزه برای کسب حقوق صنفی مبارزه برای کسب قدرت سیاسی نیست و مخاطبان آن و متحدان آن و شعارهای آن نیز ماهیتاً فرق دارند. اعتصاب الزاماً با پیروزی همراه نیست. در یک شرایط نامناسب، اعتصاب می‌تواند به شدت شکست بخورد و به ایجاد موج نا امیدی در عناصر کارگری و سرخوردگی در عناصر نا استوار منجر شود. این است که برای پیروزی اعتصاب باید آن را از قبل تدارک دید. سازمان مستقل سراسری اتحادیه‌های کارگری که کلیه این تشکلهای صنوف گوناگون را در بر بگیرد یکی از سلاح‌های بُرنده کارگران در تضمین مداومت اعتصاب، بُرد تبلیغاتی و بسیج نیروی همبستگی است.

اتحادیه های کارگری باید همه خانواده طبقه کارگر را که در اصناف و حرفه های گوناگون اشتغال دارند در بر بگیرد و آنها را برای مطالبات و حقوقشان بسیج نماید. هرگز در دوران حاکمیت سرمایه داری امکان ندارد اکثریت طبقه کارگر را در تشکلهای سیاسی و حتی در تشکلهای صنفی گرد آورد. درک این واقعیت کمونیستها را به واقعبینی و جلوگیری از چپروی های کودکانه وا می‌دارد. حزب ما باید کارگران نسبتاً آگاه را تشویق نموده تا برای تاسیس اتحادیه های مستقل و سراسری خویش مبارزه نمایند. خواست ایجاد اتحادیه های کارگری مستقل سراسری به این مفهوم است که کارگران باید اتحادیه هائی سواى آن اتحادیه هائی تاسیس کنند که دولتی بوده و با دست دولت ایران ساخته شده اند. ایجاد اتحادیه های مستقل سراسری کارگری هرگز ربطی با این شعارهای ضد کمونیستی و ضد کارگری که گویا کارگران باید مستقل از احزاب و ایدئولوژی پرولتری به فعالیت بپردازند و "خودشان خودشان" را "آزاد" کرده و "جامعه سوسیالیستی" ناب بسازند، ندارد. این تبلیغات "انقلابی" دشمنان طبقه کارگر که مورد تائید جمهوری اسلامی نیز هست، برای آن است که تنها کارگران را بر ضد روشنفکران آگاه پرولتری و بر ضد حزب طبقه کارگر بسیج کنند که عمیقاً ارتجاعی و خیانتکارانه است. حزب ما باید در عین دفاع از این خواست مترقی طبقه کارگر برای ایجاد تشکلی مستقل صنفی و سراسری با جریانهای ضد کمونیستی و ضد کارگری "کارگر پرست" که طبقه کارگر را به منجلا ب و سقوط می‌کشاند مبارزه بی امان کند.

شوراها

شوراها بر خلاف جعلیاتی که عده ای ضد حزبی و ضد کمونیست به آن دامن می‌زنند سازمان رهبری کننده طبقه کارگر نیست. شوراها تنها سازمان‌های کسب قدرت سیاسی هستند. شوراها محصول شرایط دوران انقلاب هستند و در اوج مبارزات کارگری با هدف کنترل و مدیریت و اعمال قدرت طبقاتی تشکیل می‌شوند. کنگره شوراها دولتمردان را برای اداره کشور انتخاب می‌کند. کنگره شوراها حزب نیست، کنگره شوراها اتحادیه کارگری نیست، کنگره نمایندگان منتخب مردم است که نماینده اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند. نمایندگان کنگره شوراها می‌توانند کمونیست باشند و یا نباشند. این نمایندگان ولی مورد اعتماد عمومی زحمتکشان هستند و از اعتبار قدرت آنها که به این عده اعتماد کرده و آنها را از نزدیک می‌شناسند برخوردارند. شورا و سندیکا علیرغم این که هر دو از جمله تشکلهای کارگری هستند، اولی رکن حکومتی و برای کسب قدرت سیاسی و تغییر بنیادی جامعه است و دیگری تنها برای بهبود شرایط زندگی در چهارچوب مناسبات حاکم سرمایه‌داری در ممالک سرمایه‌داری است و هدفش کسب قدرت سیاسی نیست. نه تنها نباید این دو شکل سازمانی را با یکدیگر مخلوط کرد، بلکه مجاز نیست که ماهیت آن را یکی نمود و وظایف مستقل آنها را در هم ریخت.

شوراها بدون رهبری حزب پرولتری، حزب مارکسیست لنینیست، فرجامی جز شکست ندارند و دیر یا زود به چرخ دنده بورژوازی تبدیل خواهند شد. طبقه کارگر به حزب خود به ستاد فرماندهی خود برای جنگیدن نیاز دارد. حزب به طبقه کارگر هویت طبقاتی می‌دهد و وی را آگاهانه در مبارزه بغرنج طبقاتی در مسیر درست به حرکت در می‌آورد.

تئوری‌های ارتجاعی "بی حزبی" از سرکوب‌های رژیم جمهوری اسلامی خطرناک تر است. "تئوری همه قدرت به شوراها" در شرایطی که رهبری حزب کمونیست در این شوراها تاملین نیست سرفرود آوردن در مقابل جنبش خودبخودی کارگری، اکونومیسم، اپورتونیسم و حمایت از رهبری بورژوائی و منحرف کردن جنبش کمونیستی با پرچم عوامفربانه "کارگری" است. زیرا این تئوری‌ها طبقه کارگر و پیروان راه وی را از نظر فکری و عقیدتی خلع سلاح می‌کند. در حالی که کشتار رژیمهای فاشیستی که اقدامی فیزیکی است کافی نیست تا از رشد دائمی حزب جلوگیری کند، مبارزه تخریبی عقیدتی، عنصر آگاه را فلج می‌کند و آب به آسیاب همان سرکوب فیزیکی می‌ریزد. به این جهت باید با ضد حزبی‌ها، با اکونومیستها، با آنارکو سندیکالیست‌ها، با تروتسکیست‌ها و همه دشمنان ریز و درشت جنبش کارگری که بر ضد پرچم حزبیت مبارزه می‌کنند و با سینه زنی به دنباله روی از "توده کارگر" بی شکل روانند شدیداً مبارزه کرد.

منحرفان در جنبش کارگری

در سرلوحه خواسته‌های سندیکاها در شرایط فعلی باید آزادی تشکیل اتحادیه‌های مستقل سراسری کارگری، اجرای قانون کار و مشمولیت همه کارگران، لغو قراردادهای موقت و رسمی شدن همه استخدامها، تعیین حداقل دستمزدی بالاتر از خط فقر رسمی اعلام شده (چهار برابر شدن حداقل حقوق فعلی)، تامین مسکن ارزان برای کارگران باشد. اما جریان‌های چپ نمایی که در عمل نقش چرخ پنجم ضد انقلاب و سرمایه داری جهانی را عهده دار هستند، آگاهانه در جنبش کارگری در جهت ایجاد تفرقه و تشتت فکری خرابکاری می‌کنند. آنها با شعارهای ماوراء انقلابی تشکیل شوراهای انقلابی و کنترل کارگری و لغو کار مزدی در شرایطی که جنبش کارگری در شرایط تدافعی قرار دارد، می‌خواهند کارگران را دنبال خود سپاه و شعارهای توخالی و ارزاقیمت‌آناشیشستی فرستاده و با دست‌آورد شکست و یاس و سرخوردگی برای کارگران، مانع تشکیل یابی آنها شوند.

در چند سال اخیر با دو برخورد انحرافی اکونومیستی و آنارکوسندیکالیستی از راست و چپ با این جنبش مواجهیم که ریشه در تفکرات رفرمیستی و تروتسکیستی دارد. منحرفان اکونومیست با تلاش برای محدود کردن فعالیت فعالان کارگری در کادر مبارزه اقتصادی و حتی نپرداختن به مسئله خصوصی سازی و قرار دادهای موقت و مخالفت با تلاشهای آگاه گرانه روشنفکران انقلابی مارکسیست لنینیست و حزب طبقه کارگر در فعالیتهای سندیکائی تحت عنوان حفظ استقلال سندیکا در عمل تشکلی بی‌بو و خاصیت و آلت دست سرمایه داران را تبلیغ می‌کنند. از سوی دیگر افراد و جریاناتی با نقاب ماوراء چپ و سوپر انقلابی با نفی مبارزه سندیکائی و مطرح کردن شورا به عنوان تنها تشکل کارگری، در رویاهای خود قصد انقلاب در واحدهای تولیدی پراکنده کارگری و مسئله کنترل تولید را در شرایط فعلی که طبقه کارگر و جنبش کارگری در شرایط تدافعی قرار دارد و حتی از داشتن اتحادیه صنفی مستقل و سراسری محروم است را طرح می‌کنند. اینها هنوز نفهمیدند و نمی‌خواهند درک کنند که شوراهای کارگری که محصول شرایط دوران انقلاب است و در اوج مبارزات کارگری با هدف کنترل و مدیریت و اعمال قدرت طبقاتی تشکیل می‌گردد و باید تحت رهبری مغز متفکر و ستاد فرماندهی واحدی، یعنی حزب طبقه کارگر عمل کند را با شوراهائی که قدرتش تنها در تخیل آنها بوده و مرزها و سطوح مبارزات کارگران و سطح آگاهی آنها را مخدوش می‌کند و تنها مبلغ بی‌مسئولیتی و فرار از تقبل بار مبارزه هستند، اشتباه گرفته‌اند. کارگران باید به کمک حزب طبقه کارگر صفوف خویش را از منحرفان دارنده افکار مغشوش پاکیزه کنند و تلاش کنند که دامنه اتحادیه‌های صنفی کارگران را توسعه دهند و نگذارند کار صنفی با مسایل کسب قدرت سیاسی که وظیفه رهبری حزب سیاسی است درهم ریخته شود.

شعارهایی نظیر اینکه کارگران پیشرو باید برای بهبود شرایط زندگی خودشان نظام سرمایه داری را سرنگون کنند، نشانه پیشروئی جنبش کارگری نیست، نشانه چپروی کودکانه و منفرد کردن این جنبش و مخلوط کردن مبارزه صنفی و مبارزه برای کسب قدرت سیاسی است. این چپروی‌ها که می‌خواهد "کارگر پیشرو" را به جای حزب طبقه کارگر بگذارد، با ظاهرا آراسته در خدمت بقاء نظام سرمایه داری است. جای کارگران پیشرو در حزب طبقه کارگر است که برای تغییر بنیادی نظام مبارزه می‌کند و تفاوت میان مبارزه اتحادیه‌ای با مبارزه سیاسی برای کسب سرنگونی طبقات حاکمه را می‌فهمد. مخدوش کردن مرزها در خدمت دشمنان طبقه کارگر است چه بدانیم و چه ندانیم. مخلوط کردن این دو سطح مبارزه که در خدمت متقابل هستند نتیجای جز شکست ندارد. در این صورت نه کار صنفی محصولی بیار می‌آورد و نه کسی در عمل قادر می‌شود به کسب قدرت سیاسی نایل آید. این چپروها با مشوب کردن افکار و مخدوش کردن مرزها و ایجاد آشفته فکری هرگز گامی در جهت نابودی نظام سرمایه داری بر نمی‌دارند. آنها در حقیقت نمایندگان خرده بورژوازی شتاب زده و هراسان اند و باید دامنه خرابکاری آنها را در جنبش کارگری به حداقل رسانید. صرف لباس کارگری به تن داشتن به معنی صحت نظریات و عقاید انقلابی نیست. با "کارگر پرستی" باید به شدت مبارزه کرد که ریشه اش در اکونومیسم و دنباله روی از جنبش کارگری است و نه رهبری آن. کسب قدرت سیاسی با رهبری حزب طبقه کارگر که به سلاح مارکسیسم لنینیسم مسلح است و بسیج توده‌های کارگران و زحمتکشان میسر است.

بخش سوم

نیروهای ایوزیسیون و برخورد به آنها

سازمان کمونیستی و افراد منفرد کمونیست

حزب کار ایران (توفان) باید برای وحدت همه سازمانهای کمونیستی در تشکل واحد مبارزه کند. این امر امکانات و نیروی حزب طبقه کارگر را افزایش داده، و مبارزه بر ضد انحرافات و آشفته فکری موجود را که محصول استقرار چند دهه رویونیسم در جنبش کمونیستی است تسهیل می‌نماید.

ولی برای این وحدت، نخست باید روشن کرد که کدام تشکل در ایران کمونیستی است.

به نظر حزب ما آن تشکلی کمونیستی است که به امکان انقلاب سوسیالیستی در دوران امپریالیسم در کشور و احاداعتقاد داشته باشد. آن تشکلی کمونیستی است که به دیکتاتوری پرولتاریا و به استقرار آن بعد از کسب قدرت سیاسی و آنهم از طریق حزب طبقه کارگر اعتقاد داشته باشد. حزب طبقه کارگر دولت را در دست می‌گیرد و تنها به این اعتبار دیکتاتوری طبقه کارگر برقرار می‌شود. آن تشکلی کمونیستی است که شرط اساسی هر تحول بنیادی اقتصادی و اجتماعی را؛ که اقدامی طولانی است؛ در کسب قدرت سیاسی بداند و تنها با این باور به انقلاب سوسیالیستی روی آورده باشد.

آن تشکلی کمونیستی است که ایدئولوژی مارکسیسم لنینیسم را پذیرفته باشد و تجربه ساختمان چند دهه سوسیالیسم در شوروی در تحت رهبری لنین و استالین را به عنوان تحقق ساختمان سوسیالیسم در شوروی قبول داشته باشد.

آن تشکلی کمونیستی است که پذیرفته باشد نظریه های خروشچف رویزیونیستی و ضد کمونیستی بوده اند و همین نظریات رویزیونیستی چراغ رهنمای احزاب رویزیونیست در شوروی و سراسر جهان شد و در شوروی دیکتاتوری پرولتری را با دیکتاتوری بورژوازی جایگزین کرد و شوروی سوسیالیستی را به فرو پاشی کشاند. پس از تسلط رویزیونیسم بر حزب کمونیست شوروی؛ یعنی تسلط بر قدرت سیاسی و عامل هدایت کننده کشور، شوروی دیگر نمی توانست کشور سوسیالیستی باقی بماند. رویزیونیسم، هوادار استقرار سوسیالیسم نیست، دشمن سوسیالیسم است. **این اصل چه در گذشته و چه در آینده برای تجربه و هشیارای جنبش کمونیستی برای مبارزه با دشمنان طبقاتی دارای اهمیت حیاتی است، چه در درون حزب طبقه کارگر ایران و چه در احزاب برادر آن.**

آن تشکلی کمونیستی است که حزب را مولفه هدایت و رهبری کننده، آموزش دهنده و سازماندهنده طبقه کارگر بداند. ضد حزبی ها هرگز کمونیست نبوده و عملاً راه بروز رویزیونیسم و به انحراف کشاندن طبقه کارگر را هموار کرده اند. آن تشکلی کمونیستی است که به اصل لنینی سازمانی مرکزیت دموکراتیک اعتقاد داشته باشد. آن تشکلی کمونیستی است که بداند کسب قدرت سیاسی توسط حزب طبقه کارگر از راه پارلمانترایسم بورژوائی مقدور نیست. کسب قدرت سیاسی باید محصول یک انقلاب اجتماعی توده ای باشد که حزب با نفوذ همه جانبه و گسترده خود آنرا برای نیل به پیروزی رهبری می کند.

آن تشکلی کمونیستی است که برای تحقق باور های ذکر شده کوشا بوده و اندیشه و عمل او همخوانی داشته باشد. با این توصیفات، وحدت حزبی فقط زمانی مقدور است، که بر سر این مسایل اساسی اختلافی نباشد، زیرا در غیر این صورت تضادهای درونی و بد فهمی ها و... نه تنها موجب قدرت نمی گردد، بلکه حزب را ضعیف می کند. قدرت حزب نه در کمیت، بلکه در کیفیت و انسجام فکری آن است.

بر این اساس حزب ما در عرصه ایران حزب و سازمانی را نمی شناسد که این شروط را دارا باشد. چنانچه حزبی در آینده پدید آید که این شرایط را دارا باشد، طبیعتاً جای آن در میان ماست که از یک تاریخ 50 ساله برخوردار بوده و ادامه دهنده راه حزب توده ایران قبل از سقوط به رویزیونیسم است. هیچ بهانه و منطقی نمی تواند تفرقه و تشکل سازی های جدید "کمونیستی" را توجیه کند. کسانی که دل در گرو پیروزی طبقه کارگر دارند باید بر جزئیات و منش فردی غلبه کنند و صفوف واحد حزب طبقه کارگر را تقویت نمایند. وجود عناصر منفرد که نظریات فوق را دارا می باشند هرگز منتفی نبوده و نیست. بسیاری از کسانی که امروز از رویزیونیستها جدا شده اند و هنوز نتوانسته اند به تصمیم نهائی برای مبارزه مشترک دست بزنند، در این کادر قرار دارند. هستند رفقای که با این نظریات به صفوف حزب پیوسته اند و در آینده نیز خواهند پیوست. هستند رفقای از توفان که هنوز برای مبارزه مشترک و انقلابی در چارچوب حزب کار ایران به تصمیم قطعی نرسیده اند، ولی در حزب به روی همه کمونیستها انقلابی و صمیمی باز است؛ زیرا ما همه از زمره مبارزان کمونیست برای جهانی فارغ از جنگ و استثمار هستیم.

حزب رویزیونیستی توده ایران بعد از فروپاشی شوروی

حزب رویزیونیستی توده ایران که در دشمنی با رفیق استالین به پیروی از نظریات و گزارش سراپا دروغ نیکیتا خروشچف در کنگره بیستم دست زد و به تجلیل از نظریه های رویزیونیستی "مسالمت آمیزها" (مبارزه مسالمت آمیز، همزیستی مسالمت آمیز و رقابت اقتصادی مسالمت آمیز، حزب تمام خلق، دولت تمام خلق) و "تمرکز زدائی" تولید و سیاست تبلیغ "انگیزه مادی" در کنگره های بعدی رویزیونیستها پرداخت، بعد از فروپاشی قابل پیش بینی سوسیال امپریالیسم شوروی با سوسیالیسم پوشالی واقعا موجود، حامی بزرگ مادی و بویژه معنوی خویش را از دست داد. بیکباره ماهیت ثورری های رویزیونیستی حاکم بر حزب "کمونیست" شوروی و پیامدهای اقتصادی و سیاسی عظیم آن چون بهمنی بر سر احزاب رویزیونیستی و از جمله حزب توده ایران فرود آمد. ارتداد و آشفته فکری دامن همه یاران و دوستان رویزیونیسم شوروی را فرا گرفت. بسیاری از آنها حتی از "سوسیالیسم واقعا موجود" نیز بریدند و به دعاگوی سرمایه داری و امپریالیسم بدل شدند. افسانه اینکه **تعدادی جاسوس امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم بین الملل** ساختمان عظیم سوسیالیسم در شوروی را با سحر و جادو و فشار نابود کردند، حتی برای خوشباورترین آنها راه گشا نبود و همواره این پرسش را مطرح می ساخت که چگونه جمهوری نوپای شوروی سوسیالیستی به رهبری حزب کمونیست بلشویک شوروی در مقابل تهاجم 14 کشور امپریالیستی و گاردهای سفید و خرابکاری تروریستهای داخلی دوام آورد و تهاجم هیتلر را با رهبری حزب کمونیست بلشویک شوروی دفع کرد، ولی در مقابل خرابکاری چند عدد جاسوس انگشت شمار دست پرورده امپریالیسم از پای در آمد. از این گذشته حضور چند نفر جاسوس خرابکار و کارگشته در آینده نیز در هیچ حزب کمونیست و دولت سوسیالیستی منتفی نیست. آیا می شود سرنوشت سوسیالیسم را به جای الهام از دانش مبارزه بیرحمانه طبقاتی به فعالیت چند تا جاسوس گره زد.

حزب توده ایران گرچه برای خالی نبودن عریضه و فریب پاره ای از اعضایش که مسحور مبارزات دوران نخستین فعالیت انقلابی حزب توده ایران هستند، هنوز از "مارکسیسم لنینیسم" در برنامه خویش سخن می راند، ولی درکی را که از آن ارائه می دهد چیز دیگری جز رویزیونیسم مستور نیست. آنها نه به **دیکتاتوری پرولتاریا** اعتقاد دارند و نه به **امکان پیروزی سوسیالیسم در کشور واحد**. آنها نه به انقلاب اعتقاد دارند و نه به مبارزه طبقاتی. برنامه ی این حزب رویزیونیستی در حقیقت برنامه ای رفرمیستی، سازشکارانه و اکونومیستی و حمایت از سرمایه داری "مهربان" است. حزب توده ایران هرگز نمی تواند منادی نجات طبقه کارگر ایران و ادامه دهنده راه بزرگان جنبش کمونیستی ایران، ادامه دهنده مبارزات حزب کمونیست ایران و دوران نخستین فعالیت حزب توده ایران قبل از درغلطیدن به منجلاب رویزیونیسم باشد. وظیفه حزب کار ایران (توفان) به عنوان حزب طبقه کارگر ایران و به عنوان ادامه دهنده واقعی و برحق سننهای انقلابی حزب کمونیست ایران و حزب توده ایران تا دوران بروز رویزیونیسم، مبارزه بی امان با رویزیونیسم حزب توده ایران است تا عناصر صدیق ببینند که این حزب کوچکترین خویشاوندی با کمونیسم و گذشته انقلابی این حزب ندارد. آنها

دشمنان مارکسیسم لنینیسم و ساختمان سوسیالیسم به رهبری رفیق کبیر استالین هستند. آنها وظیفه دارند که جنبش انقلابی مردم ایران را به سازش با حاکمیت کنونی بکشانند.

حزب توده ایران از نظر تبلیغاتی تلاش دارد به قهرمانی های کمونیستهای واقعی درون حزب توده ایران استناد کند و خود را وارث آنها نشان دهد تا عناصر صادق را بفریبد. این خصوصیت همه رویزیونیستهاست. تفاوت رویزیونیسم و سوسیال دموکراتیسم نه در مضمون بلکه در شکل است. حزب توده ایران علیرغم اینکه برنامه ای سوسیال دموکراتیک برای همکاری با رژیم جمهوری اسلامی دارد حاضر نیست از عبارات "مارکسیسم-لنینیسم" دست بردارد. این عبارات را فقط برای فریب اعضاء بر سر در حزب می چسباند. رویزیونیستها دشمنان طبقه کارگر هستند و چنانچه به قدرت سیاسی برسند همان دیکتاتوری بورژوازی را اعمال می کنند و نه دیکتاتوری پرولتاریا را.

حزب کار ایران (توفان) باید در تبلیغات خویش نشان دهد که تنها حزب کار ایران است که ادامه دهنده سنتهای انقلابی و کمونیستی طبقه کارگر ایران است. حزب کار ایران باید رویزیونیسم حزب توده را افشاء کند و نشان دهد که دوران ریاکاری دوامی نخواهد داشت و به زودی پایان خواهد یافت تا عناصر صادقی که به مسیر نادرست کشیده شده اند به حزب کار ایران، یعنی ادامه دهنده حزب کمونیست و حزب توده ایران بپوندند.

سوسیال دموکراسی

پاره ای از رویزیونیستها در گرداب سرگردانی ایدئولوژیک به دامن سوسیال دموکراسی سنتی پناه بردند و به نفی لنینیسم و سوسیالیسم پرداختند، و پرچم فریبکارانه "بازگشت به مارکس" را برافراشتند. پاره ای دیگر نام سوسیالیسم را به عاریه گرفتند و مضمون دیکتاتوری پرولتاری و ماهیت انقلابی سوسیالیسم را بدور انداختند تا سوسیالیسمی برای وضعیت واقعا موجودشان اختراع کنند. پاره ای که دشمنی با دوران عظیم ساختمان سوسیالیسم به رهبری رفیق استالین را منشاء کژرویهها توضیح می دادند، تا توجیهی برای دنباله روی از رویزیونیسم پیدا کنند، نه تنها هیچ نوآوری کمونیستی نداشتند و ندارند، بلکه در منجلاص ضد کمونیسم و تروتسکیسم غوطه می خوردند. رویزیونیسم سر منشاء آشفته فکری و خیانت به طبقه کارگر و انقلاب سوسیالیستی است. بدون خط کشی روشن با رویزیونیسم و سوسیال دموکراسی امکان بیرون آمدن از این گرداب نیست. کسب اعاده حیثیت از رفیق استالین و افشاء دروغهای رویزیونیستها شرط هر نجاتی است.

هم اکنون طیف هائی "چپ" و راست از قربانیان رویزیونیسم در میان اپوزیسیون ایران در گشت و گذارند که کم و بیش با مارکسیسم لنینیسم وداع کرده اند و از سوسیالیسم نیز، سوسیالیسم من در آوردی خود را تبلیغ می کنند.

این سوسیال دموکراتها مانند رویزیونیستها از "مارکسیسم-لنینیسم" سخن نمی گویند و برنامه ای که ارائه می دهند بدون دورنمای سوسیالیستی و انقلابی است. آنها بیشتر هوادار "دولتهای رفاه" می باشند که در قبل از پیروزی سیاستهای نئولیبرالی در پاره ای ممالک اروپا مستقر بودند.

این سازمانهای اپوزیسیون سوسیال دموکرات که موازین لنینی سازمانی را از بین برده اند و به بهانه "حق فرد"، میدان را به دست فرد گرائی و دامن زدن به آشفته فکری و عدم پذیرش مسئولیت حزبی داده اند، از "دموکراسی ناب"، "آزادی های بی قید و شرط" دفاع می کنند، راه گریزشان برای پرده پوشی افکار سوسیال دموکراتیک و غیر طبقاتیشان در این است که مرتب از کارگران و مبارزات آنها و از رهبران جنبشهای اعتراضی کارگران در ایران دفاع کنند. گرچه این امر نادرست نیست و همه نیروهای انقلابی باید از حقوق کارگران دفاع کنند، ولی فرق دفاع کمونیستی از دفاع سوسیال دموکراتیک در این است که کمونیستها جهت این مبارزه را به سمت کسب قدرت سیاسی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در ترویج و تبلیغات خود سوق می دهند. سوسیال دموکراتها فقط درجا می زنند و در پی بهبود شرایط لحظه ای آنها هستند. سیاستی که بی دورنما، لحظه ای، بی پایان و باز تولید سازش طبقاتی است.

حزب کار ایران (توفان) باید اندیشه سوسیال دموکراسی را افشاء کند تا مرزهای طبقاتی همکاری روشن بماند. حزب کار ایران ولی با این سازمانها وتشکلها در عرصه مبارزه دموکراتیک، در عرصه مبارزه برای بهبود شرایط زندگی کارگران، مزدبگیران، تحقق حقوق زنان، کودکان کار و... دارای فصل مشترک است و باید در این عرصه دموکراتیک و رفاهی، در مخالفت با سرکوبگری رژیم حاکم جمهوری اسلامی همکاری کند. برای حزب ما خط کشی روشن با امپریالیسم و صهیونیسم و عدم اخاذی از آنها و ارتجاع جهانی نقش قاطعی بازی می کند.

اپوزیسیون حامی امپریالیسم و صهیونیسم

در میان اپوزیسیون ایران بخشی با انکار واقعیت امپریالیسم و صهیونیسم، با نفی مبارزات ملی مردم فلسطین علیه صهیونیسم، با حمایت از تجاوز امپریالیسم به کشورهای مستقل لیبی، عراق، افغانستان و سوریه، در تمام موج تبلیغاتی جهانی امپریالیستی در مورد نفی حقوق مسلم مردم ایران در استفاده مسالمت آمیز از انرژی هسته ای در کنار امپریالیسم و صهیونیسم قرار داشتند. آنها برای حقوق ملل پیشیزی ارزش قایل نیستند. این عده در صحنه سازی تریبونال لندن که دست تکدی بسوی امپریالیسم و صهیونیسم دراز کرده و هوادار تجاوز امپریالیستها به ایران بودند، به ساز ارتجاع جهانی و با تشویق عربستان سعودی رقصیدند، و از محافل امپریالیستی دلار دریافت داشتند، و به این خودفروشی نیز افتخار کردند و می کنند. ولی این عده در میان مردم ایران خود را بی اعتبار ساخته و در بین نیروهای مترقی رسوا کرده اند.

حزب ما نیز به افشای بی امان این دارودسته خودفروخته دست زد که با فریب پاره ای زندانیان سیاسی ساده لوح و قربانیان رژیم جمهوری اسلامی و با آلت دست کردن برخی از آنها به تمام آرمانهای جانباختگان خلق ایران در راه ایرانی مستقل و آزاد و دموکراتیک و نه ایرانی مستعمره و دست نشانده امپریالیسم، پشت کردند و به این آرمانها و خواستها، خسارت جبران ناپذیری وارد

ساختند. حزب ما بر آن باور است که جانباختگان آزادی ایران ملک شخصی هیچکس نیستند، فرزندان خلق ایران هستند، خلقی که هنوز برای رهایی خویش پیکار می کند. با الهام از این اعتقاد حزب ما حضور عوامل محافل امپریالیستی نظیر پروفیسور "پیام اخوان" استاد حقوق دانشگاه مک گیل در کانادا و نخستین دادستان دادگاه کیفری لاهه در خصوص رسیدگی به جنایات جنگی در یوگسلاوی و... را که در همدستی با امپریالیستهای غربی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا در صحنه سازی محاکمه رئیس جمهور قانونی صربستان، اسلوبدان میلو سوویچ شرکت داشت، افشا ساخت. آقای پیام اخوان وظیفه داشت بر جنایات جنگی ناتو در یوگسلاوی سابق پرده استتار کشیده و بمباران مناطق غیر نظامی، کارخانه ها، پلها و سفارتخانه های خارجی در بلغراد را لاپوشانی کند. این دارودسته ی حامی تریبونال لندن، مبلغ اخاذی از اجانب و دشمنان بشریت و از مزدوران ناتو می باشد، تا دست آنها را در جنگ روانی تجاوز به ایران باز بگذارد.

حزب کار ایران همان موقع اعلام کرد که حقوق بشر تجزیه بردار نیست؛ نمی شود به قصابان جهانی و منطقه از جمله عربستان سعودی به عنوان متحد در مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی برای استقرار حقوق بشر و احترام به آن در ایران نگرست. و همدستی با سلاخان جهانی را توجیه کرد. این سیاست موجب بی اعتباری در نزد مردم ایران است.

شرکت در تریبونال لندن به مفهوم استفاده از متحد مشکوک و موقت نیست؛ تطهیر جنایتکاران است. منابع مالی این نشست، مشکوک بود و اساسا تریبونال با حمایت مالی امپریالیستها ایجاد شده بود. این بخش از اپوزیسیون ایران همدست امپریالیسم و صهیونیسم است، حتی اگر نقاب "انقلاب" به چهره بگذارد. این بخش از اپوزیسیون همدست امپریالیسم در تجاوز به ایران است و در تمام سالهای 2012 که سال تحریکات صهیونیسم برای حمله جدی به ایران بود در کنار صهیونیسم قرار داشت. این اپوزیسیون در پای رکاب امپریالیسم خواهان سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی بود و هست و هرگز شعار افشاء گرانه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی به دست مردم ایران را نپذیرفت.

این بخش هوادار جنگ برای تسریع سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی بدست امپریالیسم و صهیونیسم است، نه آنکه از صلح و عدم تجاوز به ایران دفاع کرده و خواهان سرنگونی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی، تنها به دست مردم ایران باشد. پرسش این است که هویت این سازمانهای اپوزیسیون چیست، با چه هدف و دورنمایی مبارزه می کنند و به چه چیز می خواهند دست پیدا کنند. خوشبختانه بخش بزرگی از نیروهای سالم و انقلابی در این همدستی شرکت نکردند و آنرا محکوم نمودند. حزب کار ایران (توفان) به این نیروها به عنوان نیروی های صمیمی، مترقی و انقلابی نگاه می کند.

اپوزیسیون خود فروخته

بخشی از نیروهای اپوزیسیون و مخالف رژیم جمهوری اسلامی نیروهای انقلابی و مترقی نیستند. این نیروها گرچه خواهان سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی می باشند، ولی این خواست نه از آن جهت است که استقلال ایران تامین شده، آزادی های دموکراتیک برقرار شود و دست سرمایه گذاران خارجی از ایران قطع گردد. این نیروها هوادار امپریالیسم و صهیونیسم در جهان هستند و به دنبال مستعمره کردن ایران اند. آنها خواست سرنگونی رژیم را با حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران و استقرار حقوق بشر و دموکراسی برای اکثریت جامعه ایران همراه نمی کنند. مخالفت آنها با جمهوری اسلامی و خواست سرنگونی آن، از موضع صهیونیسم و امپریالیسم بین الملل است. سازمان مجاهدین خلق، سلطنت طلبان، حزب کمونیست کارگری منصور حکمت و سایر سازمانهای پیرو منصور حکمت و نظریات وی با همه سایه روشنهای خود در این طیف قرار دارند. حزب کمونیست کارگری و انشعابات آن با تکیه بر مبارزه با اسلام سعی دارند تا مبارزه طبقاتی روشن در عرصه سیاسی را به مبارزه منحرف مذهبی بکشانند. پایگاه طبقاتی آنها اقلیتی از خرده بورژوازی مرفه و فراریان ضد انقلابی و جریانهای وابسته به امپریالیسم و صهیونیسم است. حزب کار ایران موظف است مانند گذشته این جریانهای منحرف و ارتجاعی و همدست صهیونیسم و امپریالیسم را در ایران افشاء کند و مانع شود که این عده به دست مثنی مشاطه گر دیگر، مجلسی شوند و در مبارزات دموکراتیک و ضد امپریالیستی اخلال کنند. گرچه سازمان مجاهدین خلق به عنوان جاسوس و تروریست آمریکائی در پی نفوذ در ایران است، ولی حزب کمونیست کارگری ماموریتش در این است که با تئوری های لیبرالی ضد کمونیستی با چاشنی های اکونومیستی و تروتسکیستی به آشفته فکری دامن زده و مردم ایران را از نظر فکری برای قبول سلطه امپریالیسم و صهیونیسم که گویا "مدرن" و "مترقی" هستند و پرچم کاذب "بی وطنی کمونیستها"، آماده گردانند. این حزب وظیفه دارد مفاهیم اجتماعی را از مضمون طبقاتی بری کند و عبارت پردازیهای بورژوائی به ذهن هواداران و جوانان فرو کند.

نیروهای ملی

در ایران و در خارج ایران نیروهای هستند که از منافع ملی ایران و حقوق ایران در مجامع جهانی صرفنظر از اینکه نوع و ماهیت رژیم حاکم بر ایران چه رژیمی است، حمایت می کنند. حزب ما این برخورد را اصولی دانسته و آنرا به نفع صلح جهانی و علیه زورگویی بین المللی تفسیر می کند. این نیروها الزاما هوادار حقوق و منافع زحمتکشان نیستند و تنها بطور مشروط با بهبود شرایط زندگی آنها موافقت. ولی این نیروها هوادار استقلال و حفظ تمامیت ارضی ایران در دوران امپریالیسم اند. حزب کار ایران (توفان) در عرصه مبارزه ضد امپریالیستی با این نیروها همکاری داشته و خواهد داشت. در زمان هجوم تبلیغاتی امپریالیسم و صهیونیسم برای توجیه تجاوز به ایران، بخش اعظم ایرانیان میهندوست و ضد رژیم به مقاومت برخاستند و در نمایشات اعتراضی به اعلان جنگ جرج بوش، نتانیا هو، باراک اوباما علیه ایران با شعارهای "دست امپریالیستها از ایران کوتاه باد" به میدان آمدند. این در حالی بود که هواداران تجاوز به ایران و اشغال ایران با شعار "انقلابی" "سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی" در کار مبارزات صدها هزار مردم جهان اخلال می کردند. شکست این سیاست همدستی با امپریالیسم در زیر نقاب "انقلابی"، امروز با منتشر شدن اسناد مربوط به

سیاست جدی تجاوز اسرائیل برای بمباران همه صنایع و تاسیسات تولیدی ایران و نابودی زیربنای هستی مردم ما بر همه کس روشن است.

امپریالیسم و صهیونیسم بمباران و تجاوز هوایی به ایران را طراحی می کردند و اپوزیسیون خودفروخته ایران که فاقد اسلحه ضد هوایی بود تا با امپریالیسم و صهیونیسم مبارزه کند، عملاً نقش ستون پنجم و ارتش زمینی آنها را ایفاء می کرد. **حزب ما لازم می داند که برای آگاهی مردم ایران به این مسئله تکیه کند. میدان مبارزه نمی تواند یک میدان بی مسئولیت و محل خودنمانی و خود ارضائی سیاسی باشد. هر نیروی فعال باید پاسخگوی سیاستش در مقابل مردم ایران بوده و مسئولیت آنرا به عهده گیرد و نمی تواند کاخی "انقلابی" بر قدرت فراموشی مردم بنا کند. حزب ما از این امر جلوگیری خواهد کرد.** مردم ایران باید بدانند که بخشی از سازمانهای اپوزیسیون ایران هوادار تجاوز به ایران و ایجاد شرایط عراق، افغانستان، لیبی و سوریه در ایران بودند. آنها از بمباران اسرائیل و حتی ترور دانشمندان هسته ای ایران حمایت کردند. این عده باید همواره به مردم ایران پاسخگو باشند. هم اکنون که هجوم سرمایه های امپریالیستی به ایران افزایش یافته و طبقه متوسط تضعیف گردیده و فقر گسترش بیشتری یابد، یک قشر بزرگ اجتماعی، به الهام بخش مبارزات ملی و ضد سرمایه های امپریالیستی بدل می شود. حزب ما این نیروها را متحد خویش، در این عرصه از مبارزه ارزیابی می کند.

قطعنامه کنگره پنجم حزب کار ایران (توفان)

پیرامون مسئله ملی در ایران

یکم اینکه - میهن ما ایران کشور است چند ملیتی. به این معنی که همه مردم کشور ما از ملت واحد نبوده، بلکه ملت های گوناگونی را تشکیل می دهند که مشترکاً در مرزهای واحد جغرافیائی ایران قرنهای زندگی می کنند. تعیین چگونگی مناسبات میان این ملت ها مضمون مسئله ملی در کشور ماست.

دوم اینکه - ستم ملی که در کشور ما نسبت به ملت های اقلیت اعمال می شود و تظاهر عمده آن در اعمال فشار بر زبان ملی در عرصه آموزشی است، فقط زائیده رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی نیست. این ستم از دوران رژیم ارتجاعی پهلوی و دست نشانده امپریالیسم وجود داشته و یگانه راه برانداختن ستم ملی همواره تکیه بر وحدت همه ملتها یا خلقهای ایران، مبارزه متشکل و متحد همه آنها برای سرنگون ساختن حکومت مرکزی و استقرار حکومت نوین تعریف شده است. در شرایط کنونی تنها راه رهائی از این ستم و حل مسئله ملی فقط در مقیاس مبارزه علیه حکومت سرمایه داری جمهوری اسلامی و مخالفت با هرگونه دخالت خارجی و تلاش برای استقرار سوسیالیسم است که معنا پیدا می کند.

سوم اینکه - حکومت های مرکزی در ایران همواره حکومت های سرکوبگر با ترکیبی از ملت های گوناگون ایران بوده اند و نه فقط از یک ملیت خاص. ریشه سرکوبگری آنها نه در تعلقات ملی افراد، بلکه در مخالفت مردم از هر قوم و ملیتی با حکومت های مستبد و ضد دموکرات و وابسته به امپریالیستها بوده است. در ایران هیچکس را صرفاً به خاطر تعلقات ملی تحت پیگرد قرار نمی دادند و نمی دهند، ولی هر کس را که در مقابل این حکومت صرف نظر از تعلق ملی اش زبان به اعتراض بگشاید مورد سرکوب قرار می دهند.

چهارم اینکه - ملت های ایران قرنهایست که در کنار هم زیسته با دشمنان داخلی و خارجی در کنار هم جنگیده، در راه پاسداری از میهن در کنار هم قربانی داده اند. همه ملت های ایران بطور عمده تاریخ دیرینه و مشترکی دارند. ریشه های بسیار نیرومندی آنها را بهم پیوند داده است و می دهد.

کشور ایران تاریخاً از همزیستی مسالمت آمیز چندین ملت شکل گرفت. در ترکیب ملی جامعه ایران، هرگز رابطه استعمارگر و استعمار شده بین اجزاء برقرار نبوده است. میهن ما ایران هرگز تاریخاً زندان ملل و محصول به اسارت کشیدن سایر ملل توسط ملت خاصی نبوده و نیست. هم اکنون همه ملت های ایران از دشمن واحدی رنج می برند و در جبهه واحدی در مبارزه اند. حفظ و تحکیم اتحاد ملت های ایران، با مبارزه متحد علیه ارتجاع جمهوری اسلامی و ایستادگی در مقابل امپریالیسم و صهیونیسم و استعمار جهانی ملازمه دارد.

پنجم اینکه - حزب ما طرفدار وحدت و تساوی حقوق ملت‌های ایران، طرفدار وحدت دموکراتیک آنها است. ما با هر گونه ستم و تحمیل بر هر یک از ملت‌های ایران در هر زمینه‌ای که باشد مخالفیم و علیه آن مبارزه می‌کنیم. به عقیده ما فقط تساوی کامل حقوقی است که می‌تواند ملت‌های ایران را در مبارزه با عفریت داخلی و خارجی، در استقرار حکومتی نوین و مردمی و سپس در چارچوب آن حکومت، براساس اصل داوطلبی متحد سازد. نفی وجود مسئله ملی و انکار موجودیت ملت‌ها یا هر انگیزه خیرخواهانه‌ای که باشد، وحدت و یکپارچگی خلق‌های ایران را به ارمغان نخواهد آورد.

ششم اینکه - به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت ملت‌ها حتا تا سرحد جدائی در ایران، هرگز به معنی پشتیبانی از هر حرکت جدائی طلبانه نخواهد بود. ما از آن حق جدائی دفاع می‌کنیم که به نفع منافع طبقاتی پرولتاریا و سوسیالیسم باشد. از این روی به رسمیت شناختن یک حق هرگز به این مفهوم نیست که مارکسیست‌لنینیست‌های ایران باید به مبلغ جدائی و تجزیه ملی بدل شوند. کمونیست‌های ایران همواره باید مدافع وحدت طبقه کارگر ایران، حزب واحد طبقه کارگر ایران، جبهه واحد همه مردم ایران برای تحقق دموکراسی و حقوق اجتماعی باشند. در دوران امپریالیسم حل مسئله ملی دارای مضمون مبارزه ضد امپریالیستی و ضد استعماری می‌باشد. تکیه بر جدائی ملی و تبلیغ آن در دوران کنونی جهان به مفهوم دارا بودن یک درک به شدت ارتجاعی و در خدمت امپریالیسم جهانی است. این درک از جانب برخی محافل ناسیونال‌شونیستی تبلیغ می‌شود و حکومت دست‌نشانده خودمختار کردستان عراق به رهبری مسعود بارزانی و یا جمهوری آذربایجان الهام بخش آنهاست. وظیفه حزب ما تبلیغ وحدت همه ملت‌های ایران و همبستگی طبقاتی میان پرولتاریای این ملت‌ها برای آزادی ایران از دست همه طبقات استثمارگر صرف نظر از تعلقات قومی، مذهبی و ملی آنهاست. همه کارگران پیش‌آهنگ و همه مارکسیست-لنینیست‌ها، از هر ملیتی که باشند، باید در حزب واحد سیاسی طبقه کارگر ایران، در حزب واحد مارکسیستی - لنینیستی گرد آیند. همه کارگران از هر ملیتی که باشند باید در سازمان صنفی واحدی با رهبری سازمان واحدی هدایت شوند. ما احزاب کمونیستی را بر اساس منافع طبقاتی و نه بر اساس منافع ملی محک می‌زنیم.

هفتم اینکه - حزب ما مبارزه برای تحقق خواست ملی و رفع ستمگری و تبعیضات ملی را موقوف به حل نهائی مسئله ملی نمی‌کند و در چارچوب حتا رژیم سرمایه داری حاکم نیز برای تقویت فرهنگ ملت‌های مختلف، توسعه و غنای آن مبارزه می‌کند.

حزب کار ایران (توفان) از هرگونه تلاش و مبارزه‌ای که موجب تضعیف ستم ملی گردد، حمایت می‌کند. حزب ما باید بر نقاط مشترک و ارتقاء سطح فرهنگی تکیه کند و نه بر تبلیغ نفرت ملی و دشمنی قومی.

هشتم اینکه - حزب ما تضاد اساسی و همچنین تضاد عمده جامعه ایران در شرایط کنونی را تضاد میان زحمتکش‌ان و سرمایه داران دانسته و حل سایر تضادهای موجود را از طریق حل مسئله عمده مناسبات حاکم در ایران در عرصه اقتصادی و سیاسی ممکن می‌داند. حزب ما برای یک وحدت دموکراتیک و آگاهانه مبارزه کرده و باین جهت با اشاعه نفرت ملی که یک دسیسه امپریالیستی-صهیونیستی است مبارزه می‌کند. حزب ما برای حل مسئله ملی در ایران و منزوی کردن ناسیونال‌شونیست‌ها و افشاء چهره برتری جوئی ملی آنها، که خود را مدافع حقوق خلق‌های ایران جا می‌زنند، طرح جمهوری‌های سوسیالیستی ایران در نظام آتی را در گنگره 4 به تصویب رسانید، که تکیه را بر مبارزه مشترک و نه دشمنی ملی می‌گذارد. ما بر آنیم که رفقای انقلابی و کمونیستی که به ملت‌های معینی تعلق دارند، باید در مقابل این ناسیونال‌شونیست‌ها قد علم کنند و با ابتکار و فعالیت خویش به زبان خواسته‌های این خلق‌ها بدل شوند. حزب ما از این طریق بهتر خواهد توانست با تقویت نیروهای کمونیست، انقلابی و مترقی در مقابل جریان‌های مشکوک ناسیونال‌شونیستی به مقابله پردازد و مانع شود که آنها خود را به عنوان نمایندگان خلق تحت ستم مشخصی معرفی کرده و جا بزنند.

حزب ما که نقطه نظرات خویش را بارها در مورد حل مسئله ملی در ایران ابراز داشته بر این نظر است که جریان‌های ناسیونال‌شونیستی، ماهیتا ارتجاعی و وابسته به محافل امپریالیستی بوده و باید به شدت با آنها مبارزه کرد. رشوه دادن به جریان‌های برتری طلب ملی ناقض یک مبارزه ملی، روشن و ضد ارتجاعی است. همین واقعیت که این جریان‌های ارتجاعی ناسیونال‌شونیستی حاضر نیستند مواضع ضد امپریالیستی اتخاذ کرده تجاوز امپریالیست‌ها را به یوگسلاوی، عراق، افغانستان، فلسطین، لیبی، سوریه و .. محکوم کنند و یا تحریم ایران را غیر قانونی و جنایتکارانه بدانند، بهترین نشانه آلوده بودن این جریان‌هاست. باید روشن کرد که در ایران همه مردم و زحمتکش‌ان، تحت ستم مناسبات سیاسی و اقتصادی سرمایه داری بوده و مشتی مافیای بروکرات مستقل از تعلقات ملی به همه ایرانیان ستم وارد می‌کنند. گام نخست برای رفع هرگونه تبعیض و ستم، سرنگونی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی است. در دوران جهانی شدن سرمایه و کمرنگ جلوه دادن ارزش مرزهای جغرافیائی و تهاجم سرمایه امپریالیستی و تهاجم قدرتهای متجاوز و اشغالگر امپریالیسم-صهیونیسم حزب ما اعلام می‌کند که:

ما تنها از آن نیروهای حامی حق تعیین سرنوشتی در ایران پشتیبانی می‌کنیم، که علاوه بر مبارزه علیه رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی، بر ضد امپریالیسم، بر ضد صهیونیسم، علیه استعمار جهانی و بر ضد هر گونه دخالت خارجی در ایران نیز برزمد.

نتیجه اینکه : ادامه ستم ملی به ویژه در عرصه فرهنگی که در زمان حاضر زائیده حکومت ارتجاعی و ضد انسانی جمهوری اسلامی است با بر افتادن آن و پیروزی انقلاب سوسیالیستی کاملاً قطع شده و طبقه کارگر مسئله ملی را که یک مسئله دموکراتیک است، براساس وحدت داوطلبانه و به رسمیت شناختن تساوی کامل حقوق کلیه ملت‌های ایران حل خواهد کرد و جز این نخواهد بود.

نظر کنگره پنجم حزب کار ایران (توفان)

وضعیت زنان، حقوق و مبارزه آنان و وظایف حزب ما

زنان ایران قرن‌هاست که از بسیاری حقوق انسانی خویش محرومند و جامعه ایکه نیمی از مردمانش فاقد حقوق انسانی باشند، نمی تواند یک جامعه پیشرفته باشد. زنان ایران مبارزات قهرمانانه ای را در جریان تاریخ ایران از انقلاب مشروطیت تا به امروز به پیش برده اند و توانسته اند به بخشی از حقوق و مطالبات دموکراتیک خویش دست یابند.

زنان ایران همراه با جنبش ملی و دموکراتیک مردم ایران، در انقلاب شکوهمند بهمین شرکت کرده، دست امپریالیسم و رژیم مستبد سلطنتی را از ایران کوتاه نموده و به نظام شاهنشاهی ایران برای همیشه خاتمه دادند. شرکت چند میلیونی زنان ایران در انقلاب، حاکی از علاقه آنها به سرنویشت مشترک همه مردم ایران و آینده کشورشان بود. آنها امید داشتند که انقلاب ایران، حقوق دموکراتیک آنها را تامین نماید.

بعد از انحصار قدرت توسط روحانیت در بعد از انقلاب، روحانیت مرتجع، نه تنها مانع شد که زنان به حقوق انسانی خویش دست یابند، بلکه حتی تضییقات بیشتری نیز بر دست و پای آنها بستند. روحانیت اسلامی برای زنان ایران نکبت بسیار به بار آورد. پوشش اسلامی را برای آنها اجباری کردند، در قانون مدنی حق اشتغال، طلاق، حضانت، ارث، مسافرت، و ازدواج زنان مانند گذشته از صافی مردها (پدر، شوهر و یا جد پدری) باید بگذرد. در نظام اسلامی ایران هر اندازه مقام و منزلت اجتماعی یک زن بالا باشد، باز هم اعتبار آنها وابسته به تصمیم مرد خواهد بود. روحانیت زن را به گروگان مرد بدل کرده است. هر زمان شوهر تصمیم بگیرد که اشتغال زنش، مصلحت خانواده را به خطر می اندازد، حتی اگر در آمد شغلی زن بیشتر از شوهرش باشد و جامعه هم به موقعیت شغلی زن، نیازمند باشد، به راحتی می تواند قانوناً مانع کار کردن وی شود. روحانیت مرتجع و زن ستیز، با کسب رهبری انقلاب 57، تمامی تلاش خود را به کار گرفت تا زنان را دوباره به کنج اندرونی خانه بفرستد. آنها به تحقیر زنان دست زدند تا شخصیت آنها را تا حد ابزاری برای تمتع جنسی مردان و به ویژه خانواده آخوندها تنزل دهند. آنها حقوقی را که حتی زنان در گذشته کسب کرده بودند، به عنوان حقوق طاغوتی نادیده گرفتند و توسط چاقوکشان، اسید پاشان، رجاله ها و گرازهای اسلامی خویش محیطی از ارباب و ترس در خیابانها آفریندند و بسیاری زنان و دختران این کشور را به زندان انداخته، شلاق زده، به قتل رسانده و یا معلول کرده اند. زن ستیزی جمهوری اسلامی نوع دیگری از ستم طبقاتی نسبت به زنان است. در دیدگاه نظری و عقب مانده اسلامی، که در حجره های حوزه های علمیه، ثنوری های زن ستیزانه خویش را آب و تاب می دهند، زن موجود حقیری است که نصف مرد ارزش دارد و شهادت وی فقط دارای نیمه ارزش است. زن به عنوان موجودی بالقوه فاسد، از حق تحصیل محروم است، زیرا می تواند هم خود فاسد شود و هم جامعه را به فساد بکشاند. روحانیت با این درک کهنه و قرون وسطائی به زنان ایران برخورد می کرد و می کند. این روحانیت ریاکار در قدرت، توسط دست پروردگان در مکتب خویش، دختران ایرانی را در شیخ نشینها امارات متحده عربی برای کسب پول به فروش گذاشت، سن ازدواج دختران را کاهش داد، فحشاء رسمی دینی را جایگزین فحشاء عمومی کرد، خانه های "عفاف" ایجاد نمود. امروز فقط نابینایان نمی توانند شاهد خودفروشی زنان در خیابانهای پایتخت باشند که طعم تلخ فقر را می چشند. فساد و رشوه خواری و دزدی و غارتگری و استثمار نظام سرمایه داری روحانیت و آقازاده هایش در درجه نخست، وضعیت مالی زنان ایران را که از اشتغال آنها جلوگیری می کنند، مورد اصابت قرار داده است.

ولی انقلابی که چند میلیون زن را از پستیهای خانه به میدان آورده بود، نمی توانست نسبت به خواستههای آنان بی تفاوت بماند. زنان سهم و حق خویش را از انقلاب درخواست می کردند. به همین جهت نخستین جنبشهای دموکراتیک اعتراضی بعد از انقلاب بهمین جنبش زنان برای دفاع از حقوق خود و کسب حقوقی مساوی با حقوق اجتماعی مردان بود. این مبارزه قهرمانانه زنان ایران که آخوندها تا به امروز نیز نتوانسته اند بر آن غلبه کنند، مورد حمایت همه جامعه مترقی و مبارزان سیاسی ایران از هر قشر و طبقه اجتماعی بوده و هست. حتی نوع برخورد ارتجاعی روحانیت در قدرت به زنان به ویژه در اوائل انقلاب، باب تحمل بخشی از روحانیت نیز

نمود، آخر اینکه در خانه آنها نیز زنانی بودند که فعالانه در انقلاب شرکت کرده و هنوز هم فعال بوده و از حقوق خویش دفاع می کردند. تناقض در اجتماع به تناقض در خانواده‌های مذهبی کشیده شده بود. زن بی حقوقی که نه لیاقت شهادت و نه شایسته تحصیل باشد، طبیعتاً نمی تواند فرزندان لایقی نیز تربیت کند. این است که موجی از زنان از درون خانواده خود روحانیت نیز به مبارزه برای تحقق حقوق زنان پرداختند که رژیم جمهوری اسلامی را به با مشکلات جدید روبرو ساخت و مجبور کرد در مقابل موج مقاومت عظیم زنان به عقب نشینی هائی دست زند. ولی این مبارزه تازه آغاز کار است و باید تا کسب همه این حقوق انسانی، از جمله به یاری مردان و سایر اقشار و طبقات اجتماعی به پیش برده شود.

همین مبارزه زنان در ایران بود که دانشگاهها را به عرصه تحصیل دختران ایرانی در اکثریت خود بدل کرده است و چهره های مشهور از زنان دانشمند ایرانی را به جهانیان عرضه داشته است.

مبارزه زنان ایران مبارزه ای تاریخی، مترقی و انقلابی است که در اشکال گوناگون با پشتکار و فداکارانه ادامه دارد. زنان ایران در این عرصه ها باید برای بسیاری مردان ایران سرمشق و نمونه های روشن باشند.

زنان ایران در نمایشات اعتراض خویش درخواستهای معینی را طرح می کنند:

ما خواهان حقوق انسانی خود هستیم

آموزش و اشتغال حق مسلم ماست

صدها زن در زندانند

داشتن کرسی قضاوت حق مسلم ماست

ما خواهان تساوی حقوق اجتماعی زنان با مردان هستیم

و روشن است که زنان از حقوق بسیار بیشتری باید برخوردار باشند. مردان نباید مجاز باشند در مورد شغل، تحصیل، ازدواج، مسافرت، ارث و... زنان تصمیم بگیرند. تساوی حقوق زن و مرد تصمیم گیری در مورد این حقوق را برای هر دو طرف به طور دموکراتیک به رسمیت می شناسد. برابری حقوقی و رفع تبعیض های جنسیتی، قومی و طبقاتی جوهر و شالوده ی مشترک مطالبات زنان در تمامی اقشار جامعه است. برای تحقق این تساوی که باعث غنا و ارتقاء سطح جامعه می گردد، باید مبارزه کرد. حزب ما از این مبارزات حمایت کرده و در آن شرکت می کند، زیرا فقط زنان و مردان آگاه و مبارز قادرند والدین خوبی برای فرزندان شایسته آتی ایران باشند. مبارزه برای تحقق خواسته های زنان مبارزه برای همه ایران، مبارزه برای رهائی ملی از اسارت قرون وسطائی و پیشرفت جامعه است.

مبارزه زنان و یا هر مبارزه دموکراتیکی طبیعتاً تجزیه بردار نیست و نمی شود به آن مصلحتی برخورد کرد. در اوضاع کنونی کشور ما امپریالیستها که از ضدیت زنان مبارز و مترقی ایران با جمهوری سرمایه داری اسلامی با خبر هستند، سعی دارند با نقاب دفاع از آزادیهای دموکراتیک، فریبکارانه خود را هوادار مبارزات مردم ایران را فقط و فقط بر **ضد اسلامیت** جمهوری دهشت اسلامی منحرف ساخته و مانع شوند که مبارزه دموکراتیک زنان ایران مضمون ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی، مبارزه انترناسیونالیستی در دفاع از حقوق همه زنان جهان از جمله حقوق تضییق شده زنان فلسطینی و نظایر آنها باشد. آنها می خواهند مبارزه دموکراتیک زنان ایران را به مبارزه صرفاً علیه اسلام محدود کنند، تا شاید از این بابت فوایدی شامل حال آنها در آینده گشته و رژیم سرمایه داری در ایران از گزند خشم مردم ایران در امان بماند. امپریالیستها و عمالشان در ایران در پی به کف آوردن قدرت سیاسی در ایران، و مستعمره کردن کشور ما هستند و از هر ستمگری حاکمیت در ایران به نفع خویش سوء استفاده می کنند. پس همه مبارزان ایرانی از جمله زنان قهرمان ایران باید مبارزه دموکراتیک خود را با مبارزه ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی پیوند زنند، تا نقش عمال دست نشانده امپریالیستها که هوادار پول گرفتن از اجانب بوده و مدتها آنرا تبلیغ می کردند و هنوز هم می گیرند، در میان جنبش دموکراتیک زنان ایران برملا سازند.

زنان شجاع و مبارز ایران آگاهانه و با شناخت سیاستهای مزورانه امپریالیستها نه تنها صف مبارزاتی خود را از صف دشمنان ایران همواره جدا کرده اند، بلکه با اتخاذ سیاستهای ضد امپریالیستی و اتخاذ موضعی در دفاع از مبارزات زنان کشورهای افغانستان، عراق، لبنان، فلسطین و... به امپریالیستها اجازه نمی دهند تا از آنها علیه منافع مردم ایران سوء استفاده شود.

حزب کار ایران (توفان) برای آزادی زنان از دست ستم چندگانه مبارزه می کند و از مبارزه جنبش زنان، برای رفع ستمگری و سرکوب حقوقی شان پشتیبانی می نماید.

حزب ما یقین دارد که شما زنان تحت ستم و مبارزر ایران با اتحاد و یکپارچگی و در اتحاد با مردان مترقی و طبقه کارگر ایران نقش شایسته خود را در برانداختن رژیم زن ستیز سرمایه داری جمهوری اسلامی و زدودن تمامی قید و بندهای سرمایه داری و ماقبل سرمایه داری با سربلندی ایفا خواهید کرد و جز این نخواهد بود. شیر زنان ایران هرگز تسلیم نشده و برای حقوق انسانی و دموکراتیک

خود در بدترین شرایط بربرمنشی به مبارزه ادامه می‌دهند و تا برقراری جامعه‌ای سوسیالیستی، که تنها ضامن برابری حقوقی واقعی زنان با مردان است از پای نخواهند نشست.

نظر کنگره پنجم حزب کار ایران (توفان)

خطراتی که مبارزه زنان را در جهان تهدید می‌کند

زنان نیمی از جامعه را تشکیل می‌دهند و حضور آنها در تمام زوایای زندگی اجتماعی، واقعی و ملموس است. بدون شرکت نیمی از یک جامعه انسانی، در مبارزه برای تغییرات بنیادی، نه امکان انقلاب اجتماعی وجود دارد و نه می‌توان از یک جنبش دموکراتیک سخن به میان آورد. تنها آن جامعه‌ای می‌تواند تغییر کند، که زنان بتوانند نقش و سهم خویش را در تغییر آن ایفاء کنند.

زنان یک قشر بزرگ اجتماعی را تشکیل می‌دهند که ویژگی همه آنها در جنسیت زن بودن آنهاست. این قشر به این معنا چه بداند و چه نداند دارای حقوقی است که باید به طور دموکراتیک به خاطر زندگی مشترک و مساوی همه انسانها و حقوقی که همه آنها باید بطور مساوی دارا باشند به همه آنها عطا کرد و یا برای کسب این حقوق برای آنها مبارزه نمود. در این صورت است که زندگی در کنار هم، زندگی انسانهای متساوی الحقوق، دموکراتیک و آزادانه و سالم است که می‌تواند به ایجاد جامعه‌ای منجر می‌شود که مملو از آزادی و دموکراسی و شکوفائی است. کسب این حقوق برای زنان یعنی حفظ سلامت زندگی اجتماع، تأثیر بر سلامت و آینده جامعه.

ولی زنان در عین اینکه از قشر واحدی بوده و دارای منافع مشترکی در داشتن حقوق مشترکی هستند که باید از هر نظر مساوی حقوق مردان جامعه باشد، در جامعه طبقاتی زندگی می‌کنند و تابع قانون مبارزه طبقاتی هستند. زنان طبقات اشراف در عین اینکه از فقدان حقوق دموکراتیک و عدم تساوی حقوقی با مردان مورد ستم قرار دارند ولی مورد بهره‌کشی و طبقات حاکمه که خودشان بخشی از آن هستند قرار نمی‌گیرند و چه بسار خود در استثمار زنان سایر طبقات فرودست شریک هستند.

تاریخ اجتماع تاریخ مبارزه طبقاتی است و این مرز است که ماهیت مبارزه را تعیین کرده و جایگاه هر کس را در این مصاف طبقاتی روشن می‌سازد. جنسیت، قومیت، ملیت، دین و... تعیین کننده مبارزه طبقاتی نیست. بهره‌کشی انسان از انسان است که بر اسیر تنوعات اجتماعی سایه می‌افکند. به همین جهت نیز عدم تساوی حقوق اجتماعی زن و مرد ریشه در اختلافات طبقاتی دارد و نه در جنسیت مرد و زن.

ارتجاع حاکم در همه ممالک برای کسب سود بیشتر و حفظ سلطه سیاسی خویش تلاش می‌کند به سایر طبقات اجتماعی ستم کند. ستم بر طبقات فرودست به مفهوم ستم بر طبقه یعنی بر مرد و زن است. زنان طبقات حاکم حتی به مردان و زنان طبقات "محکوم" نیز ستم روا می‌دارند. این است که ستم بر زنان زحمتکش ستم چند لایه است. نقض حقوق زنان و ممانعت از تساوی آن با حقوق مردان ماهیتاً در نظام طبقاتی نهفته است و تنها با نابودی طبقات می‌شود زمینه مادی ستم بر زن را از بین برد. لذا مبارزه برای رفع ستم بر نیمی از جامعه انسانی به آزادی طبقه کارگر و استقرار جامعه سوسیالیستی که تمام شرایط مادی رفع فرهنگی این ستم را نیز فراهم آورد وابسته است.

به این جهت حزب ما سرنوشت رهائی زنان را از ستم مضاعف به سرنوشت پیروزی انقلاب سوسیالیستی پیوند می‌دهد و معتقد است بدون پیروزی سوسیالیسم هیچ تحول ریشه‌ای در رابطه با آزادی زنان وجود ندارد. هرگز امکان ندارد فقط نیمی از جامعه آزاد شود. فقط زمانی که همه جامعه آزاد شده است آزادی هر بخش از جامعه تامین و تضمین است. بدون آزادی زنان مردان و بدون آزادی مردان آزادی زنان مقدر نیست و این امر تنها در عرصه مبارزه طبقاتی مقدور است. کمونیستها با آزادی جامعه حتی از چنان انصاف بشری برخوردارند که حقوق دموکراتیک زنان طبقات حاکمه را که مردان آنها از آنها دریغ می‌کردند به آنها هدیه کنند. کمونیستها حقوق غارتگری و طبقاتی آنها را از بین خواهند برد.

امپریالیسم و دشمنان بشریت از آزادی زنان می‌هراسند. در هیچکدام از ممالک امپریالیستی نمی‌توانید تساوی دستمزد زنان با مردان را در مقابل کار مساوی مشاهده کنید. امپریالیسم برای تقویت خود به کار زنان و کودکان نیاز دارد و لذا نمی‌تواند از حقوق دموکراتیک آنان دفاع کند. همین حقوق دموکراتیک که زنان تا کنون توانسته‌اند به چنگ آورند محصول مبارزه خود آنها و حمایت جنبش کمونیستی و کارگری از آنها بوده است. زنان در پیوند با مردان کمونیست، دموکرا و انقلابی توانسته‌اند به این حقوق نایل شوند و باید این مبارزه را با همین مضمون ادامه دهند.

امپریالیسم و ارتجاع برای درهم شکستن مبارزه زنان برای کسب حقوق دموکراتیک خود، برای برهم زدن جبهه مشترک مبارزه انقلابی با مردان تلاش دارد به لطایف الحیل در این جبهه با هجومهای ایدئولوژیک و توسط عوامل دست پروده خویش نفوذ کرده و این جبهه قدرتمند را در هم بشکند. یکی از زمینه‌های مبارزه ایدئولوژیک بورژوازی امپریالیستی ایجاد تفرقه میان زنان با مردان است، به این عنوان که گویا ریشه‌های عدم تساوی حقوق زن و مرد، نه در بنیاد نظام ستمگرانه طبقاتی، بلکه در نوع رفتار مردها به

زنان، قرار دارد. آنها توضیح موقعیت اجتماعی زن در جامعه را ناشی از **خشونت‌های فردی مردها** جلوه می‌دهند. نوع این برخورد دشمنانه و مرد ستیز، عملاً پرده‌ای بر حقایق کشیده و دلایل ستم بر زن و همینطور راه‌حلهای آن را از چشم توده زنان تحت ستم و آزادیخواهان پنهان می‌دارد. آنها تلاش می‌کنند معلول‌های اجتماعی را که نباید به هرصورت نافی وجودشان شد، به عنوان علل ریشه‌ای فقدان حقوق دموکراتیک در جامعه جا بزنند. این است که به "مردسالاری" تکیه می‌کنند که در همه جاهائی که وجود دارد و عمل می‌کند، تنها بازتاب وجود جامعه طبقاتی و ستم طبقاتی است. برای نابودی مردسالاری نیز باید حاکمیت در قدرت را سرنگون کرد تا راه بدون مانع هر تحول انسانی اجتماعی هموار گردد.

البته همه فمینیستها تا به این حد بی‌ضرر نیستند و در نا آگاهی‌های تاریخی خویش غوطه نمی‌خورند، فمینیست‌های نوع دیگری هم هستند که ماموریت‌های سیاسی بر دوش می‌کشند. روش دیگر امپریالیستها دامن زدن به جنبش‌های فمینیستی است که صرفاً جنبش‌های **مردستیزانه** است تا مسیر مبارزه اجتماعی تغییر کند و نیمی از جامعه به تحریک علیه نیمی دیگر از جامعه برانگیخته شود.

در همین راستا عمال امپریالیسم توسط اندیشمندان دست پرورده خویش مفهوم آزادی زن را تا سر حد آزادی بی‌قید و شرط جنسی تنزل داده و نمایشات فرهنگی در ملا عام را به عنوان مدرنیسم و مبارزه با "عقب ماندگی" تبلیغ می‌کنند تا در زنان فریب خورده القاء کنند، که گویا با نمایش اندام برهنه خود، به کمال آزادی و رستگاری رسیده‌اند و باید سایر زنان را نیز به این امر ترغیب کند. جنبش لختی‌ها بیان آزادی‌های بی‌قید و شرط و بیان زندگی در یک جامعه آزاد است. بتدریخ در فرهنگ این فمینیستها، هرزگی جای آزادی جنسی و آزادی جنسی جای عشق را می‌گیرد و دریدگی به عنوان روش مبارزه برای تساوی حقوق جا زده می‌شود و نوع جدیدی از لومپنیسم پرورده می‌شود که در کودتاهای مدرن امپریالیستی، وظایف معین سیاسی را به عهده بگیرند. کاروان "عشق" و هرزگی راه می‌اندازند، در مشروب‌خواری افراط می‌کنند، در استفاده از مواد مخدر خساست به خرج نمی‌دهند تا چنین القاء کنند، که گویا به عرش آزادی و برابری رسیده‌اند. این تبلیغات مغزشویانه، برای امپریالیستها از آن جهت اهمیت دارد، که در سیاست‌های نئولیبرالی نظم زدائی، تکیه به منش فردی، آزادی فرد، آزادی روابط جنسی، آزادی تجارت کالا، آزادی تجاوز به حقوق ملل، آزادی در نابودی نقش دولت... بدیلی در مقابل جنبش‌های انقلابی اجتماعی ایجاد کرده و سوپاپ اطمینانی در حرکت‌های سرکشانه اجتماعی تعبیه کنند و آنها را آزاده و داوطلبانه بدون آگاهی طبقاتی به بیراهه بکشانند. سیاست نئولیبرالی امپریالیستی بازتاب خویش را در "آزادی زن برهنه" نیز که متکی بر خود است و داوطلبانه سنت شکن است و دارد قدرت خویش را به رخ مردها می‌کشد، پیدا می‌کند. فمینیسم همان نوعی تاثیر سیاست اقتصادی نئولیبرالی امپریالیستی در میان قشر زنان است. فمینیسم مباشر و خدمتگزار وفادار بورژوازی از آب درآمده است. از بالا کشیدن زنان و حق السهم گرفتن آنها در سطوح بالای تصمیم‌گیری‌ها سخن می‌راند. فمینیسم جریانی ارتجاعی و خطرناک بوده و کمونیستها باید با این حرکت مبارزه کنند. مبارزه با فمینیسم زن ستیزی نیست، مبارزه با دشمنان زن نمای زنان است. به تدریج به جای روشنگری در زمینه طبقاتی خشونت‌گری در خانواده و خشونت نسبت به کودکان و زنان، مرد به عنوان عامل خشونت و نه قربانی جامعه طبقاتی و محصول بهره‌کشی کمر شکن و بی‌امان روند تولید جامعه سرمایه‌داری معرفی می‌شود. و در نتیجه جنبش خشونت زدائی به صورت یک جانبه و غیر طبقاتی به پیش برده شده که در ظنین بالای اعتراضی نسبت به آن، اساس ریشه‌های مبارزه طبقاتی و خشم آکنده درون کارگران به علل از خود بیگانگی و استیصال و فقر و بی‌دورنمائی و یاس و... و یا در درون مردان به عنوان نان‌آوران خانواده در روند تولید اجتماعی تحت الشعاع قرار می‌گیرد.

حزب کار ایران (توفان) برای تامین حقوق دموکراتیک همه زنان صرف‌نظر از وابستگی‌های طبقاتی آنها مبارزه می‌کند. کسب حقوق زنان و مبارزه برای تساوی این حقوق با مردان در تمام زمینه‌ها یک مبارزه اصولی بوده و تجزیه‌بردار نیست. مبارزه‌ای است که بر فراز تعلقات طبقاتی قرار دارد.

حزب کار ایران (توفان) مبارزه برای رفع ستم بر زن را مبارزه‌ای طبقاتی دانسته و برای حل قطعی آن تلاش می‌کند. تا زمانی که طبقات و ستم طبقاتی وجود دارد زنان قادر نیستند به حقوق خویش در کلیه زمینه‌های اجتماعی نایل آیند. به این جهت حزب ما بر این نظر است که جنبش توده‌ای و دموکراتیک نهضت زنان باید با جنبش سیاسی طبقه کارگر پیوند بخورد تا تامین آتی این حقوق تضمین باشد.

حزب کار ایران (توفان) همه آن جنبش‌های رنگارنگ زنان را که تصور می‌کنند به صرف زن بودن از حقوق ویژه‌ای برخوردارند تا به دامان امپریالیسم و صهیونیسم پناه برده حقوق بشر را خودسرانه تفسیر کرده و با مرد ستیزی مانع مبارزه طبقاتی و گمراهی زنان شوند افشاء می‌کند. بخشی از این حرکت‌ها مشکوک و ساخته دست امپریالیستها هستند که باید آنها را افشاء کرد تا مبارزه دموکراتیک زنان ایران به گمراهی نرود.

حزب کار ایران (توفان) از هر حرکتی که به رفع ستم از زنان منجر شده و سرکوب آنها را حتی تقلیل دهد، نه تنها حمایت می‌کند، بلکه خودش در این زمینه فعال است تا این حقوق بتوانند تامین شوند. باید تکیه کرد که بدون مبارزه فعال خود زنان امکان هیچ پیروزی و کسب سنگر‌های مناسب از طبقه حاکمه میسر نیست.

قطعه نامه کنگره پنجم حزب کار ایران (توفان)

پیرامون مسئله هسته ای در ایران

رژیم جمهوری اسلامی میلیاردها دلار ثروت مردم میهن ما ایران را هزینه کرد تا به فناوری هسته ای دست یافته از حق مسلم ایران در زمینه استفاده صلح آمیز از انرژی هسته ای سود جوید. سیاست دفاع از حقوق قانونی ایران، باید تداوم می یافت، زیرا تامین انرژی جهان در آینده، بدون استفاده از مخلوطی از انواع گوناگون منابع تولید انرژی قابل تصور نیست. دست یابی به فناوری هسته ای و تولید این انرژی در ایران، می توانست مانع از آن شود که کشور ما، در آینده به اسارت شرکت های انحصاری جهانی امپریالیستی برای تامین انرژی و به ویژه انرژی هسته ای گرفتار آید. تلاش برای ارتقاء دانش و توانمندی های کارشناسان و دانشمندان ایرانی در عرصه دانش هسته ای، میدان های جدیدی را در تولید و ایجاد اشتغال در ایران می گشود. از جمله ایران می توانست با تکیه بر تولید انرژی هسته ای به کارخانجات تولید آب شیرین در جنوب ایران دست زند که برای سرزمین کم آب ما جنبه حیاتی دارد. تسلیم شدن ایران به فشار های امپریالیسم آمریکا به همه این امید های مردم ایران نقطه پایانی گذارد.

حزب کار ایران (توفان) از حق مسلم ایران در دستیابی به فناوری هسته ای دفاع می کند و دسیسه های دشمنان ایران بر ضد پیشرفت و ترقی ایران را محکوم می نماید. حزب ما این حق مسلم را مربوط به ایران، به مردم ایران، به نسل آینده ایران و نه به حکومت میرنده و موقت جمهوری اسلامی در مقیاس تاریخی می نگرد. رژیمها می آیند و می روند، ایران است که باقی می ماند، دستاوردهای بشری و دانش هسته ای است که در ایران به نیروی مادی بدل شده و کسی دیگر نمی تواند آنرا از مردم ایران بگیرد. ولی رژیم جمهوری اسلامی به این آمال مردم ایران با نیت حفظ قدرت سیاسی خویش خیانت کرد.

حزب کار ایران (توفان) بر این باور است که کشوری شایسته استقلال می باشد که حاضر باشد بهای لازم برای آن را پرداخت کند و تسلیم زورگویان و چپاولگران جهانی نگردد. تسلیم در مقابل زورگویی امپریالیسم مسلمانها تنها محدود به همین یک عرصه نمی ماند و به سایر عرصه های دیگر نیز سرایت می کند.

قرار داد ننگین لوزانچای که با نام "برجام" در مذاکرات وین در کشور اتریش، میان دولت سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران از یک سو و در واقع امپریالیسم آمریکا از سوی دیگر منعقد شد، سند ننگین خیانت به منافع ملی ایران در تاریخ جمهوری اسلامی است. رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی سرنوشت "حق مسلم ایران در استفاده صلح آمیز از انرژی هسته ای" را از موضع ضعف به اراده و میل امپریالیسم آمریکا وابسته کرد و به این ترتیب بر زورگویی این امپریالیسم و بی ارزش کردن همه پیمانهای بین المللی که مغایر خواست این امپریالیسم باشند، صحنه گذارد. رژیم جمهوری اسلامی تا آنجا رفت که حتی اجازه داد قلب صنایع هسته ای ایران را در تاسیسات اراک به در آورند و به جاسوسی مجاز در تاسیسات صنعتی و نظامی ایران بپردازند.

رژیم جمهوری اسلامی زمینه این تسلیم طلبی را از زمان ریاست جمهوری آقای احمدی نژاد فراهم آورده بود. آنها مدت ها قبل از امضاء پیمان تسلیم طلبانه "برجام" به ماماشات و مصالحه با امپریالیسم آمریکا در امر هسته ای دست زده بودند که سرانجام، این سند تسلیم را به عنوان "عقب نشینی قهرمانانه" توسط ریاست جمهوری آقای روحانی به امضاء برسانند.

رژیم جمهوری اسلامی به جای پا فشاری بر حق مسلم ایران و بسیج مردم و اتخاذ یک سیاست مدبرانه برای تحقق این خواست، در عرصه داخلی به سرکوب حقوق مردم ایران پرداختند و در عرصه خارجی با برآمدهای تحریک آمیز و جنجالی، زمینه تحریک علیه ایران را به ویژه توسط شبکه عظیم تبلیغاتی صهیونیسم بین الملل فراهم آوردند. ولی سرانجام در مقابل فشار این امپریالیسم تسلیم شدند و به خواستهای زورگویانه و غیر قانونی امپریالیستها به امید واهی رفع تحریمهای فوری ایران در زیر فشار تهدید به جنگ امپریالیسم و صهیونیسم تن در دادند.

حزب کار ایران (توفان) این سیاست تسلیم طلبانه رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی را محکوم می کند و معتقد است که امکان ندارد امپریالیسم آمریکا به همه وعده های داده شده، جامه عمل بپوشاند. امپریالیسم در مقابل زبونی و ضعف حریف خویش هرگز منصفانه عمل نخواهد کرد، سببی هم وجود ندارد که برای زیر پا گذاردن حقوق ایران کوچکترین هراسی به خود راه دهد. قراردادهای دو جانبه بدون پشتوانه نیروی نظامی، اقتصادی و سیاسی از منظر امپریالیستها کاغذ پاره ای بیش نیستند تا ارزش احترام داشته باشند.

تسلیم رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران در امر هسته ای به امپریالیسم آمریکا، زمینه نفوذ سرمایه گذاری های توصیه شده از جانب بانک جهانی و صندوق بین المللی پول به ایران را فراهم می کند. هم اکنون به رهبری آقای روحانی رئیس جمهور اصلاحات، سیاست اقتصادی نئولیبرالی در ایران تقویت می شود و ادغام سرمایه های ایرانی با سرمایه های خارجی و یا سرمایه گذاری های صرفا خارجی اشکال مشخص تری به خود می گیرند.

حزب کار ایران (توفان) مانند همیشه از حق مسلم ایران در استفاده صلح آمیز از انرژی هسته ای دفاع کرده و پیمان ننگین "برجام" که نماد تسلیم طلبی است را محکوم می نماید.

امپریالیسم و ریشه مهاجرت و پناهندگی

علل پناهندگی و مهاجرت میلیونی مردم آفریقا و آسیا به اروپا و مردم آمریکای لاتین به اتازونی را باید در درجه اول ناشی از جنگها، تخریب شرایط اولیه زندگی مردم، غارت امپریالیستی و رقابت امپریالیستها بر سر مناطق توسعه نفوذ خویش و حمایت از حکومتهای فاسد در این کشورها دانست. غارت آفریقا و بسیار از کشورها از طریق خریدن زمینهای مردم توسط کنسرنهای امپریالیستی مواد غذایی صورت می گیرد که در آن زمینهای حاصلخیز که تا کنون به بزرگی خاک فرانسه در آفریقاست به مکان کاشت محصولاتی تبدیل می شود که بازار مصرف آن نه در داخل همان کشور و یا قاره، بلکه در اروپا و آمریکا می باشد. به این ترتیب ساکنان بومی آن مناطق تنها به نیروی کار با دستمزد کم بدل شده و در مزارعی کار می کنند که متعلق به آنها نبوده و تولیداتشان نیز برای مصرف داخلی نیست. وقتی زمینهای وسیعی به کشت دانه های روغنی برای صنایع و یا میوه هایی نظیر کیوی و موز و نظایر آنها اختصاص یابد که سود بیشتری نصیب سرمایه داران می کند کسی به فکر کشت مواد غذایی اولیه برای رفع گرسنگی مردم نیست. بی غذایی سراسر این ممالک را در بر می گیرد. در حالیکه مزارع بزرگ کاکائو در غرب آفریقا در انحصار شرکت های سوئیسی است مردم این مناطق رنگ شکلات را هم نمی دانند چیست و در اکثریت خود حتی قادر نیستند آنرا در بازار آزاد بخرند. همین کار را کنسرنهای مواد غذایی که با بذرهایی ژنتیکی دستکاری شده به میدان می آیند و پیشرفت علم را در خدمت فشار به مردم، گرسنگی دادن به آنها و هدایت نظم غذایی جهان می گیرند، به انجام می رسانند. آنها با تولید کودها و ضد آفت های تخصصی و یا بذرهایی یک بار مصرف تمام تولید کشاورزی را چه در زمینه مواد غذایی نظیر گندم، جو، ذرت و سایر حبوبات و چه در زمینه کالاهای کشاورزی صنعتی، نظیر پنبه در دست می گیرند. غارت منابع تغذیه مردم از ثروتها و محصولات دریایی توسط کشتیهای اقیانوس پیمای خود که کارخانه های متحرکند یکی دیگر از روشهای غارت جهان است. کنسرنهای تولید محصولات غذایی دریایی در شرق و غرب آفریقا به تخلیه دریاها توسط کشتیهای که برای همین منظور تولید کرده و تکامل داده اند می پردازند و تمام زندگی صیادان ماهی در این ممالک ساحلی را به نابودی کشانده اند. وقتی مردم این ممالک مسلحانه به این کشتیهای غارتگر با قایقهای کوچک خود حمله می کنند تمام دستگاههای تبلیغاتی امپریالیستی راه می افتند تا آنها را به عنوان راهزنان دریایی معرفی کنند تا کشتن آنها برای افکار عمومی پذیرا تر باشد. ایجاد درگیری ها و جنگها برای کسب مناطق نفوذ و غارت ثروتهای مردم این ممالک به صورت رایگان از سیاستهای کشورهای امپریالیستی است که ما با نمونه های روشن آن در افغانستان، عراق، لیبی و اخیرا سوریه روبرو بوده ایم. تقسیم غیر عادلانه ثروت میان غارتگران غربی در آمریکای شمالی، اروپا و استرالیا و سایر ممالک وابسته در سایر قاره ها کار را به جایی رسانده است که مردم بر اثر جنگهای تحمیلی و یا قحطی ناشی از غارت به همان کشورهای هجم می آورند که مسبب فلاکت و بدبختی آنها هستند. هیچکس با رضا و رغبت حاضر نیست خانه و کاشانه خویش را ترک کند مگر اینکه وی را به این کار مجبور کنند. امپریالیسم و سیاست جنگ طلبانه و غارتگرانه آنها مسبب سیل پناهندگی است. برای غلبه بر این بحران باید مبارزه ضد امپریالیستی و ضد فاشیستی را تبلیغ کرد.

سخنرانی های غرای دولتمردان امپریالیست پیرامون ارزشهای غربی که غرب با آن فخر می فروشد و تبلیغات می کند، بیهودگی و مجوف بودن خود را در برخورد به مسئله پناهندگان نشان داد. سرلند کردن فاشیسم و نژادپرستی در ممالک امپریالیستی نمایان می سازد که این بنر چه محیط مناسبی در ممالک امپریالیستی برای رشد دارد. تقویت نژادپرستی مسلما نیز کردن اسلحه ها بر ضد انسانیت است.

پیامهای دریافتی از سازمانهای و احزاب برادر

پیام سازمان برای تشکیل حزب کارگران آلمان (آرپایت زوکفنت)
به کنگره 5 حزب کار ایران (توفان)

رفقای گرامی ،

کنگره شما در لحظه تعیین کننده ای برای کشورتان برگزار میشود. بورژوازی ایران قرارداد اتمی را با امپریالیستهای آمریکایی و اروپایی که امپریالیستهای آلمان را شامل میشود به امضا رسانده است. این قرار دادی است بضع امپریالیسم و بوزوازی ایران. همزمان ، این قراردادی است بر علیه کارگران و مردم ایران که هزینه ایجاد رقابت بیشتر و بازکردن درهای کشور بر روی امپریالیستها را با از دست دادن شغل و پائین آمدن سطح زندگی خود پرداخت خواهند نمود.

در این لحظات ، این مهم است که یک حزب مارکسیستی لنینیستی حضور داشته باشد که بر علیه انحرافات رویزیونیستی ، مائوئیستی ، و سایر انحرافات برخاسته و مبارزه طبقاتی را با پیوند نزدیک با کارگران و نیروهای مترقی ایران ، رهبری کند. ما با شما در علیه امپریالیسم و برای سوسیالیسم و آزادی طبقه کارگر در یک سنگر مبارزه میکنیم.

ما مطمئن هستیم که کنگره شما بر روی اقدامات مشخصی در جهت پیشروی بیشتر در مبارزه ضد امپریالیستی و طبقاتی در ایران و مبارزه متحد کمونیستها در سراسر جهان تصمیم گیری خواهد نمود. ما برای موفقیت در کنگره تان بهترین آرزوها را برای شما داریم. زنده باد حزب کار ایران (توفان) !
زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری !
دی هارد مولر / سازمان برای تشکیل حزب کارگران آلمان

پیام کمیته مرکزی حزب کارگران دانمارک به کمیته مرکزی حزب کار ایران (توفان)

تبریک به کنگره 5 حزب کار ایران

رفقای گرامی ،

با درود های گرم و برادرانه از طرف حزب کمونیست کارگران دانمارک ، برای موفقیت شما در کار کنگره 5 بهترین ها را آرزوها را داریم.

برگزاری کنگره ، و افعه ای بسیار مهم در زندگی هر حزب مارکسیستی لنینیستی است و شما این کنگره را بدلیل سرکوب توسط رژیم جمهوری اسلامی، در شرایط دشوار غیر قانونی بودن برگزار میکنید.

شما در برابر تعقیب ، خشونت ، زندان ، و سختی تبعید و درمواحهه باشلیک تیرهای ایدئولوژیک رنگارنگ با ایده های رفرمیستی و رویزیونیستی شازش و همکاری طبقاتی نه تسلیم سرکو.بگران شدید و نه در نقابل آن کوتاه آمدید.

ما نمونه بسیار عالی دست زدن به مبارزه اصولی ، طولانی ، و ادامه دار شما برای آرمان طبقه کارگر و مردم را ستایش میکنیم . شما این مبارزه را در جهت پیشرفت و انقلاب در متن تشدید بی سابقه تضادها ، رقابتهای امپریالیستی ، و جنگ ، و سرکوب فاشیستی تخت نام مذهب در منطقه خود به پیش میرید.

همچنین ، شما براساس موضع طبقاتی مارکسیستی لنینیستی از آرمان و اهداف انقلاب مردمی بر علیه رژیم شاه دست نشانده

امپریالیسم آمریکا و ار استقلال و حاکمیت ایران بدفاع برخاسته و هر نوع همکاری و اتحاد با نیروهای امپریالیستی را مردود میدانید بیش از سه دهه است که رژیم جمهوری اسلامی دست به سرکوب مطالبات کارگران و توده مردم میزند، صدها کارگر سندیکا و فعالین کارگری و معلم و دانشجو زندانی اند . رژیم ایران با خشونت و ترور و شکنجه حکومت میکند. این رژیم خیانت به استقلال ملی و ساخت و پاخت با امپریالیستها را بر تن دادن به مطالبات عادلانه مردم ترجیح میدهد.

مبارزه شما برای دموکراسی و عدالت اجتماعی و آزادی ، مسیر را برای ایرانی دیگری ترسیم میکند ، ایرانی که قدرتی باشد است برای صلح و پیشرفت در منطقه و جهان .

رفقای گرامی ،

مبارزه ما در کشورهای و قاره های مختلف بشکل یک مبارزه انقلابی بر علیه نیروهای جنگ طلب و تجاوزکار امپریالیستی که یک نظام بحران زده و رو بمرگ را میگردانند بهم می پیوندند. در هیچ کجای این جهان ثبات نسبی وجود ندارد. اتحادیه اروپا از یک بحران به بحران دیگر و امپریالیسم آمریکا از یک جنگ به جنگی دیگر قدم بر میدارد.

شرایط انقلابی در کشورها و قاره های مختلف ، جایی که تضاد عمده امپریالیسم مداوما تشدید میشود ، در حال پیشروی است .

امروز ساختن احزاب کمونیست قدرتمند و مارکسیستی لنینیستی و برپائی یک جنبش بین المللی کمونیستی قدرتمند با تقویت کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیستی لنینیستی ، بعنوان بخشی جدا ناپذیر از انقلاب پیروزمند در برنامه کار است.

دوره باصطلاح صلح اجتماعی در دانمارک و دیگر کشورهای اسکاندیناوی بطور قطع بپایان رسیده است.

ما یکبار دیگر به کنگره شما درود میفرستیم و اطمینان داریم که تمام وظائف آن مورد بررسی قرار گرفته و برنامه پیشروی بیشتر حزب و طبقه کارگر و مردم ایران را ترسیم خواهد کرد.

زنده باد کنگره 5 حزب کار ایران (توفان) !

زنده باد دوستی لین حزب کمونیست کارگران دانمارک و حزب کار ایران !

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری !

پرشکوه باد مارکسیسم لنینیسم !

کلاوس ریس
از طرف کمیته مرکزی حزب کارگران دانمارک
کپنهاگ ، 19 آوریل 2016
رفقای گرامی ،

دمکراسی انقلابی ، هندوستان

درود های انقلابی خود را به کنگره 5 حزب کار ایران (توفان) ارسال میداریم.

ما با خوشحالی بسیار این درودهای انقلابی را به رفقای ملت برادرمان ایران میفرستیم.

توفان برای چند دهه است که بر علیه حکومت ارتجاعی بورژوازی مالاها و در دفاع از طبقه کارگر و زحمتکشان ایران مبارزه میکند. خصلت بشدت سرکوبگرانه رژیم ایران کار برای پیشروی بسوی دمکراسی و سوسیالیسم را در ایران بسیار مشکل و بغرنج میکند. علیرغم سرکوبهای رژیم عقب مانده ، حزب کار ایران پرچم سرخ ارمان طبقه کارگر را برافراشته نگهداشته است. رفقای توفانی همچنین وظائف خود را در قبال جنبش بین المللی طبقه کارگر و کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست لنینیست انجام داده اند.

ما برای حزب کار ایران (توفان) و کار در دوره برگزاری کنگره و پس از آن آرزوی موفقیت داریم.

دمکراسی انقلابی ، هندوستان

19 آوریل 2016

پیام ایتالیا به به حزب کار ایران (توفان)

رفقای گرامی ،

ما درودهای گرم و برادرانه خود را به کنگره 5 حزب کار ارسال میداریم و برای رفقا و هیات نمایندگان شرکت کننده آرزوی موفقیت داریم.

حزب شما در دفاع از مارکسیسم لنینیسم ، در مقابله با رژیم وحشی و سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران ، در ایستادگی در مقابل تهدیدات امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل ، در دفاع فاطح از حقوق کارگران و دانشجویان و زنان ایران ، در مبارزه برای سرنگونی حکومت مذهبی با دورنمای پیروزی انقلاب پرولتری در ایران و تاثیر آن بر جهان ، نمونه الهام بخشی از شهامت و استواری است.

امروز در همه جهان امپریالیستی و سرمایه داری ، کارگران و ستمدیدگان با تهاجمی ارتجاعی و سبانه روبرو هستند. شرایط اقتصادی و سیاسی کارگران و توده زحمتکش بمراتب بدتر شده است.

همزمان ، تضاد بین قدرتهای امپریالیستی و سرمایه داری تشدید میشوند. مبارزه بر سر کسب بازار و مواد خام و منطقه نفوذ ، و بر سر تضعیف سلطه آمریکا باعث ایجاد خطر تجاوز امپریالیستی و جنگ ، و تجدید تسلیحات ، نظامیگری ، دخالت ، و فشار بر مردم و کشورهای ستمدیده میشود.

در این وضعیت ، خشم و نگرانی توده های ستمدیده و استثمار شده کشورهای مختلف در اشکال اعتصابات عمومی و کارگری و تظاهرات جوانان نمود پیدا میکند ، شرایطی که در آن احزاب و سازمانهای مارکسیست لنینیست بر علیه اپورتونیزم و رویونیسم وارد عمل شده و مردم را به مبارزه برای انقلاب و سوسیالیسم دعوت میکنند

ما میدانیم که در کشور شما هم علیرغم سرکوب شدید دولتی ، کارگران و جوانان و زنان و بخشهای عمومی جامعه به مبارزه شان برای آزادی و دمکراسی واقعی ، برای افزایش دستمزد ، شرایط بهتر کار ، و برای تشکیل اتحادیه های مستقل کارگری ادامه میدهند.

ما بطور روشن از این مبارزات شجاعانه حمایت نموده و رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی را که در مقابل امپریالیستها زانو زده و بر علیه کمونیستها و انقلابیون و کارگران و فعالین توده ها دست به سرکوب وحشیانه و شکنجه و دستگیری خودسرانه میزند محکوم میکنیم.

ما یقین داریم که طبقه کارگر و زحمتکشان و مردم رنجدیده ایران تحت رهبری حزب کار ایران بپا خاسته و رژیم جمهوری اسلامی را بزیر میکشند و در روند یک انقلاب سوسیالیستی موفق به پیش خواهند رفت.

همبستگی کامل با مبارزات کارگران و مردم ایران برای کسب حقوق دمکراتیک

برای یک نظام اقتصادی و اجتماعی نوین بر اساس مالکیت اجتماعی بر وسائل تولید که خود را وقف بر آورد کردن نیاز توده ها و جامعه کند

زنده باد حزب کار ایران (توفان) !

زنده باد مارکسیسم لنینیسم !

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری !

پلاتفرم کمونیستی – برای حزب کمونیست پرولتاریای ایتالیا

پیام ژاپن به کنگره 5 حزب کار ایران (توفان)

کمیته مرکزی حزب کار ایران (توفان)

رفقای عزیز ،

حزب کمونیست ژاپن (چپ) از طرف پرولتاریای انقلابی و مردم ژاپن ، گرمترین دروهای انقلابی خود را به حزب کار ایران و کنگره 5 آن ارسال میدارد.

ما بر مبارزه شما برای تقویت و استحکام حزب پیشرو که بتواند از منافع مردم ایران دفاع کرده ، آنها را در مبارزه انقلابی شان رهبری نموده ، و بر اصل پایه ای " توده ها نیروی محرک در ساختن تاریخ هستند" استوار باشد ارج مینهیم. ما همچنین همبستگی خود را با مبارزات شما بر علیه امپریالیسم آمریکا ، برای سرنگونی رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی که مردم را سرکوب میکند تا حکومت کند ، و برای استقرار جامعه ای آزاد و دمکراتیک بیان میداریم

امروز عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتری است. این پرولتاریاست که مضمون اصلی این عصر و جهت پیشرفت آنرا مشخص میکند. امروز که نزدیک به صد سال از انقلاب پرولتری اکتبر گذشته است جهان ، پس از گذرازی پیچیدگیهای گوناگون ، جنبه انقلابی تازه ای را نشان میدهد. امپریالیسم آمریکا در حال افت است و سرمایه داری جهانی در لبه پرتگاه قرار دارد. تمایلات انقلابی در سراسر جهان برای ایجاد جامعه نوینی که در آن پرولتاریا و زحمتکشان پیش کسوتان آن هستند بسیار بالاست.

در ژاپن ، مبارزه میهن دوستانه ضد امپریالیسم آمریکا به دوره تازه ای از پیشرفت پا گذاشته است. از سال گذشته تا کنون ، مبارزه مردم بر علیه قانون جنگ و پیوند دادن آن به مبارزه علیه وجود پایگاه نظامی آمریکا در اوکی ناوا ، مبارزه بر علیه بکاراندازی مجدد راکتورهای اتمی ، مبارزه بر علیه همکاریهای ماورای اقیانوس آرام ، همه رشد یافته اند. سطح انزجار مردم ژاپن نسبت به سیاست اصلاحات ساختاری که در جهت سرسپردگی به منافع آمریکا باجرا در آمده است نشان میدهد که سطح آگاهی مردم ژاپن در نقطه عطف تاریخی قرار دارد. ما همچون شما بعنوان بخشی از جبهه جهانی ضد امپریالیستی ، مصمم هستیم که با مبارزه ضد امپریالیستی در کشور خود به وظائف مان در قبال انترناسیونالیسم پرولتری عمل کنیم.

حزب ما قاطعانه از خطر رفیق فقید فوکودا که در سال 2001 درگذشت و از قطعنامه های مصوب کنگره 4 سال 1993 پیروی میکند. ما مبارزات ضد امپریالیستی ، ضد رویونیستی ، و همچنین مبارزه برای استحکام ستون فقرات حزب را تشدید کرده ایم. هسته اصلی خط ما مبارزه با خودخواهی طبقه حاکمه ، حفاظت از ایده خدمتگزاری به مردم ، و پیروی از خط توده ای است. ما مصمم هستیم که این مبارزه را با موفقیت به پیش ببریم و جنبش مردم ژاپن را در سطح بسیار بالاتری برای انقلاب سوسیالیستی که امپریالیسم آمریکا را از کشور بیرون انداخته ، بورژوازی انحصاری ضد ملی ژاپن را سرنگون کرده ، و ژاپن را به استقلال واقعی برساند قرار دهیم.

ما برای شما آرزوی موفقیت در برگزاری کنگره 5 حزبتان را داریم ، کنگره ای که مطمئنا حزب و جنبش انقلابی مردم ایران را ارتقا خواهد داد.

زنده باد کنگره 5 حزب کار ایران (توفان) !

زنده باد مارکسیسم لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری !

کمیته مرکزی

حزب کمونیست ژاپن (چپ)

23 آوریل 2016

پیام مراکش

رفقای گرامی حزب کار ایران ،
قبل از هر چیز ، سازمان ما ، سازمان مارکسیستی مراکش ، " راه دمکراتیک " (النهج الديمقراطي) بسیار خوشنود است که رفقا
علیرغم سرکوب شدید رژیم جمهوری اسلامی کنگره 5 حزب را برگزار میکنید. ما همبستگی قاطع و کامل خود را با شما در این
شرایط سخت ابراز میداریم.
ما امید به موفقیت کامل برای کنگره داریم و خوشحال خواهیم شد که از نتایج و تصمیمات آن با خبر شویم.
ما همچنین علاقمندیم که روابط بین تو سازمان ما گسترش یابد.
با درودهای انقلابی !
دبیرخانه ملی
راه دمکراتیک - مراکش

پیام مکزیکی گرامی باد کنگره 5 حزب کار ایران (توفان)

به کنگره 5 حزب کار
رفقا و نمایندگان ،
ما بسیار خوشنودیم که حزب کار ایران کنگره 5 خود را در این شرایط سرکوب مردم و حزب توسط امپریالیستها و سرمایه داری
ایران بزودی برگزار میکند. این واقعه سانترالیسم دمکراتیک ما را سرشار از روحیه انقلابی میکند.
ما براین آگاهیم که کنگره 5 شما، تاکتیک و استراتژی انقلاب در ایران و کشورهای دیگر را که بر جنبش طبقه کارگر و توده های
زحمتکش ایران و مبارزه کارگران کشورهای جهان و تجربه احزاب برادر که توسط کنفرانس بین المللی احزاب مارکسیست لنینیست
حمایت میشوند براتر خواهد کرد. ما بر چگونگی هدایت جنبش مارکسیستی لنینیستی بسوی آزادی نهائی پرولتاریا آگاهیم.
مردم ایران زیر سلطه یک رژیم ارتجاعی مذهبی بسر میبرند که در تلاش برای تضمین جاودانه کردن مالکیت خصوصی ، کشور را
تحت کنترل شدید سیاسی و عقبتی قرار داده است اما در عین حال ما شاهد مبارزه کارگرانی هستیم که با خودگذشتگی بسیار و بدون
هراس از زندان و شکنجه و اعدام و ناپدید شدن برای آزادی خود قد علم کرده اند.
ما همبستگی رفیقانه و طبقاتی خود را با کنگره شما اعلام میداریم و یقین داریم که به اهداف انقلابی خود همچون میراث کنگره های
مارکس و انگلس و لنین و استالین دست خواهد یافت.

زنده باد کنگره 5 حزب کار ایران !

زنده باد کارگران ایران !

برای اتحاد جنبش مارکسیستی لنینیستی و پیروزی انقلاب سوسیالیستی و کمونیستی در همه دنیا !

کمیته مرکزی حزب برادر ، حزب کمونیست (مارکسیست لنینیست) مکزیکی
26 آوریل 2016 ، مکزیکی

پیام نروژ

رفقای گرامی حزب کار ایران ،

تنش بین قدرتهای امپریالیستی و منطقه ای در حال تشدید شدن هستند. رژیمهای عربستان سعودی ، ترکیه، و ایران قدرتهای منطقه ای
هستند که در تلاشند تا منطقه تحت نفوذ خود را گسترش دهند و این تلاش گاهی اوقات برای حمایت از آمریکا و بعضی مواقع بر ضد

آمریکا و دیگر قدرتهای امپریالیستی است. هم اکنون سوریه و یمن دو کشور درگیر در جنگ هستند که اگر این جنگها تشدید شوند امکان آن وجود دارد که جنگ جهانی تازه ای درگیرد. در این شرایط حاد و پیچیده ، حضور و طنین حزب کار ایران و دیگر احزاب مارکسیست لنینیست دارای حداکثر اهمیت است.

تنها کمونیستها قادرند حامی و مجری آن خط سیاسی باشند که توده های کارگر و زحمتکش را بر علیه رژیم ارتجاعی سرمایه داری جمهوری اسلامی بسیج نموده در حالی که از حاکمیت ملی ایران علیه هجوم و تجاوز امپریالیسم دفاع نمایند در این مبارزه ، از دست دادن رفقای جان باخته بیهوده نبوده است ، روزی که مشت آهنین کارگران ایران فائق شود فرا خواهد رسید.

برای شما در کار کنگره تان آرزوی پیروزی داریم.
زنده باد حزب کار ایران !

برادرانه
گروه مارکسیستی - لنینیستی انقلاب

پیام اسپانیا به حزب کار ایران (توفان)

رفقای گرامی ، دروهای انقلابی ما را بپذیرید. برای شما بهترین آرزوی موفقیت در برگزاری کنگره 5 حزب را داریم. ما کمونیست های اسپانیا با مبارزه شما که در شرایط بسیار سخت و خطرناک بآن دست میزنید ابراز همبستگی میکنیم. در شرایطی که مانورهای امپریالیسم و رژیم های ارتجاعی خاورمیانه تخم سردرگمی و درهم ریختگی می پاشند و این سد مقابل مبارزه را بلند تر میکند، کمونیستهای ایرانی از داخل و خارج آتش انقلاب ضد امپریالیستی و اجتماعی را روشن نگه داشته اند. حزب ما بر مبارزه شما در چنین شرایطی بسیار ارج مینهد و شخصا همبستگی و حمایت کامل خود را از این مبارزات بیان میکنم. ما مطمئن ایم که مصوبات کنگره 5 به ارتقا بیشتر مبارزه هم در سطح کشوری و هم در سطح بین المللی کمک خواهند کرد. ما همچنین بر اهمیت کمک شما به کار در کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیستی لنینیستی تاکید داریم. دروهای برادرانه خود را به همه شرکت کنندگان در کنگره 5 و هیات مرکزی حزب ارسال میداریم.

زنده باد حزب کار ایران (توفان) !

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری !

از طرف حزب کمونیست اسپانیا (مارکسیست لنینیست) راتول مارکو

مادرید ، آوریل 2016

پیام یونان به حزب کار ایران (توفان)

درد کمیته سیاسی جنبش برای باز سازماندهی حزب کمونیست یونان (1918-1955) به کنگره 5 حزب کار ایران (توفان) رفقای گرامی ، بنام کمونیستهای یونان ، کمیته سیاسی جنبش برای باز سازماندهی حزب کمونیست یونان (1918-1955) گرمترین دروهای برادرانه خود را به کنگره شما ارسال کرده و همبستگی انقلابی مان را با مبارزه حزب کار ایران اعلام میداریم. کنگره شما و جلسات آن در وسط یک بحران عمیق سرمایه داری جهانی و در یک دوره بحرانی و بغرنج در قاره آسیا برگزار میشود. تنها مارکسیسم - لنینیسم است که میتواند این بحران جهانی سرمایه داری را بطور کامل تحلیل نموده و آنرا توضیح دهد. تئوری مارکسیستی که بحرانهای سرمایه داری را با بحران مازاد تولید مشخص میکند جوهر سرمایه داری و تضادهای آنرا توضیح میدهد. امروز ، دفاع از مارکسیسم- لنینیسم و دفاع از آموزشهای مارکس ، انگلس ، لنین ، و استالین از اهمیت ویژه ای برخوردار است. بیش از 70 سال پس از پیروزی مبارزات شکوهمند توده های وسیع تحت رهبری رفیق استالین بر علیه فاشیسم نازی ، ما دوباره مجبور هستیم که مجددا با عروج فاشیسم در سراسر دنیا ، و به اشکال گوناگون در کشورهای متفاوت، در بیفتیم. ما آرزوی موفقیت برای کنگره شما داریم و از مبارزات شما برای سوسیالیسم حمایت میکنیم. ما از مبارزه شما برای حقوق کارگران دفاع می نمائیم . ما برای آزادی فعالین کارگری در ایران به فراخوان شما می پیوندیم. ما در مبارزه با امپریالیسم و فاشیسم به شما ملحق میشویم.

زنده باد کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیستی لنینیستی !

زنده باد مارکسیسم لنینیسم و همبستگی پرولتاریائی بین المللی !
کمیته سیاسی جنبش برای بازسازی مانده‌ی حزب کمونیست یونان (1955-1918)
ماه مه 2016

www.toufan.org

نشانی پست الکترونیکی (ایمیل)

toufan@toufan.org

لینک چند وبلاگ حزبی

وبلاگ توفان قاسمی

<http://rahetoufan67.blogspot.se/>

وبلاگ ظفر سرخ

<http://kanonezi.blogspot.se/>

وبلاگ کارگر آگاه

<http://www.kargareagah.blogspot.se/>

توفان اینترنتی سایت کتابخانه

<http://toufan.org/ketabkane.htm>

توفان سایت آرشیو نشریات

http://toufan.org/nashrie_tofan%20archive.htm

توییتر توفان در

[toufanhezbkar/https://twitter.com](https://twitter.com/toufanhezbkar)

توفان در فیسبوک

[toufan.hezbekar/https://www.facebook.com](https://www.facebook.com/toufan.hezbekar)

توفان در فیسبوک به زبان انگلیسی

[toufan?fref=ts.https://www.facebook.com/pli](https://www.facebook.com/pli_toufan?fref=ts)